



ریشه‌های انقلاب اسلامی

در چشم‌انداز اسناد لانه جاسوسی امریکا در ایران

گروه پژوهش بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر

روز سیزدهم آبان به دو اعتبار در تاریخ معاصر ایران اهمیت دارد، یکی تبعید حضرت امام خمینی(ره) به ترکیه در سال ۱۳۴۳ توسط نظام مشروطه سلطنتی و دیگری تسخیر لانه جاسوسی امریکا به دست دانشجویان مسلمان پیرو خط امام(ره) در سال ۱۳۵۸. در اینکه تبعید امام به ترکیه نقطه عطفی در تاریخ تحولات معاصر ایران بود، دوستان و دشمنان انقلاب اسلامی اختلافی ندارند اما در مسأله تسخیر لانه جاسوسی امریکا تحلیل‌گران انقلاب اسلامی با اختلاف نظر روبه‌رو هستند.

عده‌ای آن را عامل انزوای سیاسی و فکری انقلاب اسلامی،^۱ عده‌ای آن را بازی با آتش، بعضی‌ها اشغال لانه جاسوسی را نقطه عطف مصادره انقلاب توسط نیروهای مذهبی افراطی و وسیله تسویه حساب و تصفیه عناصر دموکراسی‌خواه و لیبرال در درون انقلاب اسلامی می‌دانند.^۲ اگر چه این رخداد به سقوط دولت موقت منجر شد اما صرف نظر از آثاری که در سیاست‌های داخلی و خارجی دولت نوپای جمهوری اسلامی ایران داشت، بارها شنیده‌ایم که امام خمینی از این واقعه تحت عنوان اشغال لانه جاسوسی امریکا یاد می‌کردند و سفارت امریکا را در ایران مرکز توطئه، لانه فساد، مرکز فساد و از همه مهم‌تر مرکز توطئه علیه نهضت مقدس اسلامی، جاسوسی غرب علیه شرق و جاسوسی علیه ملت‌های منطقه قلمداد می‌نمودند.

این ادعا، ادعای سنگینی علیه دولت امریکا بود و به طور طبیعی به مستنداتی نیاز داشت که می‌بایست عرضه می‌شد. پس از خوابیدن هیجان‌های مربوط به تسخیر لانه جاسوسی امریکا، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام برای اثبات ادعاهای خود مبنی بر اینکه سفارت امریکا در ایران مرکز جاسوسی علیه ملت ایران و ملت‌های منطقه بود اسنادی را در قالب حدود هفتاد جلد کتاب منتشر کردند که نشان می‌داد ادعای ایران مبنی بر خروج سفارتخانه امریکا از دایره ضوابط دیپلماتیک و اقدام به توطئه، برنامه‌ریزی و مقابله با خواست‌های دموکراتیک جامعه ایرانی و جاسوسی برای سرنگونی یک انقلاب مردمی و از همه مهم‌تر اقدام به طراحی کودتاهای متفاوت برای دخالت در امور داخلی ایران و حفظ نظام استبدادی و ضد آزادی، قانون و حقوق بشر رژیم پهلوی، ادعاهای بی‌وجهی نیست.

متأسفانه اسناد لانه جاسوسی امریکا در حوزه تحلیل‌های سیاسی خیلی زود با برنامه یا از روی غفلت به دست فراموشی سپرده شد. با وجودی که اسناد لانه جاسوسی امریکا منبع قابل

۱. ابراهیم یزدی، میزان ۵/۷/۵۹ و انقلاب اسلامی ۵/۸/۵۹، به نقل از: سید حسین شفیعی دارابی، تسخیر لانه جاسوسی آمریکا یا انقلابی بزرگ‌تر از انقلاب اول، ص ۴.

۲. زیگنیو برژینسکی، قدرت و اصول اخلاقی، به نقل از توطئه در ایران، به قلم سایروس ونس و برژینسکی، ترجمه

محمود مشرفی، تهران، هفته، ۱۳۶۲، ص ۱۷۴.

اعتنایی برای بازشناسی ریشه بسیاری از وقایع مربوط به پنجاه سال حکومت دوره پهلوی به ویژه تحولات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ایران از دوران نهضت ملی نفت تا ریشه‌های انقلاب اسلامی و قسمتی از تاریخ اول انقلاب اسلامی است، اما تحلیل‌گران انقلاب اسلامی به ندرت به این اسناد به منزله یک منبع تحقیقاتی نظر افکندند.

به اعتقاد ما یکی از دلایل مهجوریت اسناد منتشر شده لانه جاسوسی امریکا در تبیین بسیاری از وقایع مربوط به ریشه‌های انقلاب اسلامی و دیدگاهی که مأموران سیاسی و نظامی و اقتصادی امریکا نسبت به ساختار اجتماعی ایران، اوضاع رژیم شاه، اهمیت این رژیم برای امریکا، اهمیت ایران برای امریکا، نخبگان مؤثر در تحولات ایران، احزاب

پژوهشگران معتقد به انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه به صورت جدی و عمیق به اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی امریکا نظر نکردند و این آرزویی بود که امریکاییان و طرفداران روابط با امریکا از آن استقبال می‌کردند.

سیاسی و غیره داشته‌اند، در این است که پس از دوران جنگ و آغاز دوره‌ای با عنوان دوره سازندگی، چرخش‌های ایدئولوژیکی خاصی به سمت گرایش به افکار و اندیشه‌های غربی در پاره‌ای از جریان‌های طرفدار انقلاب اسلامی به وجود آمد که باعث شد این جریان‌ها به نحوی برای فراموش کردن گذشته انقلابی خود به این اسناد رجوع نکنند و اسناد لانه جاسوسی به هر دلیلی بخشی از این گذشته بود و متأسفانه با وجود اینکه با منافع و امنیت ملی ما رابطه بسیار مستقیم داشت ولی قربانی مطامع جناحی و گروهی این جریان‌ها گردید.

پژوهشگران معتقد به انقلاب اسلامی، هیچ‌گاه به صورت جدی و عمیق به اسناد به دست آمده از لانه جاسوسی امریکا نظر نکردند و این آرزویی بود که امریکاییان و طرفداران روابط با امریکا از آن استقبال می‌کردند.

از آنجایی که اسناد لانه جاسوسی ریشه بسیاری از سیاست‌های خصمانه شیطان بزرگ را

نسبت به انقلاب اسلامی نشان می‌داد، دست‌هایی به جریان افتاد که از اساس صحت این اسناد را مورد تردید قرار دهد اما اکنون با چاپ پاره‌ای از خاطرات مأموران جاسوسی و سیاسی امریکا و سران کاخ سفید مثل نیکسون، کیسینجر، کارتر، برژینسکی، پارسونز، سولیوان، همیلتون جردن، سایروس ونس، هایزر، رونالد ریگان، ریچارد کاتم، جان. دی. استمپل و... به راحتی می‌توان قضاوت کرد که اسناد مذکور به عنوان منبعی برای شناخت ریشه‌های تحولات سیاسی - اجتماعی ایران از دوران جنبش ملی نفت به بعد، علل حساسیت امریکا برای دشمنی با انقلاب اسلامی و ملت ایران و ریشه‌های وقایعی که شرایط را برای ظهور انقلاب اسلامی فراهم کرد، در محل خود قابل اعتناست و نیاز به پژوهش مجدد دارد.



ملت ما با مطالعه این اسناد درخواهد یافت که به کدام دلایل اقتصادی، سیاسی و امنیتی، ایران به عنوان یک منطقه استراتژیک برای امریکا اهمیت ویژه دارد؟ چرا امریکا تمام توان اطلاعاتی، اقتصادی، سیاسی و نظامی خود را به کار گرفت تا با حمایت از رژیم ضد بشری شاه مقابل نهضت‌های مردمی در منطقه بایستد؟ چرا تا زمان حاکمیت رژیمی مانند رژیم

پهلوی که دستش تا مرفق به خون فرزندان این مرز و بوم آلوده بود، مسائلی چون آزادی، اصلاحات، حقوق بشر و دموکراسی در ایران برای امریکاییان پیشیزی ارزش نداشت؟ در گزارش‌های جاسوسان امریکایی که با عنوان مأموران سفارت، خبرنگاران، تاجران، پژوهشگران و ده‌ها عنوان پوششی دیگر وارد ایران شده و با سران رژیم پهلوی، نیروهای مبارز، احزاب سیاسی و مردم عادی برای کسب اخبار رابطه برقرار کردند معلوم می‌شود که امریکاییان، علی‌رغم آگاهی از جنایات رژیم پهلوی برای کسب سود و سرمایه‌های بیشتر و غارت منافع ملی ملت ایران، الفاظ زیبایی چون آزادی، حقوق بشر، دموکراسی و اصلاح‌طلبی را قربانی کردند.

ملت ما با مطالعه این اسناد درخواهد یافت که زمینه خیانت به منافع ملی در این کشور در طول تاریخ در کدامیک از جریان‌ها و احزاب سیاسی و چهره‌های به ظاهر ملی، مبارز و روشنفکر بیشتر بوده و کدامیک از آنها به عنوان مهره‌های ساده و بی‌جیره و موجب و خبرچین برای جاسوسان امریکایی خبر و اطلاعات کسب می‌کردند.

البته ما منکر این نیستیم که جاسوسان و تحلیل‌گران و سیاستمداران امریکایی با توجه به منافع شخصی خود جامعه ایران و جریان‌های آن را تحلیل می‌کردند و بی‌تردید بخش اعظمی از گزارش‌هایی را که تهیه می‌کردند تحت تأثیر سطح فهم آنها از مسائل ایران یا برداشت‌های شخصی آنها از جریان‌ها و گروه‌ها قرار داشت اما با همه این حقایق نمی‌توان از حجم عظیم این اسناد که مربوط به بخش درخور توجهی از تاریخ این مرز و بوم است چشم‌پوشی کرد.

ملت ما با مطالعه این اسناد حداقل درخواهد یافت که به خاطر پاره‌ای از خوش‌باوری‌های ساده‌لوحانه بعضی از جریان‌هایی که تصور می‌کنند با عادی کردن روابط با امریکا یا پرهیز از تشنجات، بخش اعظمی از مشکلات جامعه حل خواهد شد، امریکا انقلاب ملت ایران را به رسمیت نخواهد شناخت.

امام خمینی به درستی تشخیص داده بودند که همه این هیاهوهایی که شیطان بزرگ تحت عنوان دموکراسی، حقوق بشر، آزادی‌خواهی و امثال آن برای ملت ایران سر می‌دهد برای این

است که دستش از ذخایر عظیم ملت ایران، موقعیت استراتژیکی این منطقه، منافع اقتصادی و بازارهای مصرف ایران کوتاه شده است. ملت ایران با مطالعه دقیق اسناد لانه جاسوسی به بخش قابل توجهی از ریشه‌های این تضادها پی خواهد برد.



اسناد لانه جاسوسی همان‌طوری که دانشجویان مسلمان پیرو خط امام نیز بدان اعتراف دارند به طور کامل منتشر نشد. محدودیت‌هایی که در افشای اسناد توطئه امریکا وجود داشت اجازه نداد که این اسناد به طور کامل و جامع در اختیار ملت ایران و تاریخ‌پژوهان قرار گیرد. اکنون که عده‌ای از همان دانشجویان مسلمان پیرو خط امام از عقاید انقلابی و اسلامی خود عدول کرده‌اند، متأسفانه ظاهراً دیگر زمینه‌ای برای تجدید چاپ این اسناد به صورت کامل وجود ندارد. تا جایی که تحقیقات نشان می‌دهد چاپ بعدی

این اسناد با دخل و تصرف‌هایی در پاره‌ای از مجلدات روبه‌رو شده که اصالت آن را مورد تردید قرار می‌دهد. علی‌رغم همه این تنگناها در نظر است با رجوع به چاپ اول این اسناد که از اصالت بیشتری برخوردار است پاره‌ای از ریشه‌های مربوط به انقلاب اسلامی بررسی شود. البته چاپ گزارش‌های مأموران سیاسی، امنیتی، اقتصادی و فرهنگی امریکا به منزله تأیید کامل برداشت‌های آنها از اوضاع، شخصیت‌ها، چهره‌ها، احزاب و... نیست اما امید است با مطالعه محققانه این اسناد به منابع خوبی برای شناخت تاریخ پنجاه ساله اخیر ایران تا مقطع سقوط لانه جاسوسی امریکا یعنی ۱۳ آبان ۱۳۵۸ دست یابیم.

بنیاد تاریخ‌پژوهی ایران معاصر در نظر دارد، از این تاریخ، در هر شماره از فصلنامه ۱۵

خرداد، بخشی از این اسناد - که به نحوی به ریشه‌های انقلاب اسلامی ایران برمی‌گردد - منتشر کند و مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. با امید به اینکه تاریخ‌پژوهان برای فهم پیچیدگی‌های نفوذ امریکا در ایران در دوره محمدرضا شاه، بازیگران سیاسی و فرهنگی این دوره، احزاب صاحب نفوذ و از همه مهم‌تر ریشه‌های انقلاب اسلامی، از مراجعه به این اسناد غفلت نکنند.

فهم امریکایی‌ها از مفهوم انقلاب اسلامی و نهضت امام خمینی، فهم امریکا از اوضاع ایران، فهم امریکایی‌ها از موقعیت شاه، ناکارآمدی نظام شاهنشاهی از دید جاسوسان امریکایی، برداشتی که از امام خمینی و نیروهای مبارز مذهبی در تحلیل‌های مأموران سیاسی امریکا وجود داشت و همچنین برداشت‌های آنها از اوضاع ایران تا حدودی سیاست‌های امریکا را در ایران پی‌ریزی کرد و از همه مهم‌تر اهمیت ایران برای دیپلماسی امریکا در منطقه و جهان، مباحثی است که می‌توان با رجوع به اسناد لانه جاسوسی به نکات راه‌گشایی درباره آنها رسید.

در این شماره سندی از جلد ۶۳ اسناد لانه جاسوسی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. «دخالت‌های امریکا در ایران» جلد ۶۳ از مجموعه اسناد لانه جاسوسی است که با عنوان دوازدهمین جلد از مجموعه اسناد دخالت‌های امریکا در ایران، با ۲۸ سند مهم از فاصله زمانی مرداد ۱۳۵۷ تا آبان ۱۳۵۸، تهیه گردیده است.^۱

اسناد این مجموعه از آن جهت اهمیت دارد که تا سند شماره ۱۱ مقارن با اوج جریان‌های انقلاب تهیه شده و بیشتر به تجزیه و تحلیل جریان‌های مذکور و عناصر دخیل در قضایای انقلاب پرداخته است. موضوعات اسناد از شماره ۱۱ به بعد مربوط به دوران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی می‌شود که عمدتاً مربوط به سه محور اساسی است؛ «انقلاب اسلامی»، «مسائل

۱. اسناد لانه جاسوسی، ج ۶۳، «دخالت‌های امریکا در ایران» (سند ش ۱۲)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران،

فیما بین ایران و امریکا» و «مراحل اقتصادی ایران بعد از انقلاب اسلامی».^۱

مهم‌ترین و محققانه‌ترین سند این مجموعه سندی است با عنوان «چه اشتباهی در ایران رخ داد؟» این سند گزارشی است که آن را یکی از مأموران سفارت به نام استانلی تی. اسکودرو تنظیم کرده است.

این سند که سند شماره ۱۲ این مجموعه است با طبقه‌بندی خیلی محرمانه توسط یکی از مأموران امنیتی سفارت به نام گالن فوکس بر اساس برنامه خروج اسناد از طبقه‌بندی بخشنامه اجرایی شماره ۱۲۰۶۵ دولت امریکا طبقه‌بندی شده و در پایان آن آمده است که در تاریخ ۱ ژوئن ۱۹۸۵ از طبقه‌بندی خارج خواهد شد.

استانلی اسکودرو مأموری است که دوبار در ایران خدمت کرده و آخرین دوره خدمت وی

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی احتمالاً بین ماه‌های نوامبر تا ژانویه ۱۹۸۰ م / ۱۳۵۸ ش نویسنده در این سند به طور رسمی بوده است. مهم‌ترین نکاتی که در این سند به چشم می‌خورد و از جنبه روابط ایران و امریکا اهمیت دارد به قرار زیر است:

۱. نویسنده در این سند به طور رسمی

اعتراف می‌کند که امریکا در سرنگونی دکتر

مصدق و بازگرداندن شاه از تبعید مختصرش به اروپا، تأثیر بسزایی داشته است.

۲. نویسنده اعتراف می‌کند که امریکا از حاکمی نیرومند و مستبد در ایران حمایت کرده است.

۳. نویسنده معتقد است که سیاست ایرانی امریکا که برای مدت سی سال حافظ منافع ایالات متحده در ایران بوده است در دوران انقلاب اسلامی به صورت عاملی بی‌ربط و نابهنجار درآمد و در مواردی بسیار حتی قبل از سقوط شاه نیز خطراتی علیه منافع امریکا به وجود

۱. همان.

آورده است.



۴. نویسنده اقرار می‌کند سقوط دیکتاتوری شاه نتیجه مستقیم یک انقلاب اصیل داخلی بود، نه ناآرامی و آشوب هدایت شده از خارج. البته روش دولت‌های استعماری امریکا و شوروی در این دوران این بوده است که هر حرکت اجتماعی را که وابسته به یکی از آنها نبود به رقیب منتسب می‌کردند، اما ماهیت اسلامی انقلاب ایران آن‌قدر روشن بود که جاسوسان امریکا جرأت و جسارت انتساب انقلاب اسلامی را به یکی از قدرت‌های استعماری به خود راه ندادند.

۵. نویسنده این گزارش، به سال‌ها سرکوب، فساد، عدم مدیریت، چاپلوسی و تملق، وعده‌های توخالی و عدم سیاست و کارایی کلی نظام مشروطه سلطنتی در ایران اعتراف می‌کند اما مانند بسیاری از تحلیل‌گرانی که اصولاً به قالب‌های غربی در تبیین انقلاب‌ها معتقدند وقوع یک یا دو رخداد مثل سیاست حقوق بشر دولت کارتر را از عوامل اصلی سقوط نظام شاهنشاهی تلقی می‌کند.

۶. نویسنده در این گزارش نشان می‌دهد که به فرآیند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در دوران معاصر تا حدودی آشنایی دارد. او در این گزارش تأکید می‌کند که نهاد اسلامی روحانیت ایران به دلیل نفوذی که در جامعه دارد تنها نیرویی است که استعداد به حرکت

در آوردن و بسیج شمار عظیم مردم را دارد. این نیرو از دیدگاه نویسنده باعث مرگ یک شاه (ناصرالدین شاه)، اخراج یک شاه دیگر (رضاشاه) و تبعید موقت شاه سومی (محمدرضا شاه در نهضت ملی نفت) در طول ۸۳ سال گذشته شده است و اکنون نیز باعث انقراض حکومت آخرین شاه احتمالی ایران گردیده است.

۷. نویسنده با همه ادعاهایی که دارد اقرار می‌کند امریکا با آن همه ددبیه و کبکبه برای سقوط رژیم پهلوی آماده نبود؛ زیرا نمی‌خواست واقعیت اوضاع نابهنجار اجتماعی ایران و نفوذ قدرت مذهب و رهبران روحانی را در جامعه ایرانی بپذیرد.

۸. نویسنده اقرار می‌کند که همسو خواندن منافع امریکا در ایران با منافع رژیم پهلوی یک خطای اساسی در سیاست امریکا بوده است. تحمیل سیاست غیر اصولی و غیر صادقانه مأموران امریکایی بنا به دستور مقامات کاخ سفید و پنهان کردن نقاط ضعف رژیم پهلوی به جایی رسید که وزارت خارجه از اطلاعاتی در مورد ایران محروم شود که می‌توانست امریکا را بهتر از گذشته آماده پذیرش رویدادهای اخیر ایران سازد.

ظاهراً مأموران امریکایی مجاز نبودند با مخالفان رژیم شاه تماس برقرار کنند و اصولاً شاه به دلیل باج‌های کلانی که به سردمداران کاخ سفید می‌داد آنها را مجاب کرده بود که هیچ مخالف قدرتمندی علیه رژیم در ایران وجود ندارد. در اغلب گزارش‌هایی که در هفتاد جلد اسناد لانه جاسوسی وجود دارد، این مسأله مورد تأکید قرار گرفته است که رژیم شاه در ایران دارای مخالف جدی، پر قدرت و ذی‌نفوذی نیست.

۹. نویسنده اعتراف می‌کند که مأموران امریکایی به دلیل غفلت از بسیاری از ویژگی‌های مردم ایران، با مسائل به شکل ساده برخورد کردند و آنچه باعث شرمساری امریکا در پیروزی انقلاب اسلامی شد این بود که امریکا قدرت یافتن راه حل را از دست داد و از یک بازنده مطلق به نام شاه حمایت کرد.

آنچه در پایان این گزارش قابل توجه است و برای همه آن ساده‌لوحانی که تصور می‌کنند امریکا حامی منافع ملت ایران و خواستار آزادی، دموکراسی و حقوق بشر برای ایران است

عبرت‌آموز خواهد بود این است که قدرت‌های استعماری در برقراری روابط با هر رژیم، حتی رژیمی مثل شاه که در طول سلطه خود بر ایران بخش اعظم درآمدهای ملی و امکانات مالی این کشور را به جیب سرمایه‌داران امریکایی ریخت و در خوش‌خدمتی به سردمداران کاخ سفید لحظه‌ای تردید به خود راه نداد، بیش از هر چیز به دنبال حفظ منافع خویش‌اند نه حفظ پایه‌های قدرت نوکران خود و اگر روزی فرا رسد که لازم باشد برای حفظ منافع خود، نوکران را فدا کنند، چنین خواهند کرد.

اکنون متن کامل این گزارش در اختیار پژوهشگران قرار می‌گیرد.



استانی تی. اسکودرو

در تمام مدت بعد از جنگ و به خصوص از سال ۱۹۵۳ به این طرف، امریکا با شاه ایران و رژیمش رابطه‌ای بسیار نزدیک برقرار نمود. ما در سرنگونی نخست‌وزیر چپ‌گرا و ناسیونالیست یعنی مصدق و بازگرداندن شاه از تبعید مختصرش در اروپا نقش بسیار مؤثری را ایفا نمودیم. ما چند میلیارد دلار در زمینه پروژه‌های کمک دوجانبه مصرف کردیم که بسیاری از آنها به خوبی قابل درک بود و مورد تمجید قرار گرفت.

بر اساس منافع مشترک امنیتی و نیز قدرت خرید ایران، ما به ایران کمک کردیم تا به صورت قدرت بی‌چون و چرا در خلیج فارس برآید.

ما در این کشور دارای هزاران مستشار و تکنسین نظامی و غیرنظامی بودیم. از حاکمی نیرومند و مستبد حمایت می‌کردیم که در نتیجه بصیرت خویش به ضرورت عمران ملی پی برده بود و ظاهراً آن قدر شجاع بود که هدایت ایران را در مسیر اصلاحات اقتصادی و اجتماعی ملی به دست گرفت تا ایران بتواند به قرن بیستم وارد شود. این فهرست بسیار عریض و طویل است ولی به طور خلاصه می‌توان گفت که ما در انجام این کارها موفق بودیم.

لیکن پس از بازگشت به تهران در نوامبر ۱۹۷۸، پس از نیمه سال و نیم دوری از این شهر، متوجه شدم که شاه آخرین روزهای عمر حکومت خود را پشت سر می‌گذارد. مقامات امریکایی با وسائط نقلیه زرهی و همراه کارکنان مسلح سفر می‌کردند، تا از آنها نه در برابر گروه‌های منزوی تروریستی بلکه در برابر دسته‌های عظیمی از افراد ایرانی معمولی حراست به عمل آید. سفارت و دیگر تأسیسات امریکا و دولت ایران نیز به وسیله کامیون‌های مملو از

سربازان ایرانی مسلح به سلاح‌های خودکار در برابر این‌گونه خطرات حراست می‌شد. با این وصف سفارت و کنسولگری ما در تبریز مورد حمله قرار گرفت و محوطه سفارت به تصرف مهاجمین در آمد. بعدها خود سفارت نیز برای مدت کوتاهی به تصرف کامل آنها در آمد. احساسات ضد امریکایی خشونت‌بار در تمام بخش‌های جامعه ایران حس می‌شد و بسیاری از قدرت‌هایی که ما سیاست‌های خویش را بر آنها بنا نهاده بودیم اکنون به صورت خطری متوجه خود ما شده بود، این وضع پس از عزیمت شاه در اواسط ژانویه بسیار وخیم‌تر گردید. و خطر تجدید و تشدید هرج و مرج جنبه‌ای واقعی‌تر به خود گرفت.

واضح است که سیاست ایرانی ما که برای مدت سی سال در خدمت به ما مؤثر واقع شده بود، اکنون به صورت بی‌اعتمادی و بی‌ثباتی در آمده و در مواردی بسیار حتی قبل از سقوط شاه نیز خطراتی را علیه منافع ما به وجود آورده بود بنابراین این سیاست اگر سؤال شود که در ایران چه اشتباهی رخ داده و چرا ما با وجود این همه منافع در ایران وقوع آن را پیش‌بینی نکرده بودیم.

شرح کامل وقایع و نیروهایی که منجر به سقوط دیکتاتوری شاه گردید تا مدت‌ها موضوع بحث‌های علمی خواهد بود، به هر حال، در این نوشتار امکان این کار نیست. ولی می‌توان گفت که این وضع به طور مسلم نتیجه مستقیم یک انقلاب داخلی بود نه ناآرامی و آشوب هدایت شده از خارج.

آنچه که به طور بسیار ساده‌لوحانه‌ای گفته شده این است که نظام حکومتی شاه به وجود یک دست قدرتمند در رأس حکومت با حمایت یک مکانیزم حکومتی خشن و توان مالی لازم برای کاهش ناراضیاتی‌ها از طریق اجرای برنامه‌های عمرانی، سوبسید مستقیم و همکاری کسانی که ممکن بود در غیر این صورت به مخالفت در رژیم برخیزند، بستگی داشت. سال‌ها سرکوب، فساد، عدم مدیریت، چاپلوسی و تملق، وعده‌های توخالی و عدم سیاست و کارایی کلی هر دو ستون رژیم را تضعیف و باعث شد که بسیاری از ایرانی‌ها که به هر حال نسبت به حکومت خویش بدبین و بی‌اعتماد هستند، نسبت به موفقیت‌های چشمگیر و باارزش حکومت

سلطنتی واقعیات را نادیده بگیرند. نوآوری سریع و فرصت‌های آموزشی رو به رونق نیز صحنه را برای سقوط پهلوی فراهم نمود.

به نظر من، دو واقعه در مرحله نهایی سقوط نقش بسیار بسزایی داشته‌اند. واقعه یا عامل اول و مهم‌تر، تصمیم سال ۱۹۷۴ شاه مبنی بر استفاده از درآمد افزایش یافته نفتی ایران در تسریع حرکت برنامه‌های عمرانی ملی بود که با پذیرفته شدن این خطر همراه بود که ممکن است تولید آن قدر افزایش نیابد که موجب افزایش تقاضا و از بین رفتن تورم گردد. در زمان آغاز این تصمیم ایران دارای یک تورم دو رقمی بود، کشور فاقد زیربنای فیزیکی، نیروی انسانی مجرب و مدیریت متخصص ضروری جهت جذب برنامه‌هایی معادل ۵۰ درصد برنامه‌های جاه طلبانه بود. این نقایص از نتیجه تلاش و سرسپردگی شاه به تجهیز غیر ضروری و بیش از حد آرمش و ساخت جلوه‌گر شد. در نتیجه، در تمام موارد برنامه‌های عمرانی ناموفق ماند. ولی تورم رو به افزایش گذاشت. سطح تورم در حال حاضر بیش از ۵۰ درصد است. با وخیم‌تر شدن وضع اقتصادی شکاف موجود در توزیع درآمدها آشکارتر گردید، نارضایتی مردم افزایش یافت و توان رژیم در استفاده از منابع مالی به عنوان وسیله‌ای برای حفظ بقای خود رو به ضعف نهاد.

رویداد دوم، ظهور سیاست حقوق بشر بود. بسیاری از ایرانی‌ها سرسختانه معتقدند که سیاست‌های کشورشان از اواخر قرن نوزدهم، به وسیله یک دست خارجی هدایت می‌شود که اولین آنها روس‌ها یا انگلیسی‌ها بوده و از سال ۱۹۵۳ به بعد امریکایی‌ها بوده‌اند. بعضی از مخالفین، سیاست حقوق بشر را گامی در جهت دوری از شاه و ضعف بعدی تاج و تخت تلقی می‌کنند. چون در نتیجه آن، آنها تشویق و فعال‌تر گردیده بودند. در همان حال شاه نیز که مایل بود جو سیاسی خاصی پدیدار گردد تا امکان انتقال قدرت به فرزندش پیدا شود، و شاید عکس‌العمل در قبال سیاست حقوق بشر نشان دهد، اقداماتی انجام داد تا حیات سیاسی ایران آزادتر گردد.

به طور کلی می‌توان گفت که ایرانی‌ها نسبت به قدرت حکومت نظر خاصی دارند، یعنی آن را

مانعی در راه موفقیت‌های فردی تصور می‌کنند و به همین دلیل سعی می‌کنند در هر حال آن را نادیده بگیرند. پس از این نادیده گرفتن و تخلف‌ها، قدرت حکومتی قابل تحقیر می‌باشد ولی حکومتی که در آن تخلف جایز نباشد از نظر آنها واجد احترام همراه با بی‌میلی است.

حکومت مطلقه شاه حد و حدود ابراز مخالفت‌ها را معین کرده بود. ولی حرکت‌های وی مبنی بر ایجاد فضای باز سیاسی و بیانیه‌های ما در زمینه حقوق بشر این ابعاد را تغییر داده و ابعاد جدیدی را جایگزین آن ساخته بود. مردم ایران که نمی‌خواستند باور کنند که رژیم اگر ضعیف نباشد میزان کنترل خود را کاهش نخواهد داد، در تمام جهات به اعمال فشار پرداخته و تلاش کردند تا با این کار محدودیتهای جدید رفتار سیاسی فردی را مشخص کنند. تا به امروز آنها نتوانسته‌اند این مرزها را شناسایی کنند چون شاه نمی‌توانست یا نمی‌خواست دست به اقدامات خشنی برد که در گذشته موفقیت وی را مستحکم ساخته بودند و دولت جدید نیز هنوز نتوانسته است ابراز قدرت لازم، تخصص در مدیریت و انسجام ملی را که باید برای نیل به موفقیت در اختیار داشته باشد، به دست گیرد.

در زمانی مناسب، رهبر تبعیدی اسلامی آیت‌الله روح‌الله خمینی، مخالفت خود را از سر گرفت^۱ و به صورت نشانه و عامل خشونت و خشم مردم درآمد. همان‌طور که در زمینه هر حرکت انقلابی ملی موفقیت آمیز در ایران معاصر صادق است، این نهاد اسلامی نیز محیطی مورد احترام را برای ائتلاف عناصر مخالف پدید آورد و برای به حرکت در آوردن نهضت از توان ارزشمند خود در بسیج شمار عظیمی از مردم استفاده کرد.

همین ائتلاف انقلابی مستقیماً یا به طور غیرمستقیم باعث مرگ یک شاه، اخراج یک شاه دیگر و تبعید موقت شاه سومی در طول ۸۳ سال گذشته شده است. اکنون نیز باعث انقراض حکومت آخرین شاه احتمالی این کشور گردیده است. از میان تمام شاهانی که از زمان تأسیس سلسله

۱. نویسنده بی‌خبر بوده است که امام از روز آغاز نهضت تا سرنوشت رژیم شاه هیچ‌گاه دست از مخالفت و مبارزه برنداشت و این روشنگری‌ها و افشاگری‌های درازمدت او بود که زمینه را برای انقلاب اسلامی هموار ساخت.

قاجاریه در سال ۱۷۹۶ در ایران حکومت کرده‌اند، تنها یک شاه با انتقال آرام و بدون درد سر قدرت، به تاج و تخت دست یافته است. با در نظر گرفتن این شواهد تاریخی باید گفت خطری که محمدرضا پهلوی را از سوی انقلاب ایران تهدید می‌کرد نباید باعث شگفتی شود ولی همه شگفت‌زده شده‌اند.

ساده‌تر بگویم، ما برای سقوط رژیم پهلوی آماده نبودیم چون نمی‌خواستیم واقعیت را بپذیریم. گفتن این مطلب که پس از سال ۱۹۵۳ شاه به صورت بازیچه امریکا در آمده بود مبالغه آمیز است ولی این مبالغه چندان شدید نیست.

به هر حال با گذشت سال‌ها او بیشتر نسبت به خودش اعتماد پیدا کرد و برخورد ما با او نیز به صورت یک طرف مساوی درآمد، ولی با رشد این رابطه سالم‌تر، خطای (سیاسی در سیاست امریکا بیشتر جلوه‌گر شد

که همانا همسو خواندن منافع امریکا در ایران و منافع رژیم پهلوی بود. در حدود سال ۱۹۶۸ یعنی زمانی که در خاطر من مانده، می‌بینیم که سیاست پنهانی وزارت خارجه، سفارت (و احتمالاً دولت) گرچه یک مقام تازه‌کار چون من نمی‌تواند در این مورد با قاطعیت اعلام نظر کند، در ارسال گزارش‌هایی خفیه در انتقاد از شاه استوار بود. در طول خدمت خود در تهران در سال‌های ۱۹۷۱ - ۱۹۷۵ نیز شاهد پیگیری همین سیاست بودم. پس از مطرح کردن این سؤال به طور کلی، به من گفته شد که اطلاعات خفیه می‌تواند به خارج رخنه کرده و توسط دشمنان شاه در واشینگتن مورد استفاده نادرست قرار گیرد. در مورد یک موضوع خاص وقتی که به من دستور داده شد که در مورد ازدواج موقت شاه با یک زن ایرانی گزارشی ارسال ننمایم، به من اطمینان داده شد که این موضوع در نامه‌های رسمی و غیر رسمی به طور کامل مطرح شده است ولی به نظر من نمی‌توان به این ترتیب جامعه اطلاعاتی را در جریان یک رویداد مهم قرار داد.

نویسنده اقرار می‌کند سقوط دیکتاتوری شاه نتیجه مستقیم یک انقلاب اصیل داخلی بود نه ناآرامی و آشوب هدایت شده از خارج.

از طریق تحمیل این سیاست اصولاً غیر صادقانه در طول دهه گذشته وزارت خارجه خود را از اطلاعاتی محروم نمود که می‌توانست امریکا را بهتر از پیش آماده پذیرش رویدادهای اخیر ایران سازد.

محدود شدن تماس‌های بین سفارت و کسانی که تماس آنها با ما از نظر شاه مانعی نداشت نیز این خطا را شدت بیشتر بخشید. تماس با رهبران جناح مخالف و تشکیلات اسلامی ممنوع شده بود. به جای آن سفارت می‌بایست تنها با همان محفلی از رابطه‌ها تماس بگیرد که طی ۲۵ سال گذشته آنان را در اختیار داشته است. به طور کلی این افراد حامی شاه بودند. ثروت، قدرت نفوذ و تا حدودی رفاه جسمانی‌شان به ادامه الطاف سلطنتی بستگی داشت. لیکن در نگرش به ایران از دید آنها ما نیز این کشور را مانند یک سلطان می‌دیدیم. بنابراین شگفت‌آور نیست که ببینیم اکثر گزارش‌های ارسالی در حمایت از شاه و برنامه‌هایش بوده‌اند. حتی در صورتی که می‌خواستیم نظریات تمام عناصر جامعه ایران را گزارش کنیم، فقدان مقاماتی که در زمینه کاربرد زبان فارسی شایستگی داشته باشند، کار ما را با موانع خاصی روبه‌رو می‌ساخت.

حفظ تماس با سران اسلامی و یارانی، بدون وارد بودن به زبان فارسی غیر ممکن است و همین مسأله در مورد بسیاری از استادان و دانشجویان دانشگاهی نیز صادق است. یک مسافر در سفر خود به استان‌ها اگر بتواند به زبان مردم صحبت کند، در هاله‌ای از جهالت خواهد ماند.

روس‌ها قبل از ارسال هر یک از مأمورین خود به ایران قبلاً آنها را به مدت پنج سال در زمینه مطالعات شرقی آموزش می‌دهند، تا به محض ورود بتوانند به زبان فارسی تکلم کرده و حتی بنویسند. امکان در پیش گرفتن برنامه‌ای مشابه برای برنامه‌های روسی عملی نیست، ولی مقامات ما خوشبختانه که می‌توانند حداقل مدت ده ماه در زمینه زبان فارسی آموزش ببینند.

لیکن قبل از ورود به محیط تهران که زبان انگلیسی در آن کاملاً رایج است، باید آموخته‌های خود در امریکا را طی یک دوره شش ماهه در یکی از دانشگاه‌های ایرانی خارج از تهران مانند

دانشگاه فردوسی مشهد که برنامه فارسی خوبی دارد تقویت نمایند. گذراندن این دوره سخت برای تمام مقامات متخصص زبان آسان نیست ولی باید از مقامات سیاسی خواسته شود که این دوره را حتما بگذرانند.

با بررسی وقایع گذشته واضح است که ما به جاهل و غافل ماندن خود در مورد بسیاری از جنبه‌های شرایط ایران از طریق وارد شدن از آسان‌ترین راه ممکن کمک کرده‌ایم. ما راهی نداشتیم مگر آنکه با حاکم مطلق ایران که در هر حال تمام امکانات را در اختیار ما قرار می‌داد، برخورد داشته باشیم. بنابراین چرا بیشتر خود را به تردید بیندازیم؟ به هر حال، در جهان امروز هر سیاسی که بیش از ۵۰ سال قابلیت کاربرد داشته باشد، سیاست خوبی است. موضوعی که باعث شرمبیزی ما شده این است که ما در صدد یافتن راه حل نبوده‌ایم بلکه از یک بازنده حمایت کرده‌ایم، در صورتی که می‌توانستیم حوزه تماس‌های خود را گسترش داده و در همان حال مانع از آسیب‌پذیر شدن روابط خود و شاه نیز بشویم. هنگامی که ما او را از تصمیمات خود در زمینه تماس با مخالفین مطلع ساختیم، او با مسأله با تردید و سوء ظن برخورد نمود.

حتی اتخاذ یک سیاست گزارشگری که کمتر در آن ابهام و تردید باشد نیز نمی‌توانست ما را در نجات شاه یاری دهد. آنچه در او رفت دیر یا زود و شاید در مورد این شاه نه بلکه در مورد فرزندش رخ می‌داد، ولی زمانی که ما از پیدایش انقلاب باخبر شدیم، متوقف ساختن آن غیر ممکن شده بود. اما در صورتی که دولت ما آماده اقدام بر اساس اطلاعات متناقض با سیاست موجود بود با تماس‌های وسیع‌تر و گزارشات دقیق‌تر و حتی به قیمت به خطر افتادن روابط صمیمانه دولت آمریکا و دولت ایران، ما می‌توانستیم بسیاری از وقایع را پیش‌بینی کرده و میزان خسارات وارده به موقعیت خویش در ایران را به حداقل کاهش دهیم. امروزه، تا آنجا که به دولت کنونی و مردم ایران مربوط است، این وضع و موقعیت به خطر افتاده و با دشواری بسیار و زحمات طاقت‌فرسا شاید بتوان آن را احیا نمود.

ما در دوران بعد از جنگ چین و در ویتنام مرتکب همین خطا شدیم و هرگاه که منافع خویش

و دولت مورد حمایت خود را تمیز ندهیم باز هم همین‌طور خواهد شد. ولی بالاخره باید بیاموزیم که هدف از گزارشات سیاسی، ارائه اطلاعات و تجزیه و تحلیل‌های آگاهانه برای کمک به اتخاذ تصمیم‌گیری‌های لازم در زمینه خط مشی‌های آتی است نه پیگیری و حمایت از سیاست‌های موجود. بالاخره باید اعتراف نمود که هیچ سیاستی خالی از خطا نیست. طبقه‌بندی شده توسط گالن فوکس مطابق برنامه خروج از طبقه‌بندی بخشنامه اجرایی شماره ۱۲۰۶۵ است. در تاریخ ۱ ژوئن ۱۹۸۵ از طبقه‌بندی خارج خواهد شد.

به جای سخن سردبیر

کاپیتولاسیون، تسخیر لانه جاسوسی امریکا

و روز ملی مبارزه با استکبار جهانی

شاید در ۲۸ اسفند سال ۱۳۴۰ ش/ ۱۹ مارس ۱۹۶۲م که سفارت کبرای ایالات متحده امریکا در اوج قدرت استکباری و روحیه سلطه‌گری طی یادداشت شماره ۴۲۳ در پاسخ به درخواست ذیلانه وزارت خارجه دولت شاهنشاهی ایران با تمدید یک‌ساله خدمات هیأت مستشاری نظامی ایالات متحده موافقت کرد، کسی باور نمی‌کرد که این موافقت یکی دیگر از نقاط عطف تاریخ تحولات دوران معاصر ایران خواهد شد. در این یادداشت سفارت امریکا به بهانه مشکلات روزافزون و به دلیل اینکه موافقت‌نامه‌های موجود به قدر کافی مسأله وضعیت اعضای هیأت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده را در ایران در بر نمی‌گیرد، به منظور نیل به یک

تفاهم کلی در این رابطه و زدودن هر نوع شک و همچنین سهولت در عملکرد مؤثر اعضای مستشاری، از دولت شاهنشاهی ایران می‌خواهد که امتیازات و مصونیت‌های مخصوص کارمندان اداری و فنی مشروحه در قرارداد منضم به قرارداد نهایی کنفرانس سازمان ملل را در وین (قرارداد ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ معروف به پیمان وین) در مورد هر فردی از پرسنل نظامی، کارمندان غیر نظامی وزارت دفاع ایالات متحده و بستگانشان که اهل خانه آنها می‌باشند و حضور آنها در ایران به وسیله دولت شاهنشاهی ایران مجاز شناخته شده، به کار گرفته شود.

تاریخ: ۱۹ مارس ۱۹۶۲ - ۲۸ اسفند ۱۳۴۰

یادداشت شماره ۴۲۳

سفارت ایالات متحده امریکا ضمن ابراز تعارفات خود به وزارت امور خارجه شاهنشاهی، مفتخر است که اعلام کند که یادداشت شماره ۶۲۶۶ مورخ ۷ فوریه ۱۹۶۲ (۱۳۴۰/۱۱/۱۸ ش) وزارت خارجه ایران را که در آن دولت شاهنشاهی ایران تمایل خود را برای تمدید خدمات هیأت مستشاری نظامی ایالات متحده به مدت یک سال دیگر (تا ۲۱ مارس ۱۹۶۳) همان‌طور که ابتدائاً در قراردادهای مورخ ۲۷ نوامبر ۱۹۴۳ و ۱۶ اکتبر ۱۹۴۷ پیش‌بینی شده، ابراز کرده را دریافت نموده است.

این سفارت خوش‌وقت است که اعلام کند دولت ایالات متحده با تمدید خدمات هیأت مستشاری مزبور مطابق با شرایط قراردادهای فوق‌الذکر، اصلاح شده در تهران با تبادل یادداشت‌های مورخ ۹ دسامبر ۱۹۴۸، ۵ ژانویه ۱۹۴۹، ۲۸ نوامبر ۱۹۴۹ و ۱۰ ژانویه ۱۹۵۰ در رابطه با هیأت‌های نظامی و تبادل یادداشت‌های مورخ ۱۱ تا ۱۳ سپتامبر ۱۹۴۸ در رابطه با هیأت‌های نظامی ایالات متحده در ژاندارمری شاهنشاهی ایران؛ و نیز یادداشت دولت ایالات متحده به شماره ۵۹۶ مورخ ۱۰ آوریل ۱۹۶۱ و یادداشت‌های دولت شاهنشاهی ایران به شماره‌های ۱۳۴۴ مورخ ۱۴ ژوئن ۱۹۶۱ و ۴۲۰۲ مورخ ۱۴ نوامبر ۱۹۶۱؛ موافق است.

در عین حال، این سفارت مایل است مذاکرات بسیاری را که اخیراً بین نمایندگان دو دولت در رابطه با مشکلاتی با اهمیت روزافزون، انجام شده است را متذکر شود. این

مشکلات از این حقیقت ناشی می‌شوند که موافقت‌نامه‌های موجود به قدر کافی مسأله وضعیت اعضای هیأت‌های مستشاری نظامی ایالات متحده در ایران را در بر نمی‌گیرد. در همین رابطه، دولت ایالات متحده معتقد است نیل به یک تفاهم کلی در این زمینه برای زدودن هر نوع شکی و در نتیجه سهولت در عملکرد مؤثر اعضای مستشاری، به نفع هر دو دولت خواهد بود. برای نیل به این هدف، سفارت مفتخر است که فقط پیشنهاد نماید که این پرسنل از امتیازات و مصونیت‌های مخصوص «کارمندان اداری و فنی» مشروحه در قرارداد منضم به قرار نهایی کنفرانس سازمان ملل متحد در مورد روابط و مصونیت‌های دیپلماتیک که در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ در وین امضا شده، برخوردار گردند. البته معلوم است که پرسنل برجسته مشخص مورد توافق دو دولت، امکان بهره‌مندی از امتیازات و مصونیت‌های «مأمورین سیاسی» را خواهند داشت. سفارت، همچنین پیشنهاد می‌نماید به منظور هماهنگی و تسهیل در امور اداری، اصل سابق‌الذکر در مورد هر فردی از پرسنل نظامی و یا کارمندان غیر نظامی وزارت دفاع ایالات متحده و بستگان‌شان که اهل خانه آنها می‌باشند و حضور آنها در ایران به وسیله دولت شاهنشاهی ایران مجاز شناخته شده، به کار گرفته شود. سفارت پیشنهاد می‌نماید که در صورت توافق دولت شاهنشاهی ایران، این تفاهم از تاریخ دریافت پاسخ آن وزارتخانه قابل اجرا و نافذ خواهد شد. سفارت فرصت را برای تجدید احترامات فائقه خود نسبت به وزارتخانه شاهنشاهی مغتنم می‌شمرد.

سفارت کبرای ایالات متحده امریکا

تهران

۱۹ مارس ۱۹۶۲^۱

وزارت خارجه نظام شاهنشاهی مثل اغلب ادوار تاریخی که با انعقاد قراردادهای اسارت‌بار

۱. اسناد لانه جاسوسی، ج ۷۱، «مستشاری نظامی امریکا در ایران» (۲)، دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، تهران،

مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی امریکا، ۱۳۶۹، ص ۳، ۴.

و اعطای امتیازات، استقلال و منافع ملی کشور را به نفع بیگانگان قربانی کرد، هیچگاه به ملت ایران نگفت که این امتیازات یکطرفه به یک دولت خارجی و اتباع وی چه سودی برای استقلال سیاسی و امنیت ملی ایران دارد. وزارت امور خارجه دولت شاهنشاهی در تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۲۰ طی یادداشت شماره ۸۸۰۰ به سفارت امریکا می‌نویسد: در خصوص وضع اعضای عالی‌رتبه هیأت مستشاری نظامی امریکا در ایران و استفاده آنها از مواد قرارداد وین، آنها که دارای گذرنامه سیاسی می‌باشند موافقت می‌گردد و در خصوص بقیه کارمندان مطالعات در جریان است.

اداره چهارم سیاسی

شماره ۸۸۰۰

تاریخ ۱۳۴۱/۱۲/۲۰

وزارت امور خارجه

یادداشت

وزارت امور خارجه شاهنشاهی تعارفات خود را به سفارت کبری ایالات متحده امریکا اظهار و عطف به یادداشت شماره ۲۰۳ مورخ ۲۲ اکتبر ۱۹۶۲ راجع به پیشنهاد آن سفارت کبری در خصوص وضع اعضای هیأت مستشاری نظامی امریکا در ایران و استفاده از مواد قرارداد وین مصوب ۱۸ آوریل ۱۹۶۱ درباره مستشاران مزبور احتراماً اشعار می‌دارد نسبت به قسمت اخیر یادداشت شماره ۴۲۳ مورخ ۱۹ مارس ۱۹۶۲ آن سفارت کبری در خصوص اعضای عالی‌رتبه هیأت مستشاری که دارای گذرنامه سیاسی می‌باشند، موافقت می‌گردد که به نامبردگان وضع سیاسی داده شود تا بتوانند از مصونیت‌ها و امتیازات مربوطه برخوردار شوند و در خصوص بقیه کارمندان هیأت‌های مستشاری امریکا نیز مطالعاتی در جریان است تا برای آنها نیز امتیازات و تسهیلات بیشتری فراهم گردد که نتیجه آن بعداً به استحضار آن سفارت کبری خواهد رسید.

موقع را برای تجدید احترامات فائقه مغتنم می‌شمارد.^۱

سپس وزارت امور خارجه در یادداشت شماره ۸۲۹۶ مورخ ۲۶ آبان ۱۳۴۲ به سفارت امریکا در ایران می‌نویسد:

وزارت امور خارجه شاهنشاهی خوشوقت است اکنون به استحضار آن سفارت کبری برساند که هیأت محترم وزیران به موجب تصویبنامه مورخ ۱۳۴۲/۷/۱۳ با این پیشنهاد موافقت فرموده‌اند و قرار است که این یادداشت جهت تصویب به مجلسین فرستاده شود.

در تاریخ ۳ مرداد ۱۳۴۳ برای اولین بار این لایحه که در تاریخ ایران معروف به لایحه کاپیتولاسیون می‌شود، جهت رسیدگی به مجلس سنا فرستاده می‌شود و مجلس سنای ایران که متشکل از شبه روشنفکران خاندان سلطنتی و نخبگان سیاسی و شیوخ وابسته به نظام پادشاهی بوده و سال‌ها سرنوشت مردم مظلوم ایران را رقم می‌زدند، در یک اقدام مفتضحانه این لایحه را تصویب می‌کند.^۲

در اسناد لانه جاسوسی امریکا، متن مذاکرات مجلس سنا در تصویب لایحه کاپیتولاسیون به انگلیسی ترجمه شده و بر اساس متن مذاکرات، شریف‌امامی، رئیس مجلس سنا، برای اینکه ملت ایران از عمق خائنه بودن این لایحه خبردار نشوند این لایحه را در نیمه شب به عنوان آخرین لایحه‌ای که در یک جلسه طولانی پس از طرح لوایح مختلف ارزشی برای بحث کردن ندارد مطرح می‌کند و به تصویب می‌رساند، به خیال اینکه تصویب این لایحه، هنگام خواب بودن جامعه، انعکاس ویژه‌ای نخواهد داشت. شریف‌امامی هنگام طرح این لایحه به شیوخ مجلس سنا می‌گوید:

البتّه مقدور هم بود که ما فردا جلسه فوق‌العاده تشکیل بدهیم ولی چون کار بسیار

۱. همان، ص ۵

۲. همان، ص ۷، ۶

مختصری است اجازه بفرمایید الان تماش کنیم.^۱

لایحه کاپیتولاسیون که برای عزت، استقلال و شرافت ملت ایران شکننده بود، از نظر شیوخ نظام سلطنتی کار بسیار مختصری بود که باید هنگام خواب بودن شیوخ مجلس سنا به تصویب می‌رسید و چنین نیز شد. میرفندرسکی مهره شناخته شده آمریکا در وزارت خارجه در توجیه عادی بودن این امتیازات و مصونیت‌ها در مجلس سنا می‌گوید:

ما این امتیازات و مصونیت‌ها و معافیت‌ها را برای خارجی‌ها تقاضا نمی‌کنیم بلکه برای خدمتی تقاضا می‌کنیم که آنها برای ما انجام می‌دهند. پس از اینکه ما برای این موضوع فکر کردیم و مشاوره کردیم با دستگاه‌های مختلف مملکت، به این نتیجه رسیدیم که اعطای این مصونیت‌ها و این مزایا ضرری برای دولت شاهنشاهی ندارد و معافیت مالیاتی است که از حقوق آنان مالیات گرفته نشود یا برای مسکن و تغذیه معاف داشته باشند، مهم نیست. به علاوه این نظر چیزی نیست که ما تنها کرده باشیم، دولت‌های دیگر هم کرده‌اند.^۲

شیوخ جاهل، نادان و وابسته مجلس سنا توجیه ابلهانه میرفندرسکی را پذیرفتند و با یک قیام و قعود به این لایحه خفت‌بار رأی مثبت می‌دهند و این مصوبه برای رأی نهایی به مجلس شورای ملی فرستاده می‌شود.

استورات دبلیو. راک ول، کاردار موقت سفارت آمریکا در تهران، طی نامه طبقه‌بندی شده خیلی محرمانه‌ای در تاریخ ۹ مرداد ۱۳۴۳ به وزارت امور خارجه آمریکا گزارش می‌دهد:

به دنبال تحریکات مداوم سفارت آمریکا در تهران، تصویب کنوانسیون وین و یادداشت‌های مبادله شده ضمیمه آن در مجلس ایران پیشرفت چشمگیری کرده است.... نهایتاً دولت به تحریک سفارت بر اولویت لایحه تبادل یادداشت‌ها رأی داد. سناتور احمد متین‌دفتری، عضو کمیسیون روابط خارجی سنا به ما گفت یک دلیل تأخیر ممتد سنا در

بررسی این دو لایحه آن است که ترجمه ارائه شده، از کنوانسیون وین توسط دولت ناقص بوده است. متین‌دفتری که کنوانسیون وین را به نمایندگی از دولت ایران امضا کرده و بدین خاطر به خود می‌بالد تأکید می‌نمود که شخصا آن را به زبان فارسی ترجمه کرده است.^۱

سرانجام در روز سه‌شنبه، ۲۱ مهر ماه ۱۳۴۳، مجلس شورای ملی این لایحه را تصویب و کاپیتولاسیون در ایران مجدداً به شکل قانونی توسط دولت شاهنشاهی احیا می‌شود. همه آنهایی که آگاهی از تاریخ ایران دارند، می‌دانند که تنها یک صدای زنده در ایران بود که یک تنه در مقابل این لایحه ننگین، در مقابل دولت امریکا و نظام شاهنشاهی مقاومت کرد و آن کسی جز امام خمینی (ره) نبود.^۲ تا آن تاریخ هیچ چهره مبارز و حزب سیاسی‌ای که سال‌ها شعار مبارزه با دیکتاتوری و استبداد سر می‌داد نه باور می‌کرد و نه جرأت آن را داشت که در مقابل هیمنه و سیطره نفوذ سیاسی امریکا در جهان زده‌ای تردید به خود راه دهد و جرأت مخالفت و مقابله با این نفوذ را داشته باشد.

امام خمینی (ره) بدون واهمه از مترسک‌های ابرقدرتی، نه تنها با لایحه کاپیتولاسیون مخالفت کرد و مفهوم و ماهیت آن را برای جامعه برملا ساخت بلکه همه اقتدار نظام شاهنشاهی و حامی آن امپریالیسم امریکا را مورد تهاجم قرار داده و به پایه‌های قدرت امریکا و سلطنت می‌تاخت و کاپیتولاسیون را سند بردگی ملت ایران عنوان کرد. امریکا و رژیم شاه که انتظار چنین واکنش انفجارآمیزی را از امام خمینی نداشتند، برای خاموشی صدای نهضت امام خمینی او را به ترکیه تبعید کردند.

راک ول در تاریخ ۱۵ آبان ۱۳۴۳ یعنی دو روز پس از تبعید امام به ترکیه در یک نامه غیر رسمی به یکی از دوستان خود در وزارت امور خارجه امریکا می‌نویسد:

۱. همان، ص ۱۶، ۱۷.

۲. برای مطالعه دقیق فرآیند مقابله امام با لایحه کاپیتولاسیون، ر ک: سید حمید روحانی، نهضت امام خمینی، تهران،

وقایع اخیر که شما در گزارش رسمی از آنها مطلع خواهید شد، موجب خشنودی قلبی من شده است. سرانجام ما توانستیم از شر آن پیرمرد... که چوب لای چرخ ما می‌گذاشت، راحت شویم. «کله گنده» محلی دستور اخراج او را داده بود. در حال حاضر او در یکی از هتل‌های درجه دو ترکیه اقامت دارد و سعی می‌کند که عقیده سنی‌های بیچاره را تغییر دهد.^۱

راک ول و اربابان او در امریکا هیچ‌گاه تصور نمی‌کردند که پانزده سال بعد این پیرمرد، هم کله گنده را با خفت از ایران بیرون خواهد کرد، هم به عمر نظام شاهنشاهی پایان خواهد بخشید و هم اسطوره شکست‌ناپذیری امریکا و نظام‌های لیبرالیستی و کمونیستی و سوسیالیستی را در جهان در هم خواهد شکست و امریکا را برای همیشه از منافع حیاتی‌اش در ایران محروم خواهد ساخت. چوبی که امام در سال ۱۳۴۳ به گفته راک ول، لای چرخ یکه‌تازی امریکا در ایران گذاشت در سال ۱۳۵۷ این چرخ را از حرکت باز انداخت و با ساقط کردن یکی از حکومت‌های وابسته منطقه به امریکا و از همه مهم‌تر منهدم کردن لانه جاسوسی امریکا در ایران، بزرگ‌ترین پایگاه جاسوسی، امنیتی، اطلاعاتی و سیاسی این قدرت را در منطقه خاورمیانه از هم پاشید. روز تسخیر لانه جاسوسی امریکا توسط دانشجویان مسلمان پیرو خط امام به حق روز ملی مبارزه با استکبار جهانی نامیده شد و هیچ‌گاه نباید از تاریخ این ملت حذف شود.

ملت ایران تأثیر شیطان بزرگ را در غارت منافع ملی در پنجاه سال اخیر، ساقط کردن دولت برآمده از جنبش ملی نفت، حمایت از رژیم خونریز و دیکتاتور پهلوی و از همه مهم‌تر تحقیر ملت ایران و مبارزه مستمر و دیوانه‌وار با انقلاب اسلامی و طراحی کودتاهای پی در پی، تحمیل جنگ، حمایت از گروه‌های تروریستی، تحریم‌های اقتصادی و انواع و اقسام توطئه علیه ایران را نباید فراموش کند.

رابطه با شیطان بزرگ از تاریخی که پای این کشور به میهن ما باز شده است چیزی جز

۱. اسناد لانه جاسوسی، همان، ص ۲۲۰، ۲۲۱.

خفت برای ملت ایران به بار نیاورده است. امریکا سی سال از رژیم در ایران پشتیبانی و حمایت کرد که نه تنها به قانون، حقوق بشر و آزادی اعتقادی نداشت، بلکه جنایات این رژیم علیه ملت خویش، خاطره جنایات دیکتاتورهای چون استالین، هیتلر و سایر جنایتکاران تاریخ غرب را تداعی می‌کرد. اکنون چگونه می‌توان به شعارهای آزادی‌خواهی، حقوق بشرطلبی و دموکراسی‌خواهی‌های چنین رژیمی برای ملت ایران دل بست؟

ساده‌لوحانی که به شعارهای اصلاح‌طلبی امریکا دل بسته‌اند و به امید حمایت چنین رژیمی کمر همت به مبارزه علیه انقلاب اسلامی و ملت ایران بسته‌اند، آیا هیچ از خود پرسیده‌اند که چگونه امکان دارد رژیمی که در طول حضور سی ساله خود بر تمام ارکان تصمیم‌گیری رژیم سلطنتی در ایران قدمی در جهت رشد و توسعه، دفاع از حقوق ملت ایران در مقابل استبداد و آزادی‌خواهی نیروهای مبارز ایران برنداشت، اکنون می‌تواند حامی آزادی و حقوق بشر در ایران باشد؟

آیا ملت ایران نباید از چنین جریان‌هایی نفرت داشته باشد؟ و آنها را سرسپرده سیاست‌های امپریالیستی بداند که در دویست سال گذشته، که از استقلال امریکا می‌گذرد، تاکنون ۱۵۰ مورد جنگ اعلام نشده یا اعلام شده در سراسر جهان علیه ملت‌ها به راه انداخته است؟ کشوری که به طور متوسط هر سال یکبار نیروهای نظامی خود را به مرزهای کشورهای دیگر گسیل داشته و دست به جنایت و کشتار ملت‌های محروم زده است، چگونه می‌تواند طرفدار حقوق بشر برای ملت ایران باشد؟!

کشوری که بر اساس آمارهای رسمی، از زمان جنگ دوم جهانی به بعد، حدود بیست هزار مورد عملیات مخفی برای نفوذ در کشورهای دیگر یا ساقط کردن دولت‌های مردمی سازماندهی کرده و دولت‌های بی‌شماری را که تمایل به پذیرش سلطه این قدرت سلطه‌طلب نداشتند، سرنگون کرده است و صدها هزار نفر را بر اثر این تجاوزها در جهان به خاک و خون کشیده است، چگونه می‌تواند طرفدار آزادی برای ملت ایران باشد؟!

کشوری که از سال ۱۹۷۸ به بعد بیش از ۱۲۰ هزار نفر از ساکنان منطقه امریکای مرکزی را

با جنگ‌هایی که به راه انداخته کشته است؛ یعنی از هر پنج نفر ساکنان این منطقه یک نفر را به خاطر دفاع از حقوق، آزادی و وطن خود نابود کرده است و بخش عمده‌ای از بیست میلیون ساکنان این منطقه را پیوسته در معرض بمباران‌های هوایی و بمب‌های ناپالم و فسفری، بمب‌های شیمیایی و سلاح‌های بیولوژیکی و پروازهای مکرر هواپیماهای مافوق صوت برای شکستن دیوارهای صوتی و مانورهای دریایی قرار داده است چگونه می‌تواند طرفدار دموکراسی باشد؟^۱

کنگره امریکا در سال ۱۹۹۴ م در گزارش رسمی خود می‌نویسد:

در حدود شصت هزار پرسنل نظامی در دهه ۱۹۴۰ م به عنوان نمونه‌های انسانی جهت آزمایش دو عامل شیمیایی، یعنی گاز خردل و لوئیسیت (گاز تاول‌زا) بر روی آنها مورد استفاده قرار گرفتند. بیشتر آنها از ماهیت آزمایش‌ها مطلع نبودند و پس از شرکت در این پژوهش، هرگز مراقبت‌های طبی بعدی را دریافت نکردند. به علاوه برخی از آنها تهدید شدند که اگر موضوع این آزمایش‌ها را با کسانی از جمله همسران، والدین، پزشک خانوادگی خود در میان بگذارند در زندان شهر فرت لون ورث زندانی خواهند شد...^۲

چنین دولتی که موجب ده‌ها سال درد و رنج برای سربازان خود و خانواده آنها شده و از همه مردم خود به عنوان موش‌های آزمایشگاهی استفاده می‌کند آیا می‌تواند مدافع حقوق ملت ایران و سایر ملت‌های منطقه باشد؟!

ساده‌لوحانی که هنوز باور می‌کنند مدافع نظام لیبرال - دموکراسی، حقوق بشر و آزادی در دنیا امریکا و اروپاییان هستند به فهرست حملات هوایی امریکا در سال‌های مختلف به ملت‌های

۱. برای مطالعه جنایت‌های امریکا در مناطق جهان ر ک: ویلیام رابینسون و کنست نورس ورثی، جنگ رویاها،

ترجمه عبدالرضا رشیدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۱۹، ۲۰.

۲. ویلیام بلوم، دولت خودسر، کتابی راهنما برای معرفی تنها ابرقدرت جهان؛ امریکا، ترجمه جمعی از مترجمین، قم،

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۳، ص ۱۹.

دیگر نگاه کنند:

چین (۱۹۴۵ - ۱۹۴۶)، کره و چین، جنگ کره (۱۹۵۰ - ۱۹۵۳)، گواتمالا (۱۹۵۴، ۱۹۶۰، ۱۹۶۷، ۱۹۶۹)، اندونزی (۱۹۸۵)، کوبا (۱۹۵۹، ۱۹۶۱)، کنگو (۱۹۶۴)، پرو (۱۹۶۵)، لائوس (۱۹۴۶ - ۱۹۷۳)، ویتنام (۱۹۶۱ - ۱۹۷۳)، کامبوج (۱۹۶۹ - ۱۹۷۰)، گرانادا (۱۹۸۳)، لبنان (۱۹۸۳ - ۱۹۸۴)، لیبی (۱۹۸۶)، السالوادور (دهه ۱۹۸۰)، نیکاراگوا (دهه ۱۹۸۰)، ایران (۱۹۸۷)، پاناما (۱۹۸۹)، عراق (۱۹۹۱ - ۲۰۰۰)، کویت (۱۹۹۱)، سومالی (۱۹۹۳)، بوسنی (۱۹۹۴، ۱۹۹۵)، سوران (۱۹۹۸)، افغانستان (۱۹۹۸)، یوگسلاوی (۱۹۹۹).^۱

تمامی این بمباران‌ها علیه شهرها، شهرک‌ها و روستاهایی بود که در حقوق بین‌الملل معاصر به عنوان یک جنایت جنگی محسوب می‌شود. آیا کشتن این همه انسان که در هیچ جنگی درگیر نبوده‌اند تروریسم نیست؟ ویلیام بلوم، یکی از روزنامه‌نگاران و پژوهشگران معروف، در مورد سیاست‌های خارجی آمریکا از جنگ دوم جهانی به بعد می‌گوید:

جنگ واشنگتن علیه تروریسم، همانند جنگ علیه مواد مخدر محکوم به شکست است.^۲

چرا؟ چون هیچ‌گاه ملت آمریکا و ملت‌های مظلوم از خود نپرسیده‌اند که چرا تروریست‌ها ایالات متحده را پی در پی مورد حمله قرار می‌دهند؟ مگر این کشور چه دارد یا چه اقداماتی در جهان انجام می‌دهد که این‌گونه مورد هدف تروریست‌ها است؟ البته سیاستمداران آمریکایی سعی کرده‌اند به این سؤال پاسخ دهند، اما چقدر این پاسخ‌ها ابلهانه و عوامانه است. سندی برگر، مشاور امنیت ملی آمریکا، در پاسخ به این سؤال می‌گوید:

من فکر می‌کنم که لازم است مردم آمریکا بدانند در جهانی زندگی می‌کنیم که تا اندازه‌ای به دلیل رهبری آمریکا و تا حدی به علت تعصب کورکورانه برخی از افراد، مورد حمله قرار خواهیم گرفت.^۳

۱. همان، ص ۱۴۱.

۲. همان، ص ۵۵.

۳. همان.

ریچارد هاس، رئیس گروه سیاست خارجی مؤسسه برکینگز امریکا، پاسخ می‌دهد:

خوب پاسخ این است که خواسته آنها چیزی نیست که ما به آسانی بتوانیم انجام بدهیم، خواسته آنها به این حقیقت باز می‌گردد که ما قدرتمندترین کشور جهان هستیم، به این حقیقت که ما کشوری سکولار هستیم، خواسته آنها صرفاً به چیستی ما باز می‌گردد و موجودیت ما است که در حقیقت مایه رنجش آنهاست.^۱

بی‌تردید ساده‌لوحان چنین پاسخ‌هایی را خواهند پذیرفت چون موجودیت هیچ ملتی تا زمانی که با موجودیت ملت دیگری در تعارض قرار نگیرد تهدیدی به حساب نمی‌آید. پاسخ بیل کلینتون، رئیس جمهور سابق امریکا، در این رابطه جالب‌تر از همه است. او می‌گوید:

علت اینکه امریکا هدف حمله‌های تروریسم است پاره‌ای به این دلیل است که ما در راستای صلح و دموکراسی تلاش می‌کنیم و بخشی به این جهت است که ما علیه تروریسم متحد شده‌ایم.^۲

داستان حمایت امریکا از دموکراسی و صلح با توجه به سوابق جنایات جنگی این کشور علیه ملت‌ها آن‌قدر مضحک است که جایی در سطح تحلیل‌ها ندارد. ویلیام بلوم می‌گوید:

این سخنان و اظهارات، بخشی از سخنان کلیشه‌ای رهبران و کارشناسان ما در مورد حملات تروریستی علیه تأسیسات امریکا است که به خورد ما می‌دهند... بیشتر تروریست‌ها افرادی هستند که عمیقاً نگران چیزهایی می‌باشند که آنها را ظلم و ستم اجتماعی، سیاسی یا مذهبی و دورویی می‌دانند و زمینه اصلی تروریسم آنها، اغلب تلافی اقدامات ایالات متحده است.^۳

به تعبیر گرویدال، تصویر امریکا و زیبایی‌های روی تپه‌های آن، مورد رشک و حسد همه کسانی می‌باشد که امریکا در معرض حملات آنهاست، همه تروریست‌هایی که نمی‌توانند تحمل

۱. همان.

۲. همان، ص ۵۶.

۳. همان.

کنند این همه خوبی محض بر جهانی که به ارباب آنها، شیطان، تعلق دارد، پیروز شود.^۱

آیا باز هم باید دلیل آورد که روز تسخیر لانه جاسوسی امریکا در ایران به عنوان روز ملی مبارزه با استکبار جهانی باید برای همیشه در تاریخ ملت ایران زنده باشد تا فراموش نکنیم قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، ملت ایران در چه شرایط اسفباری در زیر سلطه امریکا و دست‌نشانده او رژیم مشروطه سلطنتی زندگی می‌کرد!

روز ملی مبارزه با استکبار جهانی برای این باید در تاریخ ملت ایران زنده باشد تا ملت ما هیچ‌گاه فراموش نکند امریکا به برکت کارگزاران داخلی خود در نظام شاهنشاهی، در برابر هر دلار که بر پایه خرید نفت ایران پرداخت کرد، دو دلار برای فروش تجهیزات نظامی و سایر کالاها به ملت ایران تحمیل کرد. ملت ایران نباید فراموش کند که فقط بین سال‌های ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۲ امریکا برای حفظ منافع خود در منطقه بیش از دو میلیارد دلار سرمایه‌های این ملت را که باید صرف زیرساخت‌های اقتصادی و اجتماعی می‌شد، چپاول کرد.^۲

روز ملی مبارزه با استکبار جهانی روز مبارزه با رژیمی است که به تعبیر آرنولد توین بی، مورخ معروف غرب، امریکا امروز برای دفاع از صاحبان منافع، رهبری جنبش ضد انقلابی در سراسر جهان را به عهده گرفته است. این کشور برای چیزی مبارزه می‌کند که روم برای آن مبارزه می‌کرد. روم همیشه از ثروتمندان در مقابل فقیران در تمام جوامع خارجی تحت سلطه‌اش، حمایت می‌کرد و چون فقیران تا کنون همیشه و همه جا بسیار بیشتر از ثروتمندان بوده‌اند، سیاست روم به نفع نابرابری، بی‌عدالتی و کمترین خوشبختی برای بیشترین تعداد افراد جامعه بوده است.^۳

ساده‌لوحانی که تصور می‌کنند جز با لیبرالیسم و سوسیالیسم نمی‌توان هیچ نظام آزاد، مردم‌سالار، عدالت‌خواه و مترقی‌ای در جهان دایر کرد نمی‌خواهند باور کنند که عمر لیبرالیسم

۱. همان.

۲. مایکل لدین، ویلیام لوئیس، کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۱، ص ۳۰.

۳. به نقل از ویلیام بلوم، همان، ص ۱۸۲.

به پایان رسیده است، همچنان که عمر نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی در جهان به پایان رسید. همان‌طوری که امام پایه‌گذار نظام جمهوری اسلامی در جهان، در واپس دم فروپاشی نظام‌های کمونیستی، به ملت‌های جهان اعلام کرد که صدای شکستن استخوان‌های کمونیسم بین‌الملل را می‌شنود، اکنون صدای شکستن استخوان‌های لیبرالیسم نیز شنیده می‌شود.

آزادی‌خواهان و عدالت‌طلبان جهان باید باور کنند که پایان عمر لیبرالیسم به منزله پایان عمر جهان و پایان عمر نظام‌های مردم‌سالار نیست. همان‌طوری که وقتی نظام‌های کمونیستی و سوسیالیستی که شعارهای عدالت‌خواهی سر می‌دادند وقتی فرو ریختند کسی تصور نکرد که دنیا به پایان رسیده و عدالت‌خواهی برای همیشه از جهان رخت بر بسته است. جهان از هم‌اکنون باید در اندیشه بازسازی ضایعات عظیم ناشی از حاکمیت طولانی‌مدت لیبرالیسم و نظام سرمایه‌داری و مدرنیته باشد.

ریشه‌های فکری، سیاسی و فرهنگی این بازسازی کاملاً روشن است. تسلط جهانی لیبرالیسم به سرکردگی امریکا به تعبیر ایمانوئل والرشتاین، (در حکم پدیده‌ای کوتاه مدت) همانند تسلط‌های پیشین، بر برتری چشمگیر اما موقت و کارایی مؤسسه‌های تولیدی، تجاری و مالی آن کشور مبتنی بود. این دوره اینک به سر رسیده است.^۱

ژاپن و چین از نظر اقتصادی و ایران و جهان اسلام از نظر فکری همان نقشی را در برابر نظام لیبرال - دموکراسی بازی می‌کنند که ایالات متحده در اواخر قرن نوزدهم در برابر انگلیس و اروپا بازی کرد. ما در شرایط تغییرات بنیادین در نظام جهانی قرار داریم، تغییراتی که به نظر بسیاری مهم تلقی می‌شود. عده‌ای که حافظ نظم موجود هستند تأثیرات احتمالی این تغییرات را نگران‌کننده و نامعلوم می‌دانند در حالی که بسیاری نیز این تأثیر را مطلوب قلمداد می‌کنند.

مدرنیته که به دنبال نوزایی اروپا و انقلاب فرانسه از نظر فکری - فلسفی و تسلط امریکا، بعد از جنگ دوم جهانی، از نظر سیاسی - اقتصادی شروع شد، برخلاف آنچه تصور می‌شود نتوانست دوره‌ای توأم با ثبات سیاسی، فکری و اقتصادی در جهان ایجاد کند، مدرنیته و اتوپیهایی که به عنوان بهشت روی زمین وعده می‌دادند ارمغانی جز پریشانی بشر و استثمار و استعمار به همراه نیاورند. دنیا در دوره سلطه مدرنیته و نظام‌های لیبرالیستی، سوسیالیستی و فاشیستی برآمده از آن مصائب زیادی را تحمل کرد. جنگ، خونریزی، کشتارهای دسته‌جمعی، نابودی محیط زیست، حمایت از نظام‌های استبدادی، فقر و گرسنگی و فحشا، بیماری‌های لاعلاج، تولید سلاح‌های انبوه کشتار جمعی، استفاده از بمب اتمی، سلاح‌های میکروبی و شیمیایی در کشتار انسان‌ها، حمله‌های نظامی به کشورهای دیگر به بهانه صدور تجدد، توسعه، آزادی، دموکراسی و حقوق بشر کمترین ضایعاتی است که مدرنیته و طرفداران آن بر جامعه بشری تحمیل کردند.

در مقابل این ضایعات عظیم دستاوردی جز سیطره اراده‌های معطوف به قدرت بر جهان چیزی عاید ملت‌ها نگردید، اگر چه بشر در رازگشایی‌های علم تجربی و اطلاعات، به دستاوردهای بزرگی رسید اما این دستاوردها خوشبختی و بهشتی را که روشنفکران سکولار انقلاب فرانسه به مردم وعده می‌دادند به ارمغان نیاورده است. انقلاب فرانسه قرار بود آزادی، برابری و برادری برای بشر به ارمغان آورد، آزادی در عرصه سیاسی، برابری در عرصه اقتصادی و برادری در عرصه اجتماعی و فرهنگی، اما از همان ابتدا تعارض بین آزادی و برابری در انقلاب فرانسه و نظام‌های لیبرالیستی برآمده از آن خود را نشان داد.

جنبش‌های مارکسیستی و نهضت‌های سوسیالیستی و کمونیستی در دل نظام‌های لیبرالیستی برای آن به وجود آمد که عدالت و برابری نابود شده از زیر چرخ‌های نظام سرمایه‌داری جهانی را برای بازتولید فرهنگ انقلاب فرانسه و مدرنیته زنده کند. اما بنیاد مدرنیته سست‌تر از آن بود که بتواند روزنه امید را در دل ملت‌های مظلومی زنده نماید که برای رهایی از لیبرالیست و نظام سرمایه‌داری دل به کمونیست و نظام‌های سوسیالیستی

سپرده بودند. نظام استالینی که پدرخوانده کمونیسم و سوسیالیسم بعد از جنگ دوم جهانی شد، به عنوان یکی از چهره‌های خشن نظام‌های سیاسی، رعب و وحشت را در قالب سوسیالیسم به جهان نشان داد.

ملت ایران در طی دو قرن پیروی کورکورانه از مدل‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی غرب هزینه‌های سنگینی را پرداخت کرد. هزینه‌هایی که کمترین برآورد آن را باید از دست رفتن یک فرصت یکصد ساله رشد و ترقی در سرعت تحولات جهانی دانست. دستاویزی که جریان‌های متعصب طرفدار نظام‌های لیبرالیستی و سوسیالیستی در ایران برای نابودی فرصت‌ها و منافع ملی دارند در خوش‌بینانه‌ترین داورها چیزی جز سوء فهم در آگاهی بخشیدن به جامعه و هدایت ملت در دوران سخت دگرگونی نیست. اما اکنون همان سوء فهم پس از انقلاب بزرگی که امام خمینی در ایران به راه انداخت و سیطره گفتمان‌های رسمی را مورد تردید قرار داد هنوز در ابعاد وسیع‌تری ادامه دارد.

هنوز ملت ما برای کج‌تابی‌های این جریان‌ها هزینه‌های سنگینی پرداخت می‌کند، همان‌طور که در طول این یکصد و اندی سال این هزینه‌ها را پرداخت کرد.

انقلاب اسلامی تحول در مبانی اندیشه کردن در راه‌های تغییر و تحول در ایران دوره معاصر است. ایرانی احساس می‌کند که نیازمند تجدید بنای روابط خود با مفاهیمی چون تجدد و ترقی، جامعه مدنی، مردم‌سالاری، آزادی، نظم اجتماعی، تفکر دینی و نسبت دین با حیات اجتماعی است. انقلاب اسلامی اعتراض به فرآیند سلطه در نظام جهانی، تفسیر استکباری از مفهوم آزادی و حقوق بشر، اعتراض به نظم سیاسی، جریان‌های فکری و فرهنگی مدافع این نظم، نحوه تفکر و زندگی اجتماعی پیشین بود. نوک پیکان اعتراض انقلاب اسلامی به نظم سیاسی، روابط اجتماعی و تفکری بود که نزدیک به یکصد سال از پیشینه‌های تاریخی خود بریده بود و با رویکرد فرنگی‌مآبی و تقلید سطحی و ظاهری از غرب و غربی شدن شدید، انسداد تفکر و تعطیلی عقل ایرانی راه هر گونه رشد و ترقی را در جامعه مسدود کرده بود. شعار تجدد و ترقی‌خواهی در نظام پیشین برای مردم ایران خاطره خوشی به همراه نیاورد و

متأسفانه چشم‌انداز آن در تاریخ معاصر چیزی جز انعقاد قراردادهای استعماری، استبداد و دیکتاتوری و عقب نگه داشتن ملت ایران نبود. اکنون ملت ما تمایل دارد به جای دل بستن به وعده‌های دروغین هواداران غرب که هیچ چشم‌اندازی جز تبدیل کردن ایران به بازار فروش کالاهای سرمایه‌داری نداشته‌اند به نظامی دل ببندند که برآمده از باورها و ارزش‌های ملی - مذهبی ایران است و در کمتر از سه دهه علی‌رغم همه مشکلات، دگرگونی‌های بزرگی از نظر رشد و توسعه به وجود آورده‌اند.

بیش از دو قرن است به ما گفته‌اند که راه تجدد و ترقی از مسیر تقلید از اروپا و تعطیلی عقل ایرانی می‌گذرد. اگر چنین است اکنون جا دارد سؤال کنیم چرا با گذشت دویست سال از تقلید و الگوبرداری از سیاستمداران و نخبگان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در دوره قاجاریه و پهلوی از غرب، باز هم ایران در آستانه انقلاب اسلامی، کشوری فقیر و عقب‌مانده بود؟ اگر عملکرد جریان‌های غرب‌گرا در ایران مورد پسند مردم بود کجا رفت آن وفاداری و ستایش ایجاد شده به واسطه رهبری اخلاقی یا عقلانی این جریان در تحول و دگرگونی ایران؟ چرا مردم ما همه آرمان‌های خود را در انقلاب اسلامی پیدا کردند و دست رد به سینه این جریان‌ها زدند؟

اختیارات رهبری در حقوق اساسی جمهوری اسلامی

با نگرشی تطبیقی به اختیارات رهبران در نظام‌های سیاسی لیبرال

دکتر سید محسن شیخ‌الاسلامی^۱

سیاست تطبیقی در دوران معاصر بخشی از مباحث مهم حوزه علوم سیاسی است که در آن ساختارهای عینی نظام‌های سیاسی با هم مقایسه می‌شوند. از آنجایی که در سیاست تطبیقی، گفتمان رسمی و متون غالب دانشگاهی، گفتمان نظام‌های سیاسی غرب است به ندرت بحث به حوزه نظام‌های سیاسی غیر غربی کشیده می‌شود. بی‌تردید نظام جمهوری اسلامی ایران از جمله نظام‌هایی است که در ساختار حقوق اساسی، در رده نظام‌های سیاسی غربی جای نمی‌گیرد و خود نظام بی‌بدیلی در حوزه علم سیاست می‌باشد.

مقایسه نهادهای حقوق اساسی نظام جمهوری اسلامی با نظام‌های غربی یکی از مباحث مهمی است که متأسفانه جای آن در مطالعات کلاسیک علوم سیاسی و تاریخ نظریه‌ها و نظام‌های سیاسی در ایران خالی

۱. استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه شیراز.

است. مقاله حاضر به صورت اجمالی فتح بابی است برای پرداختن هر چه بیشتر به این بحث مهم. یکی از راه‌های شناخت نقاط قوت و ضعف نظام جمهوری اسلامی ایران از جنبه ساختارهای قانونی، حقوقی و سیاسی پرداختن جدی و علمی به چنین مباحثی می‌باشد. نویسنده محقق این مقاله با نگاهی اجمالی به حدود اختیارات رهبری در جمهوری اسلامی ایران و نظام‌های سیاسی امریکا، فرانسه، انگلیس و آلمان چشم‌انداز مناسبی برای شناخت علمی پایه‌های نظری جمهوری اسلامی فراهم می‌سازد. به امید اهتمام هر چه بیشتر دانش‌پژوهان به این‌گونه مباحث.



◆ مقدمه

نظریه رهبری دینی و ولایت فقیه دستاورد اندیشه سیاسی مکتب شیعه است. این نظریه را فقها و عالمان شیعی - از زمان غیبت امام معصوم (عج) کم و بیش مطرح کرده و تا عصر حاضر با پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس حکومت اسلامی همچنان عرضه نموده و به اشکال متفاوت به آن پرداخته‌اند. نظریه ولایت فقیه به عده‌ای از عالمان دینی اختصاص ندارد بلکه قاطبه علما و فقه‌های شیعه بر این باورند که تصدی امور عامه مسلمانان و تصرف در امور مربوط به معصومین در حوزه‌های اجتماعی، دینی و سیاسی اداره مسلمین به اذن امام معصوم (عج) نیاز دارد. صلاحیت صدور فتوا، اخذ سهمین (اعم از خمس و زکات) و تصدی امور حسبیه، ولایت تصرف، ولایت قضا و... بدون اذن امام معصوم (عج) یا نیابت عام از آن امام (عج) امکان‌پذیر نیست. بنابراین مسأله ولایت در دوران غیبت از مباحث زنده دنیای اسلام به خصوص تشیع محسوب می‌شود و تا حدودی تأثیرات خود را در اندیشه‌های حکومتی شیعه نیز گذاشته است. باب فی العمل مع السلطان در فقه که نسبت نزدیکی با حوزه سیاست دارد از مباحث مهمی است.

این مبحث از قرن چهارم و پنجم هـ ق از جانب شیخ مفید و سید مرتضی مطرح شد و در

قرن‌های بعد این دیدگاه در پاره‌ای از مباحث تحت عنوان ولایت فقها از سوی عالمان دینی همچون ابن ادریس حلی، محقق کرکی، ملا احمد نراقی و علامه محمدحسن نجفی مطرح گردید. در قرن معاصر نیز امام خمینی ولایت فقیه را به شکل مستدل در تألیفات فقهی خود عرضه نمودند. اگر چه ولایت فقیه در قرن‌های گذشته در کلیات جنبه نظری و صرفاً مطالعاتی و در جزئیات به مباحثی چون ولایت در امور حسبیه، ولایت افتاء و غیره در فقه شیعه محدود می‌شد اما با پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری حکومت اسلامی در ایران این نظریه کم و بیش به شکل یک نظریه سیاسی به تحقق پیوست و عملاً با گذشت بیش از بیست سال از تأسیس جمهوری اسلامی در قالب نهادهای قانونی موجود در قانون اساسی در اصول پنجم، پنجاه و هفتم، یکصد و نهم، یکصد و دهم و یکصد و یازدهم از بعد حقوقی و سیاسی نهادینه گردید.

اما از آنجا که حدود اختیارات رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در دو دهه گذشته سؤالات و شبهاتی را برانگیخته است لازم بود در پژوهشی به این مسأله پرداخته شود و جوانب مختلف آن هر چند مختصر مورد پژوهش و دقت نظر قرار گرفته و با پاره‌ای از نظام‌های سیاسی مبتنی بر قواعد دموکراسی سنجیده شود. امید است این پژوهش اجمالی فتح بابی برای این‌گونه مباحث تلقی شود.

♦ نظریه‌های مربوط به اختیارات حکومت‌ها و حاکمان

از دیرزمان اندیشمندان حقوق و علوم سیاسی حدود اختیارات حاکم و رهبران سیاسی را در اداره حکومت‌ها مطرح کرده بودند. انواع حکومت‌ها، حکومت مطلوب و شرایط رهبران از جمله مهم‌ترین مباحث مطرح شده در میان اندیشمندانی همچون افلاطون و ارسطو تا هابز و هگل بوده است. ولی کم و بیش می‌توان اختیارات حکومت‌ها و حاکمان و رهبران آن را با تکیه بر مشروعیت حکومت‌ها و خاستگاه و چگونگی پیدایش حکومت‌ها و دولت‌ها جستجو کرد.

در این مبحث شایسته است ابتدا به اختیارات حکومت‌ها و حاکمان در اندیشه سیاسی و سپس به اختیارات و صلاحیت‌های حکومت‌ها و رهبران آن در اندیشه سیاسی اسلام پرداخته شود.

♦ نظریه‌های مربوط به اختیارات حکومت‌ها در غرب

اندیشمندان غربی با تقسیم‌بندی مدل‌های حکومت‌ها و مآلا تقسیم‌بندی و تمایز میان رهبری هر یک از حکومت‌ها برای هر یک از انواع رژیم‌های سیاسی و رهبری آن اختیارات مشخصی

ارائه و تبیین نموده‌اند. از آغاز قرن هجدهم میلادی با اوج‌گیری نهضت‌های آزادی‌خواهانه ضد سلطنتی در غرب خصوصا در کشورهای انگلستان و فرانسه مسأله محدود نمودن قدرت پادشاهی و حکومت سلطنتی مطرح گردید و بدین ترتیب علاوه بر حکومت پادشاهی مطلقه،^۱ حکومت مشروطه سلطنتی و حکومت لیبرال مردمی پدیدار گشت. با اوج‌گیری تحولات اجتماعی - سیاسی در

اطلاق قدرت یا ولایت مطلقه برای امامان معصوم (ع) و نایبان آنها به منزله برخورداری کامل از تمامی اختیارات و قدرتی است که برای پیامبر (ص) متصور بود، نه به منزله قدرت مطلقه فردی برای اعمال حکومت و سلطه بر مردم.

غرب اختیارات بی‌حد و حصر حکومت‌های مطلقه پادشاهی به حکومت‌های مشروطه سلطنتی با اختیارات محدود پادشاه در چارچوب پارلمانیسم و حاکمیت نمایندگان مردم بر سرنوشت

۱. بدیهی است حکومت سلطنتی مطلقه از لحاظ ساختار، خاستگاه و شرایط رهبری کاملاً متمایز و مغایر با نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه است. با توجه به اینکه کلمه مطلقه در حکومت سلطنتی یعنی آزاد و رها بودن و بدون محدودیت و در ولایت مطلقه یعنی عام و شامل بودن. در مباحث بعدی به خاستگاه، ساختار و شرایط رهبری در نظام ولایت مطلقه فقیه به شکل مبسوط اشاره خواهد شد.

سیاسی - اجتماعی کشورهای دارای نظام پادشاهی مبدل گشت و همچنین حکومت‌های لیبرال - دموکرات به حکومت‌های دموکراتیک با اختیارات قانونی و محدود تبدیل گردید. در این راستا حاکمیت مطلق دولت‌ها و رهبران آن مبدل به حاکمیت نسبی و دوام حاکمیت آنها قلمداد شد. در این چارچوب انواع رهبری حکومت‌ها اعم از رهبری سلطنتی، فاشیستی، حزبی، توتالیتار، طبقه و استبدادی فردی یا گروهی در چارچوب اختیارات وسیع و نامحدود و مطلق حکومت‌ها و رهبران آن قرار گرفت و انواع رهبری حکومت‌ها اعم از رهبری دموکراتیک، لیبرال دموکراتیک، ملی و ناسیونالیستی در چارچوب اختیارات محدود نسبی و غیر مطلق حکومت‌ها و رهبران آن جای گرفت و مطرح گردید. در مقابل، به نسبت محدودیت اختیارات حکومت‌ها و رهبران آن اختیارات مردم و حکومت‌شوندگان وسعت یافت.

۱. نظریه مشروعیت ذاتی رهبران مقتدر

از معروف‌ترین نظریات سیاسی که مدافع اختیارات مطلق و نامحدود رهبران سیاسی است می‌توان به نظریه مشروعیت ذاتی حکومت‌ها اشاره نمود. بر اساس این نظریه، داروینیسم طبیعی به نوع گسترده‌تر و با حیطه‌ای وسیع‌تر به داروینیسم اجتماعی تبدیل گردیده و در قلمرو اجتماعی - سیاسی حاکمیت‌های انسانی تسری می‌یابد. مبنای نظری این نظریه بر پایه مشروعیت حکومت مقتدر و زورمدار استوار است. بر این مبنا رهبران سیاسی حکومت‌ها بر سرنوشت سیاسی - اجتماعی مردم تسلط مطلق دارند و سرنوشت طبیعت نیز موافق با تسلط موجودات برتر بر موجودات ضعیف است. مشروعیت یک رهبر سیاسی به محبوبیت وی نزد مردم مرتبط نیست. همچنین وارسته بودن، موصوف بودن به فضایل و کمالات اخلاقی و خردمند و فرزانه بودن رهبران سیاسی در مشروعیت حکومت‌ها بی‌تأثیر است. ملاک و مبنای اصلی مشروعیت میزان اقتدار، تسلط و زورمداری رهبران حکومت‌هاست. رهبران ضعیف شایستگی هدایت و مدیریت حکومت‌ها را ندارند و سعادت انسان‌ها در پیروی از قانون طبیعی

است و قانون طبیعت این قاعده واقع‌گرایانه را اثبات کرده است که موجودات برتر با استفاده از ابزارهای فیزیکی خود از راه غلبه و جنگ موجودات ضعیف‌تر را نابود کرده و بر آنان حاکم شده‌اند. شاید بتوان اذعان کرد که پشتوانه نظری فاشیسم و نازیسم را نظریه مشروعیت رهبران زورمدار و مقتدر تشکیل می‌داده است.^۱

۲. نظریه حاکمیت مطلق پادشاهان

بر مبنای این نظریه، شه‌ریاران و پادشاهان به عنوان حکومت‌کنندگان و رهبران سیاسی حکومت‌ها می‌توانند با استفاده از اقتدار خود بر سرنوشت انسان‌های زیر سلطه خود حاکم باشند. ماکیاولی بر این باور بود که اختیارات رهبران سیاسی محدود نیست. وظیفه مهم حاکمیت، محافظت از کیان نظام سیاسی خویش است و حفظ و صیانت از حکومت و سلطنت بر همه چیز اولویت دارد.^۲ بنابراین یک پادشاه تنها از راه توسل به دنا‌ئت و خشونت و ایجاد وحشت است که می‌تواند به حکومت ادامه دهد. این تنها طریقه‌ای است که به زعم او فرمانروایان جهان باید بپیمایند و در غیر این صورت زود باشد که به ورطه فنا گرفتار آیند.^۳ در نظریه ماکیاولی حاکمیت مطلق از آن شه‌ریاران و پادشاهان است و آنها اختیارات مطلق و غیر محدود دارند.

مشروعیت حکام و پادشاهان می‌تواند بر اساس قهر و غلبه باشد - همان‌گونه که در نظریه پیشین ارائه گردید - و می‌تواند بر اساس تفویض اختیارات به پادشاهان از طریق مردم یا گروهی از افراد اعم از صاحبان قدرت و نجبا باشد. به عقیده ژان بدن مردم یا نجبا می‌توانند قدرت حاکم و مستمر و مطلق را به شخص حاکم بدهند و به موجب آن حق خود را از جان و

۱. ر.ک: اسلام و حقوق بین‌الملل عمومی، دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، تهران، سمت، ۱۳۷۲، ص ۹۳۳.

۲. ابوالقاسم طاهری، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب، تهران، قومس، ۱۳۷۵، ص ۱۵۳ به بعد.

۳. برایان ردهد، اندیشه سیاسی از افلاطون تا تائو، ترجمه مرتضی کاخی و اکبر افسری، تهران، آگاه، ۱۳۷۵.

مال و همه امور کشوری به او واگذارند و وی را مخیر کنند که هر چه اراده می‌کند، کاملاً و مطلقاً انجام دهد^۱ و این قدرت بدون هیچ‌گونه مسئولیت و شرطی به شه‌ریار داده می‌شود.

بنابراین، مشروعیت شه‌ریاران و

پادشاهان در اداره حکومت خود و

استفاده از اختیارات و صلاحیت‌های

مطلق و نامحدود حکومتی می‌تواند بر

مبنای اعتماد مردم بر آنان و با

مشروعیت نسبی پادشاهان نزد طبقات

مرفه و صاحبان علم و ثروت جامعه

نظریه ولایت فقیه اولین بار به صورت جدی در قرن چهارم و پنجم مطرح شد.

باشد. در هر حال بر مبنای این نظریه به غیر از خدای متعال هیچ احدی از شه‌ریار حاکم بالاتر نیست و چون حاکمان بنا بر مشیت الهی بر سر کار می‌آیند تا به عنوان نایبان او بر جماعات مردم حکومت کنند، پس بر ما فرض است که به آنان ارج نهیم و همواره با احترام از ایشان یاد کنیم.^۲ توصیه یاد شده که توسط ژان بدن در توجیه اطاعت از فرامین مطلق شه‌ریار مشروع مطرح گردیده می‌تواند به نوعی نظریه حاکمیت مطلق پادشاهان را تبیین نماید.

۳. نظریه حاکمیت مطلق دولتها

بعضی از اندیشمندان نظریه حاکمیت و اراده مطلق دولتها را در چارچوب نظریه قرارداد اجتماعی یک‌جانبه یا ایقاع ارائه و تعریف کرده‌اند. بر مبنای نظریه فوق مردم بر اساس توافق و رضایت خود دولتی را اصطلاحاً تأسیس می‌نمایند و اراده فردی بر مبنای رضایت مردم به اراده همگانی مبدل می‌گردد و خود را تسلیم حاکمیت یک فرد یا عده‌ای از افراد می‌نمایند.

۱. و. ت. جونز، خداوندان/اندیشه سیاسی، ترجمه علی رامین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۶۶.

۲. همان.

حکومت تأسیس شده اگر چه مشروعیت خود را از مردم می‌گیرد ولی ثبات و استمرار آن وابسته به اراده هیأت حاکمه یا حاکم می‌باشد. نظر به اینکه مردم برای دستیابی به صلح و امنیت نسبت به تأسیس دولت یا یک قدرت حاکم اقدام می‌کنند، حکمران یا حکمرانان نیز باید از اختیارات وسیع و نامحدود برای نیل به این اهداف برخوردار باشند. به عقیده توماس هابز حکمران باید قدرت مطلقه و همه‌جانبه‌ای را در اختیار داشته باشد تا بتواند صلح و امنیت را در درون اجتماع برقرار سازد.^۱

در دیدگاه فردریک هگل نیز دولت به مثابه برترین صورت حقیقت و به اصطلاح دولت - همانند خدایی که بر روی زمین وجود دارد - دارای حاکمیتی برتر و اقتدار سیاسی مطلق است. دولت ملی در عقلیت گوهرین خود روح است و بنابراین مطلق بر روی زمین است.^۲ هگل اقتدار مطلق دولت ملی را - که مشروعیت خود را از رضایت و تجمع اراده‌های فردی افراد پیدا می‌کند - از حکومت استبدادی و اقتدار مطلق فرد مستبد متمایز می‌سازد. حکومت مطلقه ارائه شده توسط هگل حکومت پادشاه خودرأی و مستبد نیست که اراده پادشاه جای قانون را بگیرد یا همچون قانون شمار آید بلکه حکومت قانونی و مشروطه است که می‌بایست نزد افراد یک جامعه غایت مطلوب محسوب گردد.^۳

در این نظریه نیز با این عنوان که «قرارداد اجتماعی قراردادی یک‌جانبه از طرف مردم برای تأمین امنیت و عدالت است» اراده و حاکمیت دولت و رهبران سیاسی آن مطلق و نقض‌ناپذیر می‌باشد، زیرا پس از ایجاد حکومت و انتخاب حکمران، رأی و رضایت مردم در مشروعیت دولت تأثیری ندارد و همگان بدون چون و چرا به اطاعت از حکومت موظف‌اند. در مجموع با مطالعه و بررسی بنیادها و مبانی حاکم بر نظریات سه‌گانه فوق می‌توان نتیجه گرفت که فرد حکمران می‌تواند دارای اختیارات و صلاحیت‌های وسیع حکومتی باشد. این اقتدار

۱. علی بیگدلی، تاریخ/اندیشه سیاسی در غرب، تهران، لادن، ۱۳۷۴، فصل ۷، ص ۱۱۱ - ۱۲۰.

۲. و. ت. جونز، همان، ج ۳، ص ۴۷.

۳. همان، ص ۶۴، ۶۵.

مطلق و اختیارات نامحدود می‌تواند در چارچوب استبداد - در نظریه مشروعیت ذاتی رهبران - یا در نظام مقتدر پادشاهی - در چارچوب نظریه حاکمیت مطلق شهریاران - یا در چارچوب کمونیستی قانونی یا دولت مشروطه ملی باشد. نقطه تمایز این سه نظریه در مشروعیت این حکومت‌های مقتدر نهفته است. در حکومت استبدادی مشروعیت بر اساس زورمداری و سلطه و غلبه فردی استوار است. حاکم مشروع حاکمی است که توان سرکوب مخالفان و استقرار حکومت فردی خود را داشته باشد. حال آنکه در حکومت پادشاهی، مشروعیت می‌تواند از طریق رضایت جمعی تفویض گردد و در حکومت قانونی یا دولت ملی مردم با رضایت خود برای رسیدن به اهداف خود بر مبنای قرارداد اجتماعی - ولو به صورت انتزاعی - اقتدار وسیع را به حکومت یا حکمران منتخب خود اعطا و تفویض می‌نمایند.

♦ نظریات مربوط به اختیارات حکومت‌ها از دیدگاه اندیشمندان اسلامی

اگر چه در میان اکثریت علمای اهل تسنن اختیارات رهبران اسلامی پس از پیامبر اسلام به عنوان «خلیفه‌الله»، «اولی‌الامر» و «جانشینان خداوند»، وسیع و مطلق می‌باشد، اما این مطلق بودن به معنی آزاد و رها بودن نیست و محدودیتی در چارچوب قوانین نازل شده الهی دارد. این دیدگاه در میان علما و فقهای شیعه با استناد به کلام وحی و شواهد نقلی و با تکیه بر استدلال‌های عقلی و اصل مستحکم اجتهاد و تفقه در دین با لحاظ شرایط و موازین مطرح گردیده است.

۱. نظریه اختیارات مطلق انبیا و معصومین (علیهم‌السلام)

بی‌تردید تمامی علما، اندیشمندان و فقهای اسلامی شیعه و سنی بر این باورند که پیامبران الهی در مقام برگزیدگان خداوند در زمین دارای اختیارات مطلق و وسیع و ولایت تکوینی و تشریعی می‌باشند که خداوند برای آنها قرار داده است. با توجه به اینکه دین اسلام تأمین

سعادت دنیوی و اخروی کلیه ابنای بشر را در رأس اهداف خود قرار داده است پیامبر اسلام(ص) در ایجاد حکومت اسلامی و رهبری آن دارای ولایت و زعامت تام و مطلق بر مسلمانان می‌باشد.^۱ اندیشمندان و فقهای شیعه بر این باورند که پس از پیامبر بزرگ اسلام(ص) جانشینان معصوم(ع) وی به نص خاص، پیشوایان و امامان مسلمین می‌باشند و دارای همان اختیارات و اقتدار و ولایت پیامبر اسلام می‌باشند.^۲

اطلاق قدرت یا ولایت مطلقه^۳ برای امامان معصوم(ع) و نایبان آنها به منزله برخورداری کامل از تمامی اختیارات و قدرتی است که برای پیامبر(ص) متصور بود، نه به منزله قدرت مطلقه فردی برای اعمال حکومت و سلطه بر مردم. از آنجایی که قدرت پیامبر(ص) در چارچوب احکام الهی اعمال می‌شد بی‌تردید قدرت جانشینان آن بزرگوار نیز در همین چارچوب قابل تصور است. بنابراین ولایت مطلقه یعنی ولایتی که برخوردار از همه حقوق مشروع در اعمال حکومت و اجرای احکام است.

این مبحث یکی از مباحث مهم در حوزه حقوق سیاسی است. در همه نظام‌های سیاسی و اجتماعی (اعم از دینی و غیر دینی) تردیدی نیست که وقتی حکومتی اعاده می‌شود حاکمان آن حکومت در چارچوب قواعد و قوانینی که برای آنها تعیین شده است دارای اقتدار مطلق

۱. علما و فقهای اسلامی با تکیه بر قرآن مجید به عنوان منبع بنیادین فقه و حقوق اسلامی و با استناد به آیه شریفه (النبی اولى بالمؤمنین من انفسهم) سوره احزاب آیه ۳۳، ولایت و زعامت پیامبر را بر عموم مسلمین ناشی از نبوت ایشان می‌دانند.

۲. فقهای شیعه و جمعی از علمای اهل تسنن با استناد به حدیث نبوی غدیر خم ولایت امام علی(ع) را بر مسلمین اثبات می‌نمایند. همچنین با استناد به آیه ۵۵ سوره مائده (انما ولیکم الله و رسوله والذین آمنوا...) ولایت امیرالمؤمنین و اختیارات مطلق ایشان را اثبات می‌نمایند. مضافاً آیه سوم سوره مائده (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً) را در مقام ولایت امام علی(ع) می‌دانند.

۳. باید توجه کرد در اینجا مفهوم فقهی ولایت مطلقه به معنای تصدی کلیه امور مسلمین است نه آنچه از این مفهوم در حوزه سیاست استنباط می‌شود. اغلب آنهایی که ولایت فقیه را تبیین می‌کنند به این مسأله توجه ندارند.

می‌باشند. به این معنی که نمی‌توان کسی را به حاکمیت یک نظام برگزید و بعد از او انتظار داشت که در اعمال حکومت از همه اختیارات و اقتداراتی که برای اعاده حقوق مردم و نظامات اجتماعی ضروری است چشم‌پوشد یا بخشی را از آنها نادیده بگیرد. هیچ نظامی بر اساس چنین باوری پایدار نمی‌ماند.

هر برگزیده‌ای در دایره اختیاراتی که برای او تعیین شده دارای قدرت مطلق به کارگیری و استفاده از اختیارات است. همان‌طوری که یک رئیس اداره وقتی برای مسئولیت بخشی از سازمان اداری منصوب می‌شود قدرت مطلق دارد که با در نظر گرفتن همه جوانب از کلیه اختیارات تصویب شده برای حوزه مسئولیت خود استفاده کند، برای نظام‌های سیاسی و رؤسای آن چنین حقی، طبیعی، بدیهی، قانونی و شرعی است.

بنابراین اعتقاد به ولایت مطلقه در حوزه نظام سیاسی اسلام برای پیامبر(ص)، امامان و جانشینان آنان به نظر نمی‌رسد که چیزی جز معنای مذکور باشد. پیامبران، امامان و جانشینان آنها در دایره همه آن اختیاراتی که شریعت برای اعاده حقوق مردم و برقراری نظامات اجتماعی در نظر گرفته است دارای قدرت مطلقه برای اعمال آن اختیارات می‌باشند. همان‌طوری که از نظر حقوق اساسی همه باورها و گرایش‌ها چنین حقی را برای حاکمان خود بدیهی می‌دانند.

وقتی انسان‌ها زندگی را در سایه پاره‌ای از اعتقادات می‌پذیرند و با هم اجتماع سیاسی تأسیس می‌کنند به طور طبیعی و بدیهی قواعد پذیرفته شده را جاری و ساری دانسته و انتظار دارند نظام سیاسی به حکومت رسیده برای حفظ حقوق، امنیت و آزادی پذیرفته شده در چارچوب آن قواعد اعمال حاکمیت مطلقه کند و این تلقی با مفهوم اعمال قدرت و حاکمیت بدون قانون و قاعده در حوزه سیاست از نظر حقوق اساسی و نظریه‌های سیاسی به کلی متفاوت است.

در حقیقت در اینجا دو مفهوم مترادف می‌باشد که اگر چه از نظر لفظ مشابهت دارند ولی از نظر معنا و از نظر بار حقوقی و سیاسی کاملاً متضاد یکدیگرند. بعضی مواقع وقتی از مفهوم

حاکمیت مطلقه یا ولایت مطلقه در حوزه حقوق سیاسی یا در مفهوم دینی سخن به میان می‌آید به معنای آن است که حکومت یا حاکمیت دارای حاکمیت مطلقه یا ولایت مطلقه در چارچوب اختیاراتی است که برای او تعیین شده است و این معنا از نظر عقلی و شرعی بنیان نظامات اجتماعی است و هیچ منطقی نمی‌تواند با آن مخالفت کند مگر هرج و مرج طلب‌هایی (آنارشپیست‌ها) که اصولاً نظامات اجتماعی را برنمی‌تابند. اما در بعضی مواقع از مفهوم قدرت یا حاکمیت مطلقه معنای استبداد یا دیکتاتوری استخراج می‌شود. مستبد یا دیکتاتور کسی است که پایبند به هیچ اصل، قانون و حقوقی نیست و در چارچوب قواعد از پیش تعیین شده اعمال قدرت نمی‌کند یا پایبند قواعد و قوانینی است که فقط خودش وضع کرده یا قبول دارد. این معنا به طور کلی با معنای حاکمیت مطلقه در حقوق اساسی یا ولایت مطلقه در نظریه‌های فقهی و سیاسی اسلام متفاوت است و باید توجه داشت که در دام مغالطه‌های لفظ مشترک این دو مفهوم نیفتاد.

۲. نظریه اختیارات مطلق رهبری علمای دین در زمان غیبت امام معصوم (ع)

اگر چه سلطه امویان، مروانیان و به ویژه بنی‌عباس راه را برای استقرار حکومت عادلانه اسلامی و رهبری آن توسط امامان معصوم متعاقب شهادت امام علی (ع) بست، اما می‌توان پس از غیبت کبرای امام معصوم (عج) در فقه شیعه با استناد به شواهد نقلی به دست آمده از ائمه معصومین و با تکیه بر دلایل عقلی ارائه شده توسط جمعی از فقها و علمای شیعه نظریه ولایت مطلقه فقیه را در تصدی زعامت مسلمین و رهبری حکومت اسلامی ارائه کرد. از این دیدگاه در زمان غیبت امام معصوم (ع) فقهای عادل می‌توانند رهبری جامعه اسلامی و ولایت امر عموم مسلمین را بر عهده گیرند و دارای اختیاراتی مشابه با معصوم در اداره و تمشیت امور امت اسلامی باشند. به اعتقاد طرفداران نظریه «ولایت مطلقه فقیه»، ولایت فقیه به معنای حاکمیت اراده محض فقیه نیست، بلکه مقصود رهبری مسلمین توسط ولی فقیه در همه ابعاد دینی،

سیاسی، اجتماعی و اداره امور امت اسلامی در چارچوب عدل و عدالت است. این ابعاد چون اطلاق دارد و محدود به بعد خاصی نیست به آن اختیارات یا ولایت مطلقه می‌گویند. در واقع عدالت و تقوا و قوانین الهی، ولی فقیه را از سلیقه‌گرایی، خودکامگی یا دیکتاتوری باز می‌دارد. در اداره دولت اسلامی، ولایت فقیه دارای شرایطی است. رهبری حکومت اسلامی به علم و

تخصص در دین و احکام اسلامی نیازمند است، چرا که بدون علم و معرفت کامل به موازین اسلامی، رهبر نمی‌تواند مجری احکام اسلامی و استقراردهنده عدالت اسلامی باشد، بدین منظور در نظریه «ولایت مطلقه فقیه» زعامت مسلمین به فرد عامل به دین یا فقیه عادل سپرده شده است. همچنین در کنار دو شرط علم و عدالت، شرایط دیگری برای ولایت فقیه در نظر گرفته که از میان آنها می‌توان به عقل و کیاست و تدبیر و شجاعت اشاره کرد.

اینکه اختیارات ولی فقیه در چارچوب احکام فرعی الهی است یا حکم وی بر جمیع احکام مقدم است، امام خمینی بر این نظریه فقهی تأکید می‌نماید که اگر مصلحت امت اسلامی ایجاب کند ولی فقیه می‌تواند در احکام فرعی تصرف کند و اختیارات و حوزه صلاحیت ولی فقیه تا آنجایی است که اوامر وی بر آنها مقدم است.

البته دیدگاه رهبری عادل بر مسلمین از دیرزمان در اندیشه سیاسی مطرح بوده

است. به عنوان نمونه می‌توان به مجموعه آرای ابونصر فارابی، حکیم و فیلسوف اسلامی قرن چهارم هجری قمری، اشاره کرد که رهبری و پیشوایی حکومت آرمانی یا مدینه فاضله را متعلق به فردی می‌داند که واجد صفاتی همچون: حکمت، علم به شرایع و سنت و عترت، قدرت

استنباط، فراست و تدبیر، بلاغت و قدرت ارشاد و شجاعت و سلامت جسمی باشد.^۱ به نظر این متفکر اسلامی، اختیارات وسیع و مطلق رهبر اسلامی در گرو احراز شرایط مزبور است.

از دیدگاه فارابی اختیارات وسیع رهبر حکیم و فرزانه به جای خودکامگی و استبداد، اهتمام به علم‌آموزی، دوری از دنیاگرایی، طرفداری از راستگویان، کرامت و بزرگواری، طرفداری از عدالت‌خواهان و مبارزه با ستمگران و جباران و استواری، استقامت و شجاعت در اتخاذ تصمیم‌گیری‌های حکومتی را به دنبال خواهد داشت و در این راستا برای فارابی اهمیت حکمت تا بدانجاست که به اعتقاد وی نابودی یک حکومت با از میان رفتن انسان حکیم قرین است و نقش بنیادین خردمندی و فرزانه‌گی هنگامی مشخص می‌گردد که با مرگ رهبر حکیم حکومت و جامعه سیاسی زوال می‌پذیرد.^۲

ابن رشد، یکی دیگر از اندیشمندان و فلاسفه اسلامی قرن ششم ه‍.ق نیز اختیارات مطلق رهبری جامعه اسلامی را متعلق به فردی می‌داند که دارای کمالات و فضایل نظری و عملی باشد. به اعتقاد این متفکر، فضایل و کمالات انسانی را می‌توان به چهار قسم تقسیم کرد. فضایل علمی و نظری، فنون و صنایع، اخلاقی و عملی - اراده. تمامی فضیلت‌های یاد شده می‌بایستی در خدمت فضیلت‌های نظری یعنی فلسفه و حکمت باشد. از آنجایی که تمامی فضایل نمی‌تواند یک جا و در یک شخص جمع گردد بهتر است هر فرد در یکی از کمالات مزبور تخصص یابد و دارای فضیلتی از کمالات مزبور گردد تا جامعه بتواند توسط رهبرانی حکیم به شیوه شورایی و توسط حکومت خردمندان و فیلسوفان اداره گردد.^۳

در این صورت میزان غفلت و لغزش‌های انسانی در میان اندیشمندان حکیم و رهبران خردمند به مراتب کمتر از سایر رهبران - از جمله رهبران بی‌خرد - خواهد بود. بنابراین خطر سقوط در خودکامگی و استبداد و پیروی از سلیقه‌های شخصی در میان رهبران حکیم و عالم

۱. ر.ک: مصطفی راغب، فی سبیل موسوعه فلسفیه، ص ۹۰ - ۱۰۹.

۲. ابونصر فارابی، آراء اهل المدینه الفاضله، ص ۱۲۹، ۱۳۰، ر.ک: مصطفی راغب، همان.

۳. خلیل الجر و حنا الفاخوری، تاریخ الفلسفه العربیه، بیروت، ۱۹۵۸، ج ۲، ص ۴۶۲.

به حداقل می‌رسد و خرد، حکمت و عدالت‌خواهی مانعی عمده در برابر خودکامگی و استبداد این‌گونه رهبران می‌گردد.^۱

نظریه ولایت فقیه در اندیشه سیاسی شیعه را از دو جهت می‌توان بررسی کرد. یکی به عنوان یک نظریه تاریخی در فقه شیعه و دیگری به عنوان یک نظریه سیاسی در ساختار نظام جمهوری اسلامی ایران.

♦ جایگاه نظریه ولایت فقیه در فقه شیعه

نظریه ولایت فقیه اولین بار به صورت جدی در قرن چهارم و پنجم در دورانی مطرح شد که شاهان آل بویه به نام تشیع نظام سیاسی به راه انداخته و حتی مرکز حکومت اسلامی را در بغداد نیز به تصرف خود درآوردند. نوزایی علوم و معارف اسلامی در این دوره به حوزه سیاست نیز کشیده شد و مسأله تکلیف شیعیان در قبال سلطان در باب‌های فقهی تحت عنوان فی‌العمل مع السلطان از مباحث جدی گردید. حضور فقیه در حکومت شاید در این دوران از مباحث قابل توجه فقه شیعه محسوب می‌شود. در قرون بعدی فقهایی چون ابن ادریس حلی، محقق ثانی (محقق کرکی) و دیگران نیز کم و بیش مباحثی را در این رابطه در کتب فقهی ارائه دادند. بعدها در قرن سیزدهم ولایت فقیه با استناد به دلایل عقلی و احادیث و شواهد نقلی از معصومین توسط جمعی از علما همچون محقق نراقی و محمدحسن نجفی، صاحب‌جواهر/الکلام، ارائه و دفاع شد.

در نهایت، امام خمینی دیدگاه نظری ولایت مطلقه فقیه را در سده معاصر مطرح نمودند که پیروزی انقلاب اسلامی و ایجاد حکومت اسلامی موجبات تحقق عملی این نظریه را فراهم آورد.

۱. به خصوص که عدالت یکی از شرایط مهم و اصیل حاکم اسلامی است و چنانچه از عدالت ساقط گردد حکومت او مشروع نیست. بنابراین مادامی که یک حاکم اسلامی با عدالت در جامعه رفتار کند (عدالت به معنای واقعی و در تمام شئون) خطر انحراف، خودکامگی و دیکتاتوری فقیه به صفر می‌رسد.

طرفداران ولایت فقیه در حوزه سیاست و امور اجتماعی برای شرعی بودن و صحت دیدگاه‌های خود دلایل زیر را عرضه می‌کنند:

شیخ مفید در کتاب *المقنعه* تصدی حکومت را منحصر از آن فقهای اهل حق، عادل، صاحب‌رأی و صاحب عقل و فضل می‌داند. به اعتقاد این فقیه و عالم شهیر شیعه، زعامت حکومت اسلامی باید بر عهده عالمانی قرار گیرد که واجد شرایطی همچون عدالت، کفایت، عقل و تدبیر باشند.^۱

با بررسی نظریات و آرای این فقیه اسلامی پیرامون ولایت فقیه و اختیارات حکومتی و سیاسی - اجتماعی ولی فقیه، نکاتی به شرح ذیل تأمل‌انگیز است:

۱. حکومت اسلامی در عصر غیبت امام معصوم (ع) باید توسط افرادی که عالم به احکام اسلامی و فقه باشند اداره گردد.

۲. در اداره حکومت اسلامی علم به احکام اسلام و تفقه در شریعت اسلام کفایت نمی‌کند بلکه علاوه بر آن زعیم و سرپرست حکومت اسلامی باید واجد شرایطی همچون عدالت، کفایت، تدبیر و فضل نیز باشد.

۳. ولایت فقهای حائز شرایط همانند ولایت امام معصوم است و بر کلیه امور سیاسی و اجتماعی اطلاق دارد نه به جزئی از این امور^۲ (یعنی همه ولایت‌هایی که امام معصوم در جامعه دارد به فقیه نیز منتقل می‌شود).

پس از شیخ مفید، نظریه ولایت فقیه توسط محمد بن ادریس حلی در قرن ششم مطرح شد. وی در کتاب *السرائر* آرا و نظریات خود را پیرامون ولایت فقیه ارائه کرده است. این فقیه شیعی، عدول مسلمین از اوامر و فرامین ولی فقیه را جایز نمی‌داند. از طرفی دیگر برای تصدی امر ولایت بر مسلمین شرایطی از قبیل: عقل، علم و اجتهاد، رأی و تدبیر، حزم و بردباری،

۱. شیخ مفید، *المقنعه*، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۰.

۲. همان، ص ۶۷۵ و ۸۱۲.

بصیرت و بینش نسبت به مواضع صدور فتاوی متعدد و عدالت را لازم می‌داند و احراز آن شرایط را برای سرپرستی و ولایت بر مسلمین واجب می‌داند. با مقایسه میان آرای ابن ادریس حلی با شیخ مفید می‌توان تمایز میان آن دو را در شرایط ولی فقیه و مضاعف بودن آن شرایط از دیدگاه ابن ادریس حلی دانست.

همچنین نظریه ولایت فقیه از طرف علی بن الحسین الکرکی ملقب به محقق کرکی (محقق ثانی) از فقهای شهیر عهد صفوی به شکل کامل‌تری ارائه گردید. وی با استناد به شواهد نقلی از قبیل احادیث ائمه معصومین (ع) از نظریه ولایت فقیه دفاع می‌نماید. به اعتقاد وی ولایت فقهای عادل جامع‌الشرایط در زمان غیبت امام معصوم در حکم نیابت معصومین است. اطاعت مسلمین از ولایت فقها در حکم اطاعت از احکام و فرامین امام معصوم (ع) و تخطی از آنها همچون سرپیچی از احکام و فرامین امام معصوم (ع) می‌باشد.^۱

پس از محقق کرکی، ملا احمد نراقی از علمای قرن سیزدهم از اولین فقهای است که تلاش نمود با استناد به استدلال عقلی علاوه بر شواهد نقلی و احادیث از نظریه ولایت فقیه دفاع نماید. وی در کتاب *عوائد الایام*^۲ خود بر این استدلال عقلی تکیه نموده است که ضرورت انتظام بخشیدن به امور مسلمین و اداره زندگی مردم ایجاد حکومت اسلامی و اداره آن توسط فقهای جامع شرایط را مقتضی می‌نماید. به اعتقاد این عالم اسلامی اختیارات ولی فقیه مشابه با اختیارات امام معصوم (ع) است. چه اینکه فقها از جانب امام معصوم (ع) مأذون به اجرای اوامر الهی و اداره حکومت اسلامی می‌باشند. همچنین از دیدگاه فقهی این فقیه مشهور تمامی فقهای جامع‌الشرایط دارای ولایت عامه می‌باشند و مشروعیت آنان در اداره حکومت اسلامی به واسطه اذن و اجازه معصوم می‌باشد.^۳

۱. المحقق الکرکی، رسائل المحقق الکرکی فی صلوٰه الجمع، قم، مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ ق، ص ۱۴۲.

۲. احمد بن مهدی نراقی، *عوائد الایام*، قم، ۱۴۰۸ ق.

۳. همان، ص ۱۸۵ - ۲۰۶.

همچنین نظریه ولایت فقیه توسط صاحب جواهر^۱ مطرح گردیده است. این عالم صاحب‌نام شیعی، ولایت فقیه را همانند ولایت امام معصوم(ع) بر مسلمین برشمرده است و استدلال می‌کند که اگر ولایت عامه فقیه در زمان غیبت امام معصوم(ع) نباشد و هیچ‌کس متولی اداره امور مسلمین نگردد، بسیاری از امور شیعیان و پیروان آن حضرت معطل خواهد ماند.^۲ وی در دفاع از اصل ولایت فقیه و لزوم پذیرش آن بر این اعتقاد است که هر کس ولایت فقیه را نپذیرد در واقع طعم فقه را نچشیده است.

شگفت این‌که بعضی از مردم در مورد ولایت فقیه دچار تردید گردیده‌اند بلکه کسی که از حدیث امام معصوم(ع) - حدیث توقیع - ولایت فقیه را درک نکند همانند فردی است که طعم فقه را حتی به مقدار کم و اندکی نچشیده است و هیچ از بیان و قول معصومین فهم نکرده و از رموز آنها هیچ درک نکرده است.^۳

در مجموع، با بررسی نظریات فقهی علما و فقهای مورد بحث می‌توان پیرامون ولایت فقیه و اختیارات ولایت فقیه در امر زعامت حکومت و ولایت بر مسلمین چنین برداشت کرد که: اولاً، ولایت فقها با اذن معصوم صورت می‌پذیرد و مشروعیت ولایت فقیه به واسطه اجازه معصوم است.

ثانیاً، یکی از اهداف ولایت فقیه، تصدی امر سرپرستی امور عامه مسلمانان و نظم بخشیدن به امور مسلمین است تا امور شیعیان و پیروان امام معصوم معطل نماند و اداره و تدبیر گردد.

ثالثاً، ولایت فقیه و قلمرو صلاحیت و اختیارات ولی فقیه همانند ولایت معصوم بر مسلمین می‌باشد یعنی علمای دین که شرایط ولایت را داشته باشند. در صورت تصدی امر ولایت همانند امام معصوم(ع) اختیارات حکومتی داشته و می‌توانند حاکم، قاضی، حجت و نایب

۱. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلامی، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی.

۲. همان.

۳. همان، ج ۲۱، ص ۳۹۷.

معصوم بر مسلمین باشند و این اختیار اطلاق تام در تمامی امور دارد.

حال شایسته است در ادامه مبحث جایگاه ولایت فقیه در اندیشه سیاسی شیعه به دیدگاه فقهی حضرت امام نیز پرداخته شود. امام خمینی نظریه ولایت مطلقه فقیه را به شکل مبسوط و با استناد به استدلالات عقلی و با تکیه بر شواهد نقلی مطرح نموده‌اند. ایشان در کتاب حکومت اسلامی خود ضرورت ایجاد حکومت اسلامی و اداره و زعامت آن را توسط فقیه عادل جامع‌الشرایط خاطر نشان ساخته و بر حوزه وسیع اختیارات و صلاحیت‌های ولی فقیه تصریح و تأکید می‌نماید.

از دیدگاه فقهی امام خمینی «ضرورت اجرای احکام شرع» همان‌طور که تشکیل حکومت اسلامی را در زمان رسول اکرم (ص) ایجاب می‌کند دلیلی است بر لزوم ایجاد حکومت اسلامی و تشکیل آن در عصر حاضر^۱ همچنین لزوم وحدت اسلامی و حفظ وحدت میان مسلمین دلیل عقلی دیگری است بر ضرورت ایجاد حکومت اسلامی که از جانب امام خمینی عرضه شده است:

ما برای اینکه وحدت امت اسلام را تأمین کنیم، برای اینکه وطن اسلام را از تصرف و نفوذ استعمارگران و دولت‌های دست‌نشانده آنها خارج و آزاد کنیم، راهی نداریم جز اینکه تشکیل حکومت بدهیم.^۲

مضافاً، ضرورت نجات محرومان و مبارزه با ظالمان، وظیفه مسلمین و علمای اسلامی را در ایجاد دولت اسلامی مشخص و محرز می‌کند.^۳

ویژگی‌های حکومت اسلامی در نظریه فقهی امام خمینی عبارت‌اند از حاکمیت مطلق و انحصاری خداوند بر مسلمین:

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۱۸.

۲. همان، ص ۲۷.

۳. همان، ص ۲۸.

در حکومت اسلامی حاکمیت مطلقه از آن خداوند به مثابه سلطان حقیقی است.^۱

علاوه بر آن قانون حاکم بر حکومت اسلامی منحصرأ قانون الهی است:

حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست. قانون اسلامی، با فرمان

خدا بر همه افراد در دولت اسلامی حکومت تام دارد.^۲

برای اجرای قانون و شریعت الهی، خداوند پیامبر اکرم را به منزله جانشین خود بر زمین منصوب و عهده‌دار سرپرستی و ولایت بر مسلمین و زعامت بر حکومت اسلامی کرده است و پیامبر اکرم نیز ائمه اطهار و پیشوایان معصوم را به زمامداری امت اسلامی منصوب کرده است.^۳

در زمان غیبت امام معصوم (عج) بنا به تشخیص عقل و راهنمایی نقل، تداوم حکومت و ولایت اسلامی امری ضروری است.^۴ وجود ولی امر یعنی حاکمی که قیم و برپا نگه‌دارنده نظم و قانون اسلام باشد، در زمان غیبت معصوم ضرورت دارد.^۵

♦ اختیارات ولایت فقیه در عرصه درون‌مرزی

پیرامون اختیارات ولایت فقیه عده‌ای از صاحب‌نظران و اندیشمندان آن را به داخلی یا درون‌مرزی و خارجی یا برون‌مرزی تقسیم نموده‌اند. مسأله این است که آیا با توجه به تقسیم جغرافیایی کشورهای اسلامی بر مبنای حدود و ثغور و مرزهای هر یک از دول مسلمان، ولایت فقیه محدود به کشورهای اسلامی و مسلمینی است که آن را پذیرفته‌اند یا اینکه قلمرو و

۱. همان، ص ۸.

۲. همان، ص ۳۴.

۳. امام خمینی، کتاب‌البیع، ترجمه‌ای با عنوان شئون و اختیارات ولی فقیه، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.

ص ۲۹.

۴. همان، ص ۲۹.

۵. امام خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۳۱.

سرزمین هیچ‌گونه تأثیری بر قلمرو صلاحیت‌ها و اختیارات مطلق ولایت فقیه ندارد؟ بدیهی است در صورت پذیرش ولایت مطلقه فقیه بر کلیه شئون تمامی مسلمین به منزله نایب و جانشین امام معصوم اصولاً نمی‌توان قائل به تمایز میان اختیارات ولی فقیه در عرصه داخلی یا خارجی گردید. اما با پذیرش این واقعیت که در عصر حاضر جهان اسلام به بیش از شصت کشور مسلمان تقسیم شده است و در هر یک از این کشورها حاکمیت کم و بیش مستقل و با ثباتی وجود دارد و اینکه هر کشور بر مبنای موازین و قوانین معینی در عرصه حقوق اساسی و با قوانین عادی اداره می‌گردد، می‌بایست اولاً، تقسیم جغرافیایی کشورهای اسلامی را بر

مبنای مرزهای مشخص پذیرفت و ثانیاً به قوانین و مقررات حاکم در هر یک از کشورها توجه کرد. از این رو بجاست در این مبحث حوزه داخلی اختیارات ولایت فقیه را در جمهوری اسلامی ایران مطالعه کرد و سپس به اختیارات فرامرزی و خارجی ولایت فقیه پرداخت.

محقق نراقی در کتاب *عوائد الایام* خود حوزه صلاحیت‌های فقیه را در تصدی مقام فتوا، اختیارات فقیه بر تصدی امر

از دیدگاه فقهی امام خمینی
«ضرورت اجرای احکام شرع»
همان‌طور که تشکیل حکومت
اسلامی را در زمان رسول اکرم(ص)
ایجاب می‌کند دلیلی است بر لزوم
ایجاد حکومت اسلامی و تشکیل آن
در عصر حاضر.

قضاوت، اجرای حدود و تعزیرات، ولایت بر اموال ایتام و ولایت بر امور افرادی می‌داند که ولی شرعی دیگری نداشته باشند.^۱ این فقیه تمایزی میان اختیارات ولایت فقیه در دو عرصه داخلی و خارجی قائل نشده است. اما می‌توان این نکته و برداشت را دریافت که اداره اموری همچون تصدی مقام قضاوت و اجرای حدود ولایت بر اموال توسط ولی فقیه در صورتی شدنی است

۱. ملا احمد بن مهدی نراقی، همان، ص ۱۸۵.

که شرایط و زمینه برای انجام آن مهیا باشد. بدیهی است اگر ولی فقیه فاقد قدرت لازم برای اجرای حدود باشد و قوه مجریه را در اختیار نداشته باشد اجرای حدود معطل خواهد ماند و این تکلیف نیز از ولی فقیه حائز شرایط ساقط خواهد شد. از این رو می‌توان نتیجه گرفت که تا هر زمان و در هر مکان که اوامر و احکام و فرامین ولی فقیه نافذ و اجرا شدنی باشد و از آن پیروی شود عملاً حوزه صلاحیت و اختیارات ولی فقیه وسعت و گسترش خواهد داشت.

این نکته را تمامی فقهای طرفدار ولایت فقیه از شیخ مفید تا امام خمینی لحاظ کرده‌اند و بدین خاطر در نظریات فقهی هیچ‌یک از این علما و فقهای شیعه تمایز اختیارات و تقسیم صلاحیت ولی فقیه در عرصه داخلی و خارجی مطرح نشده است. با عنایت بر نکته فوق‌الذکر به نظر می‌رسد که دایره اختیارات ولایت فقیه را می‌بایست با در نظر گرفتن عوامل در دسترس برای ولی فقیه در اجرای ولایت خود در نظر گرفت. امام خمینی در قیام فقیه در ایجاد حکومت اسلامی نیز وجود و مهیا بودن امکانات و انجام تکلیف فقیه را شرط لازم دانسته‌اند. امام خمینی در کتاب *تحریر الوسيله* اذعان دارند:

بر نواب عام امام معصوم به طور کفایی واجب است در صورتی که دستشان باز باشد و برایشان ممکن باشد و ترسی از حکام ظالم نباشد به قدر ممکن و در صورت مهیا بودن امور بر آنچه بر او تکلیف است قیام نمایند.^۱

بنابراین حتی در تصدی امر قضاوت و سایر تکالیف دیگر برشمرده شده بر ولایت فقیه بایست شرایط زمانی و مکانی و امکانات موجود و قابل دسترس را برای ولی فقیه در نظر گرفت.

با در نظر گرفتن موارد فوق می‌توان حوزه صلاحیت‌ها و اختیارات ولایت فقیه را در قلمرو حکومت اسلامی - که تحت حاکمیت ولایت فقیه اداره می‌گردد - بررسی نمود. بدین خاطر، ابتدا به دیدگاه فقهی امام خمینی پیرامون حوزه اختیارات ولایت فقیه و سپس به اختیارات ولایت

فقیه در چارچوب حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران پرداخته می‌شود.

درباره حوزه صلاحیت ولی فقیه در اداره و سرپرستی حکومت اسلامی امام خمینی در کتاب *تحریر الوسیله* تصریح کرده‌اند آنچه در حوزه اختیارات و صلاحیت امام معصوم (ع) است - به جز صدور فرمان در انجام جهاد ابتدایی - برای ولی فقیه به عنوان زمامدار حکومت اسلامی نیز وجود دارد:

مسأله ۲ - در زمان غیبت ولی امر و سلطان عصر (عج) قائم مقام آن حضرت در اجرای سیاسات (حدود و تعزیرات) و تمام آنچه برای امام است مگر جهاد ابتدایی، نواب و نمایان عام آن حضرت می‌باشند و آنها فقهای هستند که جامع شرایط فتوا و قضاوت باشند.^۱

در بیان اختیارات وسیع ولایت فقیه امام خمینی چنین مطرح کرده‌اند که :

اجرای تمام قوانین مربوط به حکومت به عهده فقهاست: از گرفتن خمس و زکات و صدقات و جزیه و صرف آن در امور مسلمین، تا اجرای حدود و قصاص که باید تحت نظر مستقیم حاکم باشد - و ولی مقتول هم بدون نظارت او نمی‌تواند عمل کند - تا حفظ مرزها و نظم شهرها - همه و همه. همان‌طور که پیغمبر اکرم (ص) مأمور اجرای احکام و برقراری نظامات اسلام بود و خداوند او را رئیس و حاکم مسلمین قرار داده و اطاعتش را واجب شمرده است فقهای عادل هم بایستی رئیس و حاکم باشند و اجرای احکام کنند و نظام اجتماعی اسلام را مستقر گردانند.^۲

با توجه به دیدگاه فقهی امام خمینی می‌توان ولایت و سرپرستی فقیه را بر حکومت اسلامی به صورت مطلق همانند امام معصوم دانست و در مواردی به شرح ذیل آن را طبقه‌بندی و ارائه نمود:

۱. همان، ص ۳۲۲، ۳۲۳. چنان که در شماره ۴ این فصلنامه دستخط مبارک امام به چاپ رسید، ایشان جهاد ابتدایی

را نیز برای نمایان امام و فقهای اسلام لحاظ می‌کنند.

۲. امام خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۶۱.

الف. صلاحیت ولایت فقیه در قضاوت

امام خمینی با استناد به شواهد نقلی از جمله حدیث روایت شده از امام صادق(ع)^۱ توسط اسحاق بن عمار بر صلاحیت فقه‌های عادل در تصدی امر قضاوت تأکید کرده‌اند و آن را از جمله دیدگاه‌های مشترک فقهی میان تمام فقها دانسته‌اند:

از روایات بر می‌آید که تصدی منصب قضا با پیغمبر یا وصی اوست. در اینکه فقه‌ای عادل به حسب تعیین ائمه منصب قضا (دادرسی) را دارا هستند و منصب قضا از مناصب فقه‌ای عادل است اختلافی نیست.^۲

ب. صلاحیت ولی فقیه در تصرف خمس و اموال و مالیات

امام خمینی در کتاب کشف/سرار بابی را تحت عنوان بودجه حکومت و دولت اسلامی مطرح کرده و در آن حکومت اسلامی و در رأس آن ولی فقیه را متصدی اداره آن اموال دانسته‌اند. بدین‌ترتیب ولی فقیه موظف است پنج نوع مالیات اسلامی شامل خمس، زکات، مالیات مربوط به اراضی خراجیه، جزیه و مالیات بر ارث فرد بدون وارث را دریافت و در جهت اداره امور مسلمین مصرف نماید.^۳

در تصرف مطلق خمس اعم از سهم امام و سهم سادات، حکم فقهی امام خمینی بر این اساس مبتنی است که با استناد به حدیث امام علی(ع)^۴ و حدیث مرسل حماد بن عیسی از امام موسی کاظم(ع)^۵ می‌توان این نظریه فقهی را ارائه نمود:

۱. شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۸، ص ۶، ۷. کتاب القضاء، باب ۲۲، حدیث ۲.

۲. امام خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۶۴.

۳. امام خمینی، کشف/سرار، تهران، محمد، ص ۲۵۵.

۴. شیخ حر عاملی، همان، ج ۶، ص ۳۴۱، حدیث ۱۲.

۵. همان، ج ۶، ص ۳۶۳.

قرار دادن خمس در جمیع غنائم جنگی و فواید کسب، خود دلیل آن است که اسلام دارای دولت و حکومت است و از این رو به منظور رفع گرفتاری‌ها و مشکلات حکومت، پرداخت خمس را مقرر کرده است.^۱

همچنین در تعلق خمس به حکومت اسلامی امام خمینی تصریح می‌نماید:

تمام سهم خمس متعلق به بیت‌المال است و حاکم حق تصرف در آن را دارد و نظر حاکم که مبتنی بر مصلحت تمام مسلمانان است لازم‌الاجرا است.^۲

و در مورد تصرف ولی فقیه بر انفال نیز امام خمینی بر این نظریه فقهی تأکید می‌نماید:

ظاهر آیات و روایات نشان‌دهنده آن است که انفال نیز ملک شخصی حضرت رسول و امامان بزرگوار نیست بلکه آنان در این اموال عمومی مالکیت به نحو تصرف دارند.^۳

بنابراین در زمان غیبت، در تمام اموری که امام معصوم در آنها حق ولایت دارد، فقیه دارای ولایت است. از جمله آنها: خمس (چه سهم امام باشد و چه سهم سادات) انفال و آنچه بدون لشکرکشی به دست مسلمانان رسیده و به فیه موسوم است.^۴

ج. صلاحیت ولی فقیه در امور حسبیه و تصدی امر حکومت

در مفهوم فقهی امور حسبیه می‌توان اظهار داشت که امور حسبیه کارهای پسندیده‌ای است که شرع خواهان تحقق آنها در جامعه است و با انجام دادن یک یا چند نفر از عهده دیگران برداشته می‌شود. از جمله مصادیق امور حسبیه می‌توان امر به معروف و نهی از منکر و دفاع و قضاوت را نام برد. تصدی این امور در عصر غیبت به اعتقاد امام خمینی بر عهده فقیه عادل

۱. شئون و اختیارات ولی فقیه، ترجمه مبحث ولایت فقیه از کتاب البیع امام خمینی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد

اسلامی، ۱۳۷۴، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۷۵.

۳. همان، ص ۷۶.

۴. همان، ص ۷۷.

است و او می‌تواند به شخص شایسته‌ای اجازه تصدی بدهد. بر اساس دیدگاه فقهی امام خمینی اموری نظیر حفظ نظام اسلامی، پاسداری از مرزهای میهن اسلامی، حفظ جوانان مسلمان از گمراهی و انحراف و جلوگیری از تبلیغات ضد اسلامی، در دوران غیبت امام (عج) از جمله اختیارات فقیه خواهد بود.^۱

همچنین امام خمینی در کتاب *البیع* تعلق انحصاری انجام جهاد ابتدایی توسط امام معصوم (ع) را جای تأمل می‌دانند و چنین مطرح می‌کنند:

نتیجه‌ای که از تمام آنچه ذکر کردیم گرفته می‌شود آن است که کلیه اختیاراتی که امام دارد فقیه نیز داراست مگر دلیل شرعی اقامه شود مبنی بر آنکه فلان اختیار و حق ولایت امام به جهت حکومت ظاهری او نیست بلکه به شخص امام مربوط می‌شود که به سبب مقام معنوی او به وی اختصاص یافته است و یا دلیل اقامه شود که فلان موضوع گرچه مربوط به مسائل حکومت و ولایت ظاهری بر جامعه اسلامی است لکن مخصوص شخص امام معصوم است و شامل دیگران نمی‌شود همچون دستور به جهاد غیر دفاعی که بین فقها مشهور است هر چند این مسأله خود جای بحث و تأمل بسیار دارد.^۲

اینکه اختیارات ولی فقیه در چارچوب احکام فرعی الهی است یا حکم وی بر جمیع احکام مقدم است، امام خمینی بر این نظریه فقهی تأکید می‌نماید که اگر مصلحت امت اسلامی ایجاب کند ولی فقیه می‌تواند در احکام فرعی تصرف کند و اختیارات و حوزه صلاحیت ولی فقیه تا آنجایی است که اوامر وی بر آنها مقدم است. حکومت از دیدگاه امام خمینی شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول‌الله (ص) است و اگر حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه باشد حکومت و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام یک پدیده بی‌معنی و بی‌محتوا می‌گردد.^۳

۱. امام خمینی، کتاب *البیع*، همان، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۷۷.

۳. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.

♦ اختیارات ولایت فقیه در عرصه برون مرزی

اگر بر اساس دیدگاه آرمانی بر نظریه ولایت فقیه و اعمال ولایت فقیه تکیه گردد بدیهی است که عوامل محیطی و محدودیت‌های جغرافیایی و تقسیم جهان اسلام به کشورهای مستقل و دولت‌های تحت حاکمیت‌های متمایز نمی‌تواند از دایره و حوزه وسیع ولایت فقیه بکاهد و بر اعمال ولایت، محدودیتی حقیقی ایجاد نماید. بر اساس این دیدگاه ولایت فقیه حاکم بر کلیه امور و شئون مسلمین جهان در هر یک از قلمرو کشورهای موجود در جهان است. بنابراین بر کلیه مسلمین فرض است که با آگاهی از وجود ولی فقیه و اطلاع از فرامین و دستورات ولایت فقیه از آن فرامین اطاعت و پیروی نمایند. پس محدودیت‌های محیطی و جغرافیایی به عنوان محدودیت‌های صوری و ظاهری نمی‌تواند ولایت مطلقه فقیه را محدود ساخته و اختیارات ولی فقیه را در چارچوب قلمرو حکومت اسلامی منحصر سازد.

در نظریات فقهی و علمای شیعه طرفدار ولایت مطلقه فقیه نیز تقسیم و تمایز اختیارات ولی فقیه به دو نوع اختیارات ولایت فقیه عرصه درون مرزی یا داخلی و قلمرو برون مرزی یا خارجی مطلبی نیامده است. به نظر می‌رسد قلمرو اختیارات ولایت فقیه به مهیاسازی شرایط برای اجرای احکام اسلامی بستگی داشته باشد. یکی از عوامل اصلی در اعمال ولایت مطلقه فقیه وجود پیروان و لزوم اطاعت مسلمین در خارج از قلمرو نظام ولایی حکومت اسلامی است. به عبارت دیگر نظام‌های سیاسی ظالمانه حاکم بر کشورهای اسلامی و سیستم‌های حقوقی مجری در هر یک از حکومت‌های موجود در آن کشورها می‌تواند عامل بازدارنده نیرومندی در برابر اعمال ولایت مطلقه فقیه در خارج از قلمرو حکومت اسلامی باشد. بدیهی است در بعضی موارد حکام و رؤسای کشورهای اسلامی نمی‌توانند از رسیدن فرامین ولی فقیه به مسلمانان جهان جلوگیری نمایند. در این شرایط می‌توان اختیارات خارجی ولایت فقیه و میزان اثرگذاری آن را در میان مسلمین و در جهان اسلامی شاهد بود. به عنوان مثال صدور فتوای حضرت امام در قضیه سلمان رشدی و بازتاب آن در میان مسلمانان جهان بیانگر اختیارات و

صلاحیت برون مرزی ولایت فقیه است.

بنابراین اختیارات ولایت فقیه محدود به اختیارات داخلی و درون مرزی نیست و عملاً رهبری مسلمانان به عهده فقیه عادل مدیر و مدبر (ولی فقیه) است. بدین خاطر لزوم حمایت از محرومین و مستضعفین، ایجاد شرایط لازم برای اجرای احکام اسلامی و معطل نشدن امور مسلمین و تحقق حکومت اسلامی فراتر از قلمرو جمهوری اسلامی ایران می‌تواند از حوزه اختیارات ولی فقیه و مقام ولایت امر باشد.

اختیارات فرامرزی و خارجی یاد شده در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران و در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز لحاظ شده است. در این راستا در اصل دوم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چنین تصریح شده است:

جمهوری اسلامی، نظامی است بر پایه ایمان به کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا که از راه... نفی هرگونه ستمگری و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط، عدل، استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین می‌کند.

مضافاً به طور صریح در اصل سوم قانون اساسی بر حمایت از مسلمانان و مستضعفان جهان تأکید شده است:

دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر به کار برد.
تنظیم سیاست خارجی کشور بر اساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان.

بنابراین در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز اختیارات برون مرزی ولایت فقیه با تکیه بر قوانین و موازین شریعت اسلام تأکید گردیده است و حمایت از کلیه مسلمانان و مستضعفان جهان به عنوان اهداف بنیادین جمهوری اسلامی خاطر نشان شده است. در این چارچوب اختیارات حکومت اسلامی پیرامون سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دفاع از

حقوق همه مسلمانان و حمایت از مبارزه حق طلبانه مستضعفین در برابر مستکبرین در هر نقطه از جهان در اصول ۱۵۲ و ۱۵۴ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است. بدین ترتیب حتی می توان اذعان داشت که اختیارات برون مرزی ولایت فقیه محدود به رهبری و هدایت و حمایت از مسلمانان جهان نمی شود، بلکه هدایت تمامی انسان ها را صرف نظر از ملیت، تابعیت و گرایش های مذهبی - دینی آنان در بر می گیرد.

♦ اختیارات رؤسای حکومت ها در حقوق اساسی تطبیقی و بررسی مقایسه ای با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران

در این مبحث شایسته است اختیارات رهبران حکومت ها در حقوق اساسی کشورهای پیشرفته بررسی گردد. این مطالعه می تواند ما را در بررسی تطبیقی اختیارات رهبری در جمهوری اسلامی ایران با اختیارات روسای سایر حکومت ها یاری نماید. بدین خاطر قوانین اساسی کشورهایی همچون آلمان، فرانسه، انگلستان و امریکا مطالعه و بررسی می شود.

۱. اختیارات رهبری در جمهوری آلمان

در قانون اساسی ۱۹۴۹ جمهوری فدرال آلمان، عالی ترین مقام اجرایی که رهبری این کشور را به عهده می گیرد رئیس جمهوری است. در فصل پنجم آن قانون اساسی اختیارات و وظایف رئیس جمهور آلمان طی مواد ۵۴ تا ۶۱ تصریح شده است. رئیس جمهوری فدرال آلمان به وسیله اعضای (کمسیون فدرال) به مدت پنج سال انتخاب می شود. کمسیون فدرال آلمان از اعضای مجلس فدرال و از اعضای منتخب مجالس قانونگذاری هر یک از ایالات این کشور تشکیل شده است.

برای داوطلب شدن جهت احراز ریاست جمهوری، قانون اساسی آلمان دو شرط را مقرر داشته است. بند اول ماده ۵۴ قانون اساسی آلمان تصریح دارد که هر آلمانی که حق داشته

باشد به داوطلبان عضویت مجلس فدرال رأی دهد و به چهل سالگی رسیده باشد واجد شرط انتخاب شدن برای ریاست جمهوری خواهد بود.

بر اساس مفاد ماده ۶۰ قانون آلمان:

۱. نصب و عزل دادرسان فدرال

۲. مستخدمان و صاحب‌منصبان و

درجه‌داران نظامی

۳. عفو مجرمان

بر عهده رئیس جمهور فدرال آلمان خواهد بود.

سیاست خارجی و نمایندگی اتحادیه جمهوری آلمان در روابط بین‌الملل و انعقاد قراردادها و عهدنامه‌ها با دولت‌های خارجی بر اساس مفاد ماده ۵۹ قانون اساسی آلمان بر عهده رئیس جمهوری این کشور است.

تکیه و تصریح بر عدالت و علم به همراه شروطی همچون بینش صحیح سیاسی - اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری که در اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده است در هیچ‌یک از قوانین اساسی کشورهای غربی مورد لحاظ قرار نگرفته است.

یان دار بی شر معتقد است که پس از سال ۱۹۴۹، قدرت رئیس جمهور در جمهوری فدرال آلمان شدیداً کاهش یافت. اکنون به جای آنکه رئیس جمهوری به طور مستقیم از طرف مردم انتخاب شود از طرف مجمع فدرال که نمایندگان بوندستاگ و به تعداد مساوی با آنها نمایندگان ایالت‌ها، اعضای آن را تشکیل می‌دهند، حداکثر برای دو دوره پنج‌ساله انتخاب می‌شود.^۱ به عبارت دیگر رئیس جمهوری که تقریباً بالاترین مقام و مهم‌ترین اختیارات را دارد فقط از

۱. یان دار بی شر، تحولات سیاسی در آلمان غربی، از اشمیت تا کوهل، ترجمه حسن کامشاد، تهران، سازمان

انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۹، ۱۰.

جانب حزب و پارلمان می‌تواند به این مقام برگزیده شود و شخصیتی تشریفاتی به شمار می‌رود که قدرت مداخله‌اش در امور کشور بسیار محدود شده است. در عوض در کشور آلمان قدرت واقعی به مجلس (بوندستاگ) و به صدر اعظمی که از طریق حزب سیاسی‌اش بر اکثریت نمایندگان مجلس فرمان می‌راند منتقل گردیده است.

مجلس آلمان قبل از فروپاشی شوروی و ویرانی دیوارهای آلمان شرقی و یکی شدن دو آلمان از ۱۹۹۷ نماینده تشکیل می‌شود که بر اساس نظام انتخاباتی دوگانه یعنی نظامی که اشخاص و احزاب بر اساس اکثریت نسبی برای یک دوره چهارساله به نمایندگی برگزیده می‌شوند، بر اساس این نظام انتخاباتی به هر فرد بالغ حق دو رأی داده می‌شود. رأی اول که در طرف چپ ورقه رأی گیری نوشته می‌شود و برای انتخاب یک نماینده حوزه انتخابیه است و دیگری رأی دوم که در طرف راست ورقه نوشته می‌شود و برای انتخاب لیست نمایندگان احزابی است که در ایالت فعالیت دارند. به این ترتیب احزاب سیاسی می‌توانند هم کرسی‌های حوزه‌های انتخابیه را به دست آورند و هم کرسی‌های مربوط به ایالت‌ها را از آن خود کنند. به عبارتی حدود نصفی از نمایندگان مجلس آلمان را کسانی تشکیل می‌دهند که در انتخابات مستقیم حوزه‌های انتخابیه اکثریت نسبی (نصف به علاوه یک) را به دست می‌آورند و نصف دیگر نمایندگان بر حسب سهمیه‌ای که احزاب از آرای ایالت‌ها به دست می‌آورند انتخاب می‌شوند. بنابراین احزاب از دو طریق بر مجلس آلمان نفوذ دارند. هم از طریق کسب آرای شخصی و هم از طریق کسب آرای حزبی.

مجلس در آلمان نه تنها نهاد اصلی قانونگذاری است بلکه دولت فدرال را - که متشکل از صدر اعظم و هیأت وزیرانش است - نیز انتخاب می‌کند و بر کار آنها نظارت دارد. حتی نیمی از اعضای دیوان قانون اساسی فدرال را نیز مجلس انتخاب می‌کند و کار ادارات و نیروهای مسلح را نیز نظارت می‌کند.

با این تفصیل تمام سرنوشت آلمان به نوعی تحت تأثیر خواست‌های حزبی است که در داخل مجلس گروه‌های رسمی یا کمیته‌های تشکیلاتی درست می‌کند و به آنها فراکسیون‌های

پارلمانی می‌گویند. تعداد کرسی‌ها یا افرادی که احزاب می‌توانند در کمیته‌های نوزده‌گانه داشته باشند، به اندازه فراکسیون آنها بستگی دارد. شخصیت و اقتدار واقعی صدر اعظم در آلمان تابع میزان اکثریت حزبی در پارلمان است و قدرت عموماً در دست احزاب دموکرات مسیحی، سوسیال مسیحی و دموکرات آزاد است.^۱

انحلال مجلس فدرال آلمان نیز در ماده ۶۸ قانون اساسی این کشور پیش‌بینی شده است و به پیشنهاد صدر اعظم و موافقت ریاست جمهوری آلمان انحلال مجلس فدرال این کشور انجام می‌شود.

۲. اختیارات عالی‌ترین مقام جمهوری فرانسه

جمهوری فرانسه در قانون اساسی مصوب ۱۹۵۸ م که به قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه مشهور است، نظام نیمه ریاستی را حاکم ساخته است. ماده پنج قانون اساسی فرانسه رئیس جمهوری این کشور را ضامن استقلال ملی، تمامیت ارضی و احترام به پیمان‌نامه‌های جمعی و عهدنامه‌ها می‌داند. ماده شش قانون اساسی فرانسه مدت ریاست جمهوری را هفت سال تعیین نموده است و انتخاب رئیس جمهور فرانسه با رأی عمومی و مستقیم صورت می‌پذیرد.

تعیین نخست‌وزیر فرانسه و پذیرش استعفای او با رئیس جمهور این کشور است (ماده هشت) همچنین عزل و نصب وزیران بنا به پیشنهاد نخست‌وزیر و به پذیرش ریاست جمهوری است. توشیح مصوبات پارلمان فرانسه نیز از اختیارات رئیس جمهوری است (ماده نه). ماده دوازده قانون اساسی فرانسه به رئیس جمهور این کشور اختیار داده است که پس از مشورت با نخست‌وزیر و رؤسای دو مجلس، انحلال مجلس ملی این کشور را اعلام دارد. بنابراین انحلال مجلس قانونگذاری این جمهوری از اختیارات رئیس جمهور است.

بر اساس ماده سیزده قانون اساسی فرانسه انتصاب و عزل و نصب اشخاص در مشاغل کشوری و لشکری بر عهده رئیس جمهور است. بر اساس ماده چهارده قانون اساسی این کشور سیاست خارجی و عزل و نصب سفیران و نمایندگان دیپلماتیک این کشور به عهده رئیس جمهوری است. همچنین بنا بر مفاد ماده چهارده قانون اساسی این کشور فرماندهی نیروهای مسلح و ریاست شوراهای عالی و کمیسیون‌های دفاع ملی بر عهده رئیس جمهور می‌باشد.

اعلان جنگ و صلح و انجام هر اقدامی که در شرایط مقتضی و بحرانی به عمل می‌آید مطابق با مفاد ماده شانزده قانون اساسی فرانسه بر عهده رئیس جمهور این کشور است. حق عفو خصوصی مجرمان نیز از دیگر اختیارات رئیس جمهور فرانسه است (ماده هفده).

مهم‌تر از همه مصونیت رئیس جمهور فرانسه در انجام وظایف خود و عدم مسئولیت وی در برابر قوه قضائیه و مقننه به جز در مورد اقدام به خیانت علیه کشور است که در ماده هجده قانون اساسی این کشور مقرر شده است. بنابراین رئیس جمهور فرانسه در برابر قوه مقننه و قوه قضائیه این کشور مسئول و پاسخگو نمی‌باشد. تنها اقدام به خیانت علیه کشور است که رئیس جمهور را در برابر دادگاه عالی عدالت فرانسه متشکل از نمایندگان مجلس ملی و مجلس سنا مسئول خواهد ساخت.

قدرت و اختیارات اعضای مجلس ملی، چه به طور انفرادی و چه به صورت گروه اقلیت، در قانون اساسی جمهوری پنجم، به عنوان کوششی در راه ایجاد نوعی دستگاه اجرایی، تضعیف شده است. به ویژه، اقتدار پارلمان در زمینه قانونگذاری سخت کاهش یافته است. پارلمان جمهوری پنجم به موجب ماده ۳۴ قانون اساسی، تنها در قلمرو محدودی مثل مالیات‌ها، حقوق مدنی، قانون‌های مربوط به انتخابات، مسائل کیفری، قوانین کار، رهنمودهای کلی در زمینه آموزش و پرورش، حکومت‌های محلی و تأمین اجتماعی را در برمی‌گیرد. حکومت مجاز است

به وسیله تصویبنامه قانونگذاری کند.^۱

۳. اختیارات عالی‌ترین مقام حکومتی در انگلستان

نظام حاکم بر انگلستان نظامی پادشاهی است و حقوق اساسی غیر مدون این کشور پادشاهی بر مبنای پارلمان‌نویسم تدوین و تصویب گردیده است. بر این مبنای پارلمان انگلستان متشکل از مجلس لردها و مجلس عوام به همراه پادشاه یا ملکه انگلستان حاکمیت این کشور را بر عهده گرفته و اداره می‌نماید.

عالی‌ترین مقام حکومتی در انگلستان پادشاه یا ملکه این کشور است. انعقاد معاهدات یا فسخ قراردادهای بین‌المللی، اداره امور خارجه و اجرای قوانین به نام او انجام می‌گیرد. عزل و نصب وزیران، افتتاح و اختتام و انحلال پارلمان از اختیارات پادشاه است. انتصاب اعضای مجلس لردها که متشکل از حدوداً ۹۲۶ لرد از شاهزادگان، اشراف و شخصیت‌های فرهنگی - علمی و بالاخره شخصیت‌های مذهبی می‌باشد از اختیارات دیگر پادشاه است. عزل و نصب نخست‌وزیر نیز از اختیارات ملکه یا پادشاه است و به طور معمول پادشاه یا ملکه فردی را از حزب پیروز در انتخابات مجلس به نخست‌وزیری منصوب می‌نماید و عملاً در موارد بحرانی می‌تواند به عزل نخست‌وزیر اقدام نماید.

توشیح لوایح دولتی و طرح‌های مصوب پارلمان انگلستان از اختیارات پادشاه این کشور است و پادشاه می‌تواند از تأیید و توشیح مصوبات دو مجلس این کشور اجتناب ورزد. فرماندهی نیروهای مسلح بر عهده پادشاه یا ملکه است که اعمال این صلاحیت و اختیار حکومتی با مشورت وزیران (خصوصاً وزیر دفاع) انجام می‌پذیرد. سیاست خارجی انگلستان نیز از اختیارات پادشاه یا ملکه است که همانند فرماندهی نیروهای مسلح این کشور با مشورت

۱. یان دار بی شر، تحولات سیاسی در فرانسه از ژیسکار دستن تا میتران، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، سازمان

انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۶۹، ص ۱۹.

وزیران است و اجرای سیاست خارجی بر عهده کابینه و هیأت وزیران انگلستان می‌باشد. زمانی که پس از انتخابات مجلس عوام هیچ‌یک از احزاب اکثریت آرا را به خود اختصاص ندهند و اکثریت کرسی‌های مجلس عوام به حزبی خاص تعلق نیابد، انتخابات نخست‌وزیر به صورت انحصاری و بدون قید و شرط بر عهده پادشاه و از اختیارات انحصاری وی است. پادشاه انگلستان در برابر هیچ‌یک از قوای سه‌گانه حاکم در انگلستان مسئول و پاسخگو نمی‌باشد. انتصاب پادشاه موروثی است عزل و برکناری او نیز در حقوق اساسی انگلستان پیش‌بینی نشده است و هیچ مرجعی به عنوان ناظر مرجع تشخیص ناتوانی و عزل پادشاه از مقام سلطنت در این کشور نمی‌باشد. همچنین تعیین عالی‌ترین مقام قضایی انگلستان و صدور فرمان عفو و تخفیف مجازات محکومین از اختیارات پادشاه (یا ملکه) انگلستان است.

۴. اختیارات عالی‌ترین مقام ایالات متحده امریکا

قانون اساسی کشور امریکا مصوب ۱۷۸۸ م عالی‌ترین مقام این کشور را رئیس جمهور می‌داند. بر اساس بند اول ماده دو قانون اساسی امریکا رئیس جمهور این کشور به مدت چهار سال توسط اکثریت آرای نمایندگان ایالات متحده انتخاب می‌گردد. انتخاب رئیس جمهور این کشور به صورت انتخاب مستقیم صورت نمی‌پذیرد. شرایط نامزدی ریاست جمهوری عبارت است از تابعیت امریکا، رسیدن به ۳۵ سالگی و اینکه چهارده

فقها و علمای طرفدار نظریه ولایت مطلقه فقیه بر این اعتقادند که در حکومت اسلامی قوانین و احکام دین اسلام بر کلیه افراد حتی بر رهبر حکومت اسلامی لازم‌الاجرا است.

سال در ایالات متحده مقیم باشد.

مطابق با بند دوم ماده دو، رئیس جمهور این کشور فرمانده کل قوای زمینی، هوایی و دریایی ایالات متحده امریکا می باشد و عفو مجرمان و تخفیف مجازات مجرمان و بزهکاران از اختیارات رئیس جمهور است. انعقاد عهدنامه با کشورهای خارجی با مشورت و موافقت مجلس سنا از اختیارات رئیس جمهوری امریکا می باشد.

بر اساس بند هفتم ماده یک رئیس جمهوری اختیار مخالفت با مصوبات مجلس قانونگذاری امریکا را دارد. یعنی اگر لایحه مصوب مجلس نمایندگان و مجلس سنای امریکا برای توشیح به رئیس جمهور امریکا عرضه گردد و رئیس جمهور مفاد آن را تصویب و توشیح نکند، مجلس موظف است ایرادات و اشکالات مصوبه خود را مجدداً بازنگری و رفع نماید و آن را به رئیس جمهور این کشور برای توشیح ارجاع نماید. رئیس جمهور امریکا «حق وتوی» مصوبات مجالس قانونگذاری را دارد، ولی این حق وتو به مثابه رد قطعی مصوبات کنگره امریکا نیست بلکه جنبه موقت و غیر قطعی دارد کنگره امریکا می تواند مصوبات وتو شده توسط رئیس جمهور این کشور را با اخذ اکثریت دو سوم آرا به تصویب قطعی برساند.

بر اساس بند سوم ماده دو رئیس جمهور امریکا می تواند خواستار تشکیل اجلاس فوق العاده کنگره باشد و در صورت بروز اختلاف نظر میان دو مجلس قانونگذاری این کشور درباره تاریخ تعطیل کنگره برای مدتی که مقتضی بدانند آنها را تعطیل نماید.

همچنین کنگره می تواند رئیس جمهور را بر اساس مفاد بند سوم ماده یک قانون اساسی امریکا، به اتهام خیانت و ارتشا تحت تعقیب قرار دهد. هرگاه رئیس جمهور متهم باشد، رئیس دیوان عالی کشور ریاست جلسات سنا را به عهده می گیرد و رئیس جمهور را در مجلس سنا محاکمه می کند و در صورتی که دو سوم نمایندگان به اتهام رئیس جمهور رأی مثبت بدهند، وی از سمت خود عزل و برکنار می گردد. بنابراین در موارد خیانت و ارتشا رئیس جمهور امریکا توسط کنگره این کشور مورد تعقیب قرار خواهد گرفت.

با جمع بندی و بررسی تطبیقی اختیارات رهبران حکومت ها و نگرش مقایسه ای میان قانون

اساسی جمهوری اسلامی ایران با سایر قوانین اساسی کشورهای فرانسه، آلمان، انگلستان و امریکا می‌توان به نتایجی به شرایط ذیل دست یافت:

۱. شرایط رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در مقایسه با شرایط رهبران کشورهای آلمان، فرانسه، انگلستان و امریکا به مراتب دقیق‌تر و متناسب با مسئولیت سنگین رهبری و مدیریت یک نظام سیاسی است تکیه و تصریح بر عدالت و علم به همراه شروطی همچون بینش صحیح سیاسی - اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای رهبری که در اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش‌بینی شده است در هیچ‌یک از قوانین اساسی کشورهای غربی مورد لحاظ قرار نگرفته است. بدین‌ترتیب در نظام‌های سیاسی حاکم بر کشورهایی همچون آلمان، فرانسه و امریکا هر فرد معمولی صرف نظر از صلاحیت علمی، بینش سیاسی و قدرت مدیریت کافی می‌تواند تصدی ریاست را به شکل مستقیم یا غیر مستقیم به دست آورد. به نظر می‌رسد لحاظ شرایط دقیق‌تر و متناسب با وظیفه رهبری یک نظام سیاسی در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران راه را برای احراز رهبری توسط افراد غیر شایسته که صلاحیت علمی و بینش سیاسی و اجتماعی ندارند و در امر حکومت‌داری فاقد شرایط تدبیر و کیاست می‌باشند مسدود خواهد کرد و رهبری را از لغزش‌های انسانی که از افراد ناآشنا به علم به احکام اسلامی و درک صحیح اجتماعی - سیاسی ناشی می‌گردد مصون خواهد نمود.

۲. بر خلاف نظام سیاسی حاکم بر انگلستان که پادشاهی به شکل موروثی و مادام‌العمر می‌باشد در حقوق اساسی جمهوری اسلامی مطابق با مفاد اصل ۱۱۱ قانون اساسی هرگاه رهبر از اداره کشور ناتوان گردید و فاقد شرایط مصرح در اصل ۱۰۹ قانون اساسی بود عزل و برکنار خواهد شد. همچنین در انگلستان هیچ مرجعی ناظر بر اعمال اختیارات حکومتی ملکه وجود ندارد. به عبارت دیگر مرجعی برای عزل و رسیدگی به تخلفات پادشاهی این کشور در حقوق اساسی انگلستان پیش‌بینی نشده است. حال آنکه در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران مجلس خبرگان مرجع تشخیص‌دهنده تخلفات رهبری و عزل رهبری و مقام ولایت امر

است.

۳. در حقوق اساسی فرانسه، انگلستان و آلمان انحلال مجلس قانونگذاری پیش‌بینی شده است. در جمهوری فرانسه، رئیس‌جمهور فرانسه در مشورت با رؤسای دو مجلس ملی و سنای این کشور می‌تواند هر بار که ضروری بداند مجلس ملی این کشور را منحل کند. پادشاه انگلستان نیز با پیشنهاد نخست‌وزیر این کشور می‌تواند فرمان انحلال مجلس عوام و مجلس لردها را صادر نماید و حتی این اختیار بدون پیشنهاد نخست‌وزیر نیز می‌تواند اعمال گردد. در جمهوری فدرال آلمان نیز رئیس‌جمهور این کشور می‌تواند به پیشنهاد صدر اعظم آلمان، مجلس فدرال این جمهوری را منحل نماید. حال آنکه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، انحلال مجلس توسط رهبری پیش‌بینی نشده است. بنابراین در حوزه اختیارات رهبری در انحلال مجلس و قوه مقننه چنین وجه تمایزی مشهود می‌باشد.

۴. با بررسی شرایط لازم برای عزل رهبری در حقوق اساسی کشورهای همچون امریکا و فرانسه ملاحظه می‌شود که در امریکا مجلس سنای این کشور با ریاست دیوان عالی این کشور می‌تواند در صورت اقدام رئیس‌جمهور امریکا به خیانت و ارتشا وی را محاکمه و عزل نماید یا در جمهوری فرانسه قوه مقننه این کشور می‌تواند در صورت اقدام رئیس‌جمهور فرانسه به خیانت علیه کشور، وی را محاکمه و عزل کند. برای برکناری عالی‌ترین مقام سیاسی این دو کشور تنها اقدام به خیانت یا ارتشا تصریح گردیده است حال آنکه بر اساس مفاد اصل ۱۱۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران موارد متعددی به صورت قانونی برای عزل رهبری توسط مجلس خبرگان پیش‌بینی شده است. عدم توانایی رهبری در اداره کشور، فقدان صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه توسط رهبری، فقدان عدالت، تقوا، بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت یا قدرت کافی برای رهبری می‌تواند موجب عزل رهبری گردد. بنابراین مشاهده می‌شود که اهرم‌های نظارتی و شرایط احراز عدم صلاحیت رهبری در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به مراتب روشن‌تر، وسیع‌تر و بدون ابهام می‌باشد. حال آنکه اثبات خیانت برای عزل و برکناری رئیس‌جمهوری فرانسه و

امریکا مشکل است و به صورت عملی امکان پذیر نیست و تا کنون نیز در این کشورها اجرا نشده است. همچنین مشخص نیست در صورت عدم توانایی رئیس جمهور امریکا از انجام صحیح وظایف و اعمال صلاحیت های قانونی خود، عزل و برکناری وی از رهبری حکومت در این کشور به چه شیوه قانونی امکان پذیر خواهد بود. این سؤال درباره عدم صلاحیت رئیس جمهور فرانسه نیز مطرح می گردد که قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه آن را مسکوت گذاشته است.

۵. در قانون اساسی آلمان فدرال انتخاب رئیس جمهور آلمان به شکل غیر مستقیم توسط منتخبان مجالس فدرال و ایالتی و به وسیله مجلسی تحت عنوان، کمیسیون فدرال آلمان انجام می گیرد. بنابراین رئیس جمهور آلمان منتخب مستقیم مردم نمی باشد همچنین در قانون اساسی امریکا نیز انتخاب رئیس جمهور به شکل غیر مستقیم انجام می شود. نمایندگان مجالس ایالتی امریکا تعدادی را انتخاب می نمایند و برگزیدگان از میان خود فردی را به عنوان رئیس جمهور امریکا برمیگزینند. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز انتخاب رهبر به شکل غیر مستقیم و توسط مجلس خبرگان منتخب مردم صورت می پذیرد.

با این تفاوت که اعضای مجلس خبرگان بر اساس اصل ۱۰۸ قانون اساسی و با تصویب اکثریت فقهای شورای نگهبان دوره اول از علما و مجتهدین تشکیل شده است که با استناد به شرایط متعدد مصرح در اصل ۱۰۹ قانون اساسی فردی را به عنوان ولایت امر و رهبری جمهوری اسلامی ایران انتخاب می نمایند. بنابراین انتخاب رهبر، تنها در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران به شکل غیر مستقیم نیست بلکه در حقوق اساسی تطبیقی موارد مشابهی یافت می شود.

♦ بررسی مسائل و شبهات مطرح

ولایت مطلقه فقیه و اختیارات ولی فقیه در رهبری حکومت اسلامی توأم با پرسش ها و

شبهاتی بوده است که در این مبحث این شبهات مطالعه و بررسی می‌شود.

۱. با عنایت به مفهوم ولایت فقیه که از دیدگاه فقهای شیعه^۱ به ویژه از دیدگاه فقهی امام خمینی^۲ تشریح گردیده است و با توجه به اختیارات مشخص و معین ولی فقیه در رهبری جمهوری اسلامی که توسط قانونگذاران خبرگان رهبری در اصل ۱۱۰ قانون اساسی پیش‌بینی و تصویب شده است، چنین سؤالی مطرح می‌گردد که آیا ولایت مطلقه فقیه توسط حقوق اساسی ایران محدود و مقید شده است؟ به عبارت دیگر آیا در قانون اساسی محدودیت‌های قانونی در برابر ولی فقیه در اعمال ولایت مطلقه وجود دارد؟

از جمله محدودیت‌هایی که توسط عده‌ای مطرح شده است مفاد اصل ۱۱۱ است که در آن چگونگی عزل ولی فقیه و رهبری جمهوری اسلامی پیش‌بینی شده است. مطابق با نص اصل ۱۱۱ قانون اساسی، رهبری اگر حداقل یکی از شرایط مصرح در اصل ۱۰۹ را از دست بدهد، خبرگان رهبری اقدام به برکناری وی نموده و شخص دیگری را به جای او به عنوان رهبر تعیین می‌نماید. با عنایت به مطلب فوق‌الذکر عده‌ای بر این باورند که عملاً در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران ولایت مطلقه فقیه با توجه به محدودیت‌های پیش‌بینی شده برای ولی فقیه، مورد لحاظ قرار نگرفته است و اگر چه در بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ شورای بازنگری در اصل ۵۷ بر ولایت مطلقه فقیه تصریح کرده است اما هیچ‌یک از محدودیت‌های قانونی که بر سر راه اعمال این ولایت مطلقه در قانون اساسی مصوبه ۱۳۵۸ وجود داشته است در بازنگری مورد تجدید نظر واقع نشده است.

عده‌ای بر این باورند که ولایت فقیه در چارچوب قانون اساسی باید اعمال گردد و می‌بایست میان نظریه ولایت مطلقه فقیه مطرح شده از جانب جمعی از علمای شیعه با ولایت فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اعمال ولایت فقیه در چارچوب موازین و قوانین

۱. ر.ک: شیخ مفید، همان و محمدحسن نجفی، همان، ج ۲۱، ص ۳۹۷.

۲. ر.ک: امام خمینی، ولایت فقیه، همان.

بنیادین و ساختاری حاکم بر ارکان اساسی یک کشور تمایز و تفاوت قائل شد. به عبارت دیگر عملاً ولایت مطلقه بدون در نظر گرفتن محدودیت‌های قانونی و شرعی قابل اعمال نیست و این محدودیت‌های قانونی و حقوقی همچون محدودیت‌های شرعی گریزناپذیر است.

در مقابل عده‌ای دیگر با عنایت به نظریه ولایت مطلقه فقیه یا تکیه بر مشروعیت بلاواسطه ولی فقیه از جانب شارع مقدس بر این باورند که ولی فقیه به شرایط و قیودات پیش‌بینی شده در قانون اساسی محدود نیست، بدین خاطر نظریه ولایت مطلقه فقیه قانون اساسی را مطرح کرده‌اند. آنها بر این نظریه تصریح می‌نمایند که ولی فقیه می‌تواند در صورت صلاحدید فراتر از قانون اساسی عمل کند. بنابراین ولی فقیه در اعمال ولایت خود محدود به اصول قانون اساسی نمی‌باشد و دستورات و احکام ولی فقیه فراتر از قانون اساسی است.

بدون اذن معصوم، فقیه عادل نمی‌تواند ولایت بر مسلمین داشته باشد. در نتیجه مشروعیت ولایت فقیه الهی است و علمای شیعه تلاش کرده‌اند تا با استناد به شواهد نقلی و دلایل عقلی اذن و رضایت ائمه معصومین خصوصاً امام عصر(عج) را به ولایت و سرپرستی فقهای عدل برای اداره حکومت اسلامی ثابت نمایند.

در این میان شایسته است محدودیت‌های شرعی و همچنین محدودیت‌های حقوقی و قانونی در برابر ولی فقیه در اعمال ولایت مطلقه فقیه بررسی شود تا مشخص گردد اولاً شرایط احراز ولایت فقیه یا از دست دادن آن شرایط را می‌توان محدودیت نامید، ثانیاً این محدودیت‌ها در صورت وجود داشتن با هم متمایز و متعارض است یا همگون و مشابه. همان‌طور که در مباحث قبلی ارائه گردید کلیه فقها و علمای شیعه برای اثبات نظریه فقهی ولایت فقیه شرایط لازم را برای احراز ولایت توسط فقیهان مطرح کرده‌اند. به عنوان مثال شیخ مفید برای حاکم و

ولی امر مسلمین در زمان غیبت شرایطی همچون فقاہت، عدالت، تدبیر و توان اداره مسلمین را الزامی می‌داند. همچنین ابن ادریس حلی علاوه بر شرایط ارائه شده توسط شیخ مفید شرایطی همچون شجاعت، رأی و تدبیر، عزم و بردباری و بینش و بصیرت فقهی را در کتاب *السرائر* خود قید می‌کند. امام خمینی در نظریات فقهی خود شرایطی همچون عقل و تدبیر و کیاست را به عنوان شرایط تکمیل‌کننده برای احراز امر ولایت بر مسلمین خاطرنشان می‌کند.

با استناد به نظریات فوق که توسط فقها و علمای شیعه با عنایت به استدلالات عقلی و شواهد نقلی ارائه گردیده است، حقوقدانان، علما و فقهای مجلس خبرگان رهبری شرایطی را در اصل ۱۰۹ قانون اساسی مطرح و تدوین نموده‌اند:

شرایط و صفات رهبر

۱. صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه

۲. عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلامی

۳. بینش صحیح سیاسی و اجتماعی، تدبیر، شجاعت، مدیریت و قدرت کافی برای

رهبری

در صورت تعدد واجدین شرایط فوق، شخصی که دارای بینش فقهی و سیاسی قوی‌تری باشد مقدم است.

بنابراین علاوه بر تشابه شرایط رهبری حکومت اسلامی در قانون اساسی با نظریات فقهی فقهای طرفدار نظریه ولایت مطلقه فقیه بر این نکته باید تصریح کرد که ذکر شرایط به منزله محدودیت در برابر ولایت مطلقه نیست.

به همین ترتیب هم در فقه شیعه و هم در حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران عزل و برکناری فرد از تصدی امر ولایت پیش‌بینی شده است کلیه فقها و علمای دین بر این نظر متفق و موافقاند که اگر ولی فقیه و حاکم اسلامی از عدالت و شرط عدل تخطی نمود ولایت بر امور مسلمین از وی ساقط می‌گردد و هیچ‌یک از فقها سقوط ولایت از فرد غیر عادل یا غیر عالم را که قدرت استنباط مسائل فقهی را از دست داده است به مثابه محدود نمودن ولایت مطلقه فقیه

مطرح نکرده‌اند. بر این مبنا و بر اساس نظریات فقهی علمای دین حقوقدانان و علمای مجلس خبرگان رهبری در اصل ۱۱۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران چگونگی عزل رهبری را پیش‌بینی نموده‌اند. در اصل ۱۱۱ چنین مقرر گردیده است:

هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط مذکور در اصول پنجم و یکصد و نهم گردد یا معلوم شود از آغاز فاقد شرایط بوده است، از مقام خود برکنار خواهد شد.

بنابراین با توجه به تشابه میان نظریات فقهی علمای طرفدار ولایت مطلقه فقیه با مفاد اصل ۱۱۰ قانون اساسی، به نظر می‌رسد هیچ‌گونه تعارضی میان اعمال ولایت مطلقه فقیه در چارچوب قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد.

در مورد عزل و برکناری ولی فقیه نیز میان نظریات فقهی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران تعارضی مشهود نیست. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مرجعی به عنوان مجلس خبرگان متشکل از علما و مجتهدان منتخب مردم برای نظارت بر اعمال ولایت توسط ولی فقیه پیش‌بینی شده است. به نظر می‌رسد در انتخاب ولی فقیه، نظارت و برکناری وی از مقام ولایت، قانون اساسی احتیاط بیشتری نموده است. احراز عدالت و علم فقیه در شریعت اسلامی با استفاده از اهرم‌های ساده‌تری همچون گواهی دو نفر عالم عادل صورت می‌پذیرد حال آنکه بنا بر اصل ۱۰۷ قانون اساسی تعیین رهبر به عهده خبرگان منتخب مردم است.

از سوی دیگر، باید توجه داشت که آیا حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران مطابق با موازین و احکام اسلامی تدوین و تصویب شده است یا خیر؟ اگر منطبق بودن اصول قانون اساسی با موازین اسلامی محرز باشد چگونه می‌توان نظریه ولایت مطلقه فقیه را فراتر از قانون اساسی مطرح و از آن دفاع کرد.

در اصل چهارم قانون اساسی چنین مقرر شده است:

کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول

قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است.

مضافاً، به منظور حفظ و پاسداری از احکام اسلام تشخیص انطباق قوانین و مقررات جمهوری اسلامی با شرع مقدس اسلام به عهده فقهای شورای نگهبان گذاشته شده است. بنابراین با تصویب قانون اساسی و عدم مخالفت شورای نگهبان با اصول مصرح در این قانون می‌توان نتیجه گرفت که اصل بر عدم مغایرت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با شرع مقدس اسلام است.

علاوه بر این فقها، علمای طرفدار نظریه ولایت مطلقه فقیه نیز بر این اعتقادند که در حکومت اسلامی قوانین و احکام دین اسلام بر کلیه افراد حتی بر رهبر حکومت اسلامی لازم‌الاجرا است. امام خمینی در کتاب ولایت فقیه بر این امر تأکید می‌نماید:

حاکمیت منحصر به خداست و قانون، فرمان و حکم خداست قانون اسلام، یا فرمان خدا، بر همه افراد در دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم(ص) گرفته تا خلفای آن حضرت و سایر افراد تا ابد تابع قانون هستند. همان قانونی که از طرف خدای تبارک و تعالی نازل شده و در لسان قرآن و نبی اکرم(ص) بیان شده است.^۱

بنابراین همان‌طور که رسول اکرم(ص) و معصومین تابع قانون اسلامی می‌باشند اختیارات مطلق ولی فقیه و ولایت مطلقه نیز در چارچوب احکام قرآن محدود است و به نظر می‌رسد اعمال ولایت با رعایت قانون اساسی محدود کردن اختیارات شرعی ولی فقیه نیست.

۲. گاهی پیرامون ولایت فقیه چنین سؤالی مطرح می‌گردد که ولایت به معنی سرپرستی بر محجورین و قیومیت بر صغار می‌باشد و این مفهوم با حکومت و سرپرستی فقیه بر یک حکومت و اجرای احکام اسلامی و تمشیت امور سیاسی - اجتماعی مسلمین سازگار نیست.

در پاسخ می‌توان گفت که ولایت فقیه با ولایت بر محجورین که در کتب فقهی تحت عنوان کتاب حجر آمده است و مشعر بر سرپرستی امر صغار و محجورین توسط فقیه عادل می‌باشد، متفاوت است. آیات بسیاری در قرآن کریم وجود دارد که صریحاً به پیامبر توصیه

۱. امام خمینی، ولایت فقیه، همان، ص ۳۴.

می‌نماید تا در امور مسلمین با مسلمانان شور و مشورت کند و نیک می‌دانیم که صغار و محجورین نمی‌توانند طرف مشورت باشند و اصولاً مشورت با کسانی که شرعاً و قانوناً تکلیف از آنان ساقط است امری عبث و بیهوده است. بنابراین مخاطبان پیامبر اکرم (ص) در آیات فوق مؤمنان مکلف و خردمند می‌باشند و نه دیوانگان و مهجوران.

مضافاً، علما و مفسران اسلامی آیه

شریفه «انما ولیکم الله و رسوله و الذین

آمنوا الذین یقیمون الصلوه و یؤتون الزکوة و

هم راکعون»^۱ را خطاب به فرزندان،

خردمندان و مؤمنان صاحب خرد می‌دانند

و نه خطاب بر کسانی که محجور و

دیوانه‌اند. همچنین ولایت در این آیه

شریفه به معنای سرپرستی و حکومت

است که ذاتاً از آن خداست و سپس به

واسطه اذن الهی به انبیا و ائمه اطهار

علیهم السلام و نهایتاً با اجازه معصومین

به فقهای عادل حائز شرایط تعلق

حکومت اسلامی ضامن نظم و امنیت

در جامعه، حفظ مرزهای کشورهای

اسلامی از هجوم بیگانگان، اجرای

حدود و مقررات الهی، اداره امور

سیاسی، اجتماعی و اقتصادی

مسلمین، دفاع از مظلومین و

ستم‌دیدگان، مبارزه با ستمگران و

سلطه‌گران و استقرار عدالت

اجتماعی و رفاه عمومی جامعه است.

می‌گیرد.^۲ هنگامی که ایجاد حکومت اسلامی برای اجرای احکام اسلامی و اجرای موازین دین

اسلام مطرح می‌گردد فرد می‌بایست سرپرستی این حکومت را بر عهده گیرد که با صلاحیت

۱. مائده: ۵۵. (به درستی که ولی شما خداوند است و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند کسانی که نماز برپای دارند و زکات می‌دهند در حالی که برای خداوند رکوع نموده‌اند).

۲. برای توضیحات بیشتر ر.ک: عبدالله جوادی آملی، «مبانی نظری ولایت فقیه»، بولتن/اندیشه، بهمن و اسفند ماه

۱۳۷۵، شماره ۸ و ۹، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها، ص ۱۱۱ - ۱۱۳.

علمی لازم خود بتواند در جهت هدایت و رهبری مسلمین، قوانین اسلامی را از منابع حقوق و فقه اسلامی استنباط نماید. فقیه در واقع متخصص در دین و مجتهد و دارای صلاحیت افتاء در ابواب مختلف فقه اسلام است. بنابراین در امر دین و سرپرستی حکومت اسلامی رجوع مسلمین به عالم دینی امری است عقلی و منطقی. مضافاً، حکومت عالمان، حکیمان و فیلسوفان همیشه مطلوب‌ترین نوع حکومت در اندیشه سیاسی متفکرانی همچون افلاطون و ارسطو در اندیشه سیاسی غرب یا بهترین نوع حکومت برای فیلسوفان اسلامی همچون فارابی و ابن رشد بوده است. بنابراین در نگرش تطبیقی می‌توان نظام مبتنی بر ولایت فقیه را مشابه حکومت فرزندگان و حکیمان افلاطون در آرمان‌شهر (شهر این فیلسوف در کتاب جمهوری) و همانند حکومت حکیمان فارابی در مدینه فاضله این متفکر در آرمان اسلامی (در کتاب آراء اهل المدینه الفاضله) دانست، زیرا حکومت و سرپرستی دولت اسلامی بر عهده متخصص به احکام اسلامی و فردی عادل، صاحب تدبیر، شجاع و مدبر قرار می‌گیرد.

۳. سؤال دیگری که پیرامون ولایت مطلقه فقیه مطرح می‌گردد این است که اختیارات وسیع رهبری و تکیه بر ولایت مطلقه فقیه در سرپرستی حکومت و اداره امور مسلمین راه را برای دیکتاتوری و اعمال نظام مطلق العنان فردی باز می‌نماید؟ گاهی اوقات نیز ولایت مطلقه فقیه به دیکتاتوری فقیه تعبیر شده است.

در پاسخ می‌توان چنین استدلال نمود که کلیه فقهای اسلامی خصوصاً آن گروه از علما و فقهای شیعه که مدافع نظریه ولایت مطلقه فقیه می‌باشند، در نظریات فقهی خود بر این نکته تکیه و تأکید نموده‌اند که حاکم اسلامی علاوه بر فقیه بودن و تخصص در دین اسلام می‌بایست عادل و باتقوا باشد. در اصل ۱۰۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز چنین مقرر شده است که از شرایط و صفات رهبر عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام است. مبنای شرعی - فقهی ولایت فقیه و مبنای حقوقی - قانونی رهبری جمهوری اسلامی ایران بر این اصل استوار است که ولی فقیه و رهبر مسلمین می‌بایست عادل و باتقوا باشد. بنابراین خطر سقوط

و لغزش یک انسان خردمند و عالم که به عدالت و تقوا مزین باشد به مراتب کمتر از لغزش و سقوط و انحراف فرد خردمند بی تقوا یا جاهل و نادان غیر عادل در افتادن به ورطه خودکامگی و اصطلاحاً دیکتاتوری در سرپرستی جامعه و حکومت اسلامی است.

مضافاً، در موارد نادری که ولی فقیه عدالت خود را از دست بدهد یا اینکه یکی از شرایط رهبری خود از قبیل صلاحیت علمی، بینش سیاسی - اجتماعی و کیاست و تدبیر را از دست بدهد در دیدگاه فقهی علمای شیعه و خصوصاً امام خمینی رهبری خود به خود از او سلب می‌شود و دیگر از جانب معصوم مأذون و مجاز به رهبری و ولایت مسلمین نخواهد بود. با استناد به دیدگاه فقهی علمای دین، حقوقدانان مجلس خبرگان قانون اساسی، برای احتیاط و محکم‌کاری بیشتر اهرم نظارتی تحت عنوان مجلس خبرگان را پیش‌بینی نموده‌اند تا در صورت فقدان عدالت از رهبری یا فقدان دیگر شرایط و ناتوانی رهبری در اعمال صلاحیت‌ها و اختیارات حکومت خود به عزل و برکناری رهبری اقدام نمایند. بنابراین نه در عرصه فقهی و نه در زمینه حقوقی، ولایت مطلقه فقیه هیچ‌گاه قابل مقایسه با دیکتاتوری فردی نیست و در معرض افتادن در خطر دیکتاتوری و خودکامگی نخواهد بود.

۴. سؤال دیگری که مطرح می‌گردد این است که در نظام مبتنی بر ولایت مطلقه فقیه جایگاه مردم و رأی آنها مشخص نیست و معلوم نیست که ولی فقیه مشروعیت خود را از مردم اخذ می‌نماید یا اینکه مشروعیت ولی فقیه ارتباطی به مردم نداشته و از جانب خداست؟

در پاسخ می‌توان اظهار داشت که در نظریات فقهی علما و فقهای طرفدار ولایت مطلقه فقیه و حتی در نظریات علما و فقهای که به ولایت مطلقه فقیه معتقد نمی‌باشند، این مبنا که بدون اذن معصوم هیچ‌یک از مسلمین به طور عام و هیچ‌یک از فقها و علمای دین به طور خاص مخیر به مداخله در امور مربوط به اختیارات معصوم و امر ولایت امام نیستند پذیرفته شده است. معیار مشروعیت عالمان دین و فقها در اخذ وجوهات و سایر امور مسلمین همانا مشروعیت الهی از طریق اذن امام معصوم (ع) است. بر این اساس بدون اذن معصوم، فقیه عادل نمی‌تواند ولایت بر مسلمین داشته باشد. در نتیجه مشروعیت ولایت فقیه الهی است و علمای شیعه تلاش

کرده‌اند تا با استناد به شواهد نقلی و دلایل عقلی اذن و رضایت ائمه معصومین خصوصا امام عصر(عج) را به ولایت و سرپرستی فقهای عدل برای اداره حکومت اسلامی ثابت نمایند. بنابراین می‌توان اذعان داشت که مشروعیت ولایت فقیه از مشروعیت الهی به واسطه امام معصوم نشأت می‌گیرد و بر اساس آیه شریفه «انما ولیکم الله و رسوله...» ثبوت ولایت انحصاری خداوند و ولایت نبوی و ائمه معصومین(ع) با اذن الهی و سپس ولایت فقهای عادل با اذن معصومین محرز است. بدین خاطر رأی مردم به معنای اعطای مشروعیت و صلاحیت ولایت به رهبر منتخب نیست بلکه مردم با پذیرش حکومت فقیه زمینه‌ساز اجرای احکام اسلامی و تحقق بخش اعمال امر ولایت خواهند شد. به عبارت دیگر مردم با پذیرش فقیه عادل به عنوان سرپرست و رهبر خود ولایت فقیه را به فعلیت می‌رسانند. بنابراین میان مشروعیت ولی فقیه با پذیرش رهبری فقیه توسط مردم می‌بایست قائل به تمایز شد.

۵. سؤال دیگری که ممکن است مطرح گردد این است که ولی فقیه با انتخاب غیر مستقیم خود به سمت رهبری جمهوری اسلامی ایران به وکالت از جانب مردم اختیارات حکومتی خود را اعمال می‌کند. به عبارت دیگر او وکیل مردم است و نه ولی و سرپرست آنها. بدین خاطر مردم مخیر و مختارند که هر زمان که اراده کنند ولی فقیه را از وکالت خود ساقط نمایند. پس رأی مردم نوعی توکیل است و نه پذیرش ولی فقیه و سرپرست جامعه و حکومت اسلامی، بنابراین مردم با انتخاب خود به سرپرست جامعه اعطای وکالت می‌نمایند و نه پذیرش ولایت.

در پاسخ می‌توان چنین گفت که در فقه اسلامی وکالت از عقود جایزه می‌باشد و موکل می‌تواند هرگاه بخواهد، حتی بدون ارائه هرگونه دلیلی وکیل خود را عزل نماید. در قانون مدنی جمهوری اسلامی ایران نیز در ماده ۶۶۲ اشعار می‌دارد که وکالت باید در امری داده شود که در حوزه حقوق و اختیارات موکل است. یعنی موکل حق داشته باشد برای آن وکیل بگیرد. بنابراین اشکالی که پیش خواهد آمد این است که اگر ولایت فقیه را به معنای پذیرش انتخاب مردم به عنوان اعطای وکالت به رهبران و سرپرست جامعه و حکومت اسلامی تلقی کنیم، کلیه رأی‌دهندگان و موکلان می‌بایست صلاحیت رهبری و اداره جامعه اسلامی را عملاً داشته

باشند و بتوانند از عهده زعامت بر مسلمین و سرپرستی حکومت اسلامی برآیند. حال اینکه مشخص است چنین امری ممکن نیست.

همچنین در مفهوم وکالت، ماده ۶۵۶ چنین مقرر می‌دارد که وکالت عقدی است که به موجب آن یکی از طرفین طرف دیگر را برای انجام امری نایب خود می‌نماید. بنابراین هیچ فردی حق ندارد برای فردی که اهلیت قانونی و شرعی دارد وکیل بگیرد بلکه وکالت گزینش نایب برای انجام امور شخص موکل است و نه غیر او، حال با پذیرش انتخاب مردمی به عنوان اعطای وکالت می‌بایست رهبری تنها به نیابت از طرف موکلین خود برای آنها و در جهت انجام امور سیاسی - اجتماعی منتخبین خود اعمال صلاحیت و اجرای احکام حکومتی نماید ولی مشخص است که حتی در نظام‌های سیاسی حاضر که بر مبنای دموکراسی، حقوق اساسی خود را تدوین و تصویب نموده‌اند نیز انتخاب فرد با رأی اکثریت، رئیس جمهور یا نماینده تمامی شهروندان آن کشور محسوب می‌باشد. بنابراین اطلاق انتخابات مردمی به عنوان نوعی توکیل و اعطای وکالت به نمایندگان قوه مقننه یا رئیس یک حکومت با توجه به مفهوم شرعی و حقوقی وکالت، منطقی و پذیرفتنی نیست.

مضافاً، ماده ۶۷۸ قانون مدنی یکی از راه‌های رفع وکالت را عزل وکیل توسط موکل او می‌داند. بنابراین در صورت پذیرش توکیل در انتخابات مردمی می‌بایست مردم به عنوان موکلانی که به نماینده یا رئیس جمهور یا رهبری خود اعطای وکالت نموده‌اند هر لحظه که اراده نمایند آنان را از مقام خود عزل و برکنار نمایند، چرا که وکالت در مفهوم حقوقی عقدی است جایز و نه لازم. حال آنکه چنین امری حتی در کلیه نظام‌ها و رژیم‌های دموکراتیک نیز انجام نمی‌پذیرد و مورد پذیرش نیست و حتی هیچ کدام از قوانین اساسی کشورهای موجود، عزل و برکناری رهبری یا نمایندگان مجلس را به اراده مردم موکل ننموده است، بلکه برای عزل مقام‌های حکومتی همچون رئیس جمهور یا نخست‌وزیر و نمایندگان مجلس قانونگذاری، تمهیدات دیگری پیش‌بینی شده است. به عنوان مثال در امریکا، قانون اساسی آن کشور دیوان عالی را با هماهنگی مجلس سنا مسئول محاکمه و برکناری رئیس جمهور امریکا نموده است یا

در جمهوری فرانسه محاکمه و برکناری رئیس جمهور آن کشور توسط دادگاه عالی عدالت فرانسه انجام می‌گیرد و همچنین در جمهوری فدرال آلمان، دادگاه قانون اساسی فدرال آلمان رئیس‌جمهور را عزل و برکنار می‌کند.

بنابراین ملاحظه می‌شود چنانچه انتخاب مردم به مثابه توکیل می‌بود عزل وکالت نیز توسط مردم انجام می‌گردید، در نتیجه انتخاب ولی فقیه برای تصدی امر ولایت و زعامت بر مسلمین به مثابه اعطای وکالت نمی‌تواند باشد،

چون مردم تأثیری در برکناری و عزل ولی فقیه ندارند بلکه اگر ولی فقیه فاقد برخی از شرایط رهبری گردد خود به خود منعزل خواهد گردید و دیگر از جانب امام معصوم برای ولایت بر مسلمین مأذون نخواهد بود و مشروعیت نخواهد داشت و تشخیص این امر نیز در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عهده مجلس خبرگان گذاشته شده است.

◆ نتیجه‌گیری

۱. تشکیل حکومت اسلامی به سال‌های نخستین هجرت پیامبر گرامی اسلام باز می‌گردد. جامعیت دین مبین اسلام و فلسفه بنیادین نظریه «الاسلام دین و

با بررسی حقوق اساسی تطبیقی در مورد رهبری و وظایف آن در کشورهای مهمی همچون آلمان، فرانسه، انگلستان، امریکا و مقایسه حدود وظایف و اختیارات سران آن کشورها با رهبری در جمهوری اسلامی ایران مشخص می‌گردد که اختیارات انحصاری و ویژه‌ای در هر یک از این کشورها مقرر گردیده است که با اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مشابه است.

دوله» موجب شد تا اولین دولت اسلامی با ارکان سه‌گانه قضایی، مجریه و قانونگذاری -

برخاسته از وحی الهی - در مدینه النبی استقرار یابد.

۲. تشکیل حکومت اسلامی منحصر به عصر پیامبر گرامی اسلام نیست. اجرای احکام شرع، پس از رحلت پیامبر نیز ضروری است. حکومت اسلامی ضامن نظم و امنیت در جامعه، حفظ مرزهای کشورهای اسلامی از هجوم بیگانگان، اجرای حدود و مقررات الهی، اداره امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مسلمین، دفاع از مظلومین و ستمدیدگان، مبارزه با ستمگران و سلطه‌گران و استقرار عدالت اجتماعی و رفاه عمومی جامعه است.

۳. در اداره حکومت اسلامی در عصر غیبت و زعامت مسلمین برخورداری از ویژگی‌ها و خصوصیات شرعی و عقلی حاکم است. زمامدار حکومت اسلامی به دلیل اینکه در دولت اسلامی قوانین و مقررات اسلامی مجری است می‌باید بر احکام شرع و قوانین الهی عالم باشد و فقاقت در دین همان تخصص در مقررات اسلامی و علم به دین است. از سوی دیگر، زمامدار فقیه می‌باید موصوف به صفت عدالت باشد تا بتواند قوانین اسلامی ضمانت‌بخش عدالت اجتماعی را به اجرا درآورد. در فقیه عادل به عنوان رهبر حکومت اسلامی جهالت، بخل، ترس، ستم، مال‌دوستی، طمع و بی‌مبالاتی نسبت به اجرای سنت پیامبر گرامی راه ندارد. مضافاً، رهبر فقیه عادل می‌باید در امر اداره حکومت اسلامی دارای تدبیر، کفایت و صلاحیت باشد.

۴. در عصر غیبت امام(عج)، اقامه دولت و تشکیل حکومت اسلامی بر فقهای عالم و عادل واجب کفایی است و اگر یکی از فقهای جامع‌الشرایط نسبت به تشکیل حکومت اسلامی اقدام نمود تکلیف اقامه حکومت اسلامی از سایر فقها ساقط می‌شود و سایر فقها لازم است که از او پیروی کنند.

۵. ولی فقیه یا سرپرست حکومت اسلامی در عصر غیبت امام معصوم(عج) به عنوان نایب امام دارای تمامی صلاحیت‌های امام در امر اداره حکومت اسلامی است. صلاحیت در امر قضاوت و حل اختلافات میان مسلمین و صدور احکام بر اساس قوانین الهی، صلاحیت تصرف و اداره اموال عمومی، وضع مالیات، اخذ وجوهات اسلامی، همچنین تصدی امر حکومت و اداره امور سیاسی - اجتماعی جامعه اسلامی و اهتمام به امور حسبیه در میان مسلمین به فقیه

عادل، عالم و مدبر تعلق دارد. بنابراین ولایت فقیه در تصدی امور مسلمین مانند ولایت معصومین، ولایت مطلقه است نه محدود به بخش خاصی از امور عامه مسلمانان.

۶. در جمهوری اسلامی ایران بر اساس قانون اساسی مصوب ۱۳۵۸ و با توجه به قانون اساسی تجدید نظر شده در سال ۱۳۶۸، ولایت امر مورد تأکید قرار گرفته است و قانون اساسی زمینه تحقق رهبری فقیه جامع‌الشرایطی را که از طرف مردم به عنوان رهبر شناخته می‌شود - مجاری الامور بید العلماء بالله الامناء علی حلاله و حرامه - فراهم می‌کند.^۱ این خط مشی اساسی در قانون اساسی بدین دلیل پی‌ریزی شده است تا ولی فقیه ضامن عدم انحراف سازمان‌های مختلف از وظایف اصیل اسلامی خود باشد.^۲ همچنین کلیه سازمان‌ها و ارکان جمهوری اسلامی موظف‌اند بر اساس اصل ۵۷ قانون اساسی ۱۳۶۸ اعمال وظیفه نمایند:

قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از: قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضاییه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند.^۳

بنابراین ولایت مطلقه امر در قانون اساسی به طور رسمی پذیرفته شده است.

۷. با بررسی حقوق اساسی تطبیقی در مورد رهبری و وظایف آن در کشورهای مهمی همچون آلمان، فرانسه، انگلستان و امریکا و مقایسه حدود وظایف و اختیارات سران آن کشورها با رهبری در جمهوری اسلامی ایران مشخص می‌گردد که اختیارات انحصاری و ویژه‌ای در هر یک از این کشورها به - خصوص در قانون اساسی جمهوری پنجم فرانسه و قانون اساسی امریکا برای سران قوه مجریه - مقرر گردیده است که با اختیارات ولی فقیه در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مشابه است. بنابراین ایجاد این شبیه که در جمهوری اسلامی ایران به رهبری اختیارات ویژه و انحصاری غیر قابل مقایسه با سایر کشورها داده

۱. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مقدمه.

۲. همان.

۳. اصل ۵۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، مورد تجدید نظر در ۱۳۶۸.

شده است، مستند به دلایل حقوقی نیست. کافی است به این نکته اشاره گردد که در جمهوری فرانسه رئیس جمهور این کشور بر اساس ماده دوازده قانون اساسی ۱۹۵۸ حق انحلال مجلس ملی فرانسه را دارد و مضافاً بر اساس مفاد ماده شانزده قانون اساسی فرانسه رئیس جمهور می‌تواند در شرایط مقرر در آن قانون اساسی به طور مستقیم ریاست سه قوه قضاییه، اجراییه و تقنینیه را بر عهده گیرد یا حتی دستور استفاده از سلاح اتمی را شخصاً صادر نماید.

۸. نظریه ولایت مطلقه فقیه با توجه به دو تفسیر عمده‌ای که از اصل ۱۱۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در باب حدود اختیارات رهبری بر مبنای حصری بودن اختیارات رهبر در این اصل یا تمثیلی و غیر حصری بودن آن اختیارات شده است هیچ‌گونه تضاد و مغایرتی با مفاد قانون اساسی ندارد. بنابراین با توجه به اینکه در جمهوری اسلامی رهبری بر اساس

مفاد اصل ۱۰۷ توسط مجلس خبرگان

رهبری انتخاب می‌گردد و صریحاً

اختیارات رهبری بر اساس قانون

اساسی تبیین گردیده است، چنین به نظر

می‌رسد که مفاد مصرح در اصل ۱۱۰

قانون اساسی با پذیرش ضمنی و

تلویحی رهبری مورد تأیید قرار گرفته

است. همچون اصل «المؤمنون عند

شروطهم» و اصل وفای به عهد می‌تواند

ضمانت‌کننده اعتبار قانون اساسی نزد

رهبری در جمهوری اسلامی باشد. در

نتیجه به نظر می‌رسد نظریه نقض

یک‌طرفه قانون اساسی چندان قابل

ایجاد این شبهه که در جمهوری اسلامی ایران به رهبری اختیارات ویژه و انحصاری غیر قابل مقایسه با سایر کشورها داده شده است، مستند به دلایل حقوقی نیست. کافی است به این نکته اشاره گردد که در جمهوری فرانسه رئیس جمهور این کشور بر اساس ماده دوازده قانون اساسی ۱۹۵۸ حق انحلال مجلس ملی فرانسه را دارد.



توجیه نباشد، چنان که قبلاً تصریح شد هیچ‌گونه مغایرتی میان مفاد قانون اساسی با ولایت مطلقه فقیه قابل اثبات نیست.

امام خمینی(ره)، انقلاب اسلامی و شالوده‌شکنی سیطره گفتمان‌های رسمی
در حوزه سیاست (۷)

امام خمینی(ره)، فقه شیعه و بازآفرینی زبان فکری جدید در سیاست
دکتر مظفر نامدار^۱

♦ جهان در انتظار فروپاشی آخرین اتوپیا

ماده اصلی انقلاب اسلامی را باید کشش و جذبۀ آرمان‌های حکومت دینی دانست. در عصر حاضر، موضوع معنویت، عدالت، عقلانیت، آزادی، مردم‌سالاری، حقوق بشر و امنیت آرزوهای جهانی بشریت است. این آرزو در حال حاضر در سراسر جهان به عنوان یک آرمان بشری مطرح است و گزاف نخواهد بود اگر بگوییم در عصری زندگی می‌کنیم که تمنای عدالت، آزادی،

۱. دکترای علوم سیاسی.

معنویت و عقلانیت از ویژگی‌های اجتناب‌ناپذیر آن است.

اکنون در جهان بسیاری از مردم اعتماد و باورهای خود را نسبت به دموکراسی‌های لیبرال و نظام‌های سوسیال از دست داده‌اند. تحولات جدید جهان و تمایل به معنویت و دین نشان می‌دهد که رژیم‌های مدعی لیبرالیسم و سوسیالیسم با وجودی که ده‌ها سال بر جهان حکومت و سیطره مطلقه داشته‌اند، نتوانستند دوام و بقای حکومت خود را تضمین کنند. حقیقت نهفته در زوال حکومت‌های کمونیستی و سوسیالیستی نشان می‌دهد که سرمداران این حکومت‌ها برای کسب و حفظ قدرت مطلقه، تمام مظاهر آزادی، عقلانیت، معنویت، حقوق بشر و عدالت را در جوامع تحت سیطره یا نفوذ خود از بین بردند و کلیه جریان‌های، سازمان‌ها و اندیشه‌های مستقل را از صحنه حذف کردند.

دین و معنویت نزدیک به سیصد سال مورد حمله هماهنگ فیلسوفان تحت تأثیر انقلاب فرانسه بود. فیلسوفانی که برای جبران سرسپردگی متعصبانه خود به مدرنیته از طریق رجزخوانی علیه خداوند و دین و شریعت؛ عنوان پرطمطراق فیلسوف روشنگری را حمل می‌کردند. اما اکنون آن دوران سپری شده است و به تعبیر آلکسی دو توکویل:

امروزه به آسانی می‌توان دریافت که مبارزه علیه انواع گوناگون دین برای انقلاب فرانسه یک پدیده تصادفی جذاب ولی گذرا بود.^۱

اما هنوز متعصبانی هستند که تمایل ندارند پس از شنیدن صدای شکستن استخوان‌های کمونیسم و سوسیالیسم، باور کنند که باید منتظر باشند تا لیبرالیسم را نیز در موزه‌های تاریخ سیاسی جهان جستجو کنند.^۲

برخلاف جاذبه‌هایی که در جنبش‌های مارکسیستی، شعار دیکتاتوری کارگران، حاکمیت رنجبران زمین، نابودی سرمایه‌داری و برابری و عدالت برای بسیاری از کشورهای در حال

۱. الکسی دو توکویل، *انقلاب فرانسه و رژیم پیش از آن*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نقره، ۱۳۶۹، ص ۳۰.

۲. اصطلاحی است که امام خمینی در نامه به گورباچف در مورد زوال کمونیسم به کار برد. ر ک: *صحیفه امام*،

مبارزه و مبارزین جهان سوم وجود داشت، امام به درستی این پرسش را مطرح کرد که مارکسیسم پاسنگوی هیچ نیازی از نیازهای واقعی انسان نبوده و نیست؛ چرا که مکتبی مادی است و با مادیت نمی‌توان بشریت را به راه سعادت، امنیت، عدالت و عقلانیت و معنویت که اساسی‌ترین درد جامعه بشری است، رهنمود شد.^۱

اکنون مهم‌ترین سؤال این است که آیا عدالت، معنویت، عقلانیت، آزادی، حقوق بشر و احترام به عقاید و آرمان‌های انسان‌ها را می‌توان در نزد لیبرالیسم و مدافعان متعصب آن پیدا کرد؟! برملا شدن چهره‌های حقیقی لیبرالیسم و اعتراضاتی که اکنون در قلب انقلاب لیبرالیستی، یعنی فرانسه و امریکا نسبت به بی‌عدالتی، فقدان آزادی، نژادپرستی، هتک حرمت انسان‌ها و ده‌ها مصیبت دیگر می‌شود، نشان می‌دهد که دیگر شعارهای برادری، برابری و آزادی در مذهب لیبرالیسم رنگ باخته است.

مدعیان روشنفکری در ایران تا قبل از انقلاب اسلامی معتقد بودند که پادشاه و نظام سلطنت برای ایران یک اصل تردیدناپذیر بوده و ملت ایران به خاطر جهل قادر به اداره کردن خود نیست و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد و چنین نظامی را «دیکتاتوری منور» نام گذاشتند و بر اساس همین اعتقاد، فرد بی‌سوادی مثل رضاخان را با کودتا بر سرنوشته یک ملت متمدن و بافرهنگ تاریخی حاکم کردند.

تردیدی نیست که جهان جدیدی در حال شکل‌گیری است، شمار ملت‌هایی که خود را از زیر سلطه حکومت‌های استعمارگر به ظاهر دموکراتیک خارج می‌کنند روز به روز بیشتر می‌شود. به وضوح می‌توان دگرگونی را در میزان فهم مردم از حقیقت عدالت، آزادی، معنویت و عقلانیت حس کرد. همان‌طوری که ایرانی‌ها با انقلاب اسلامی نشان دادند که دیگر حاضر نیستند زیر سلطه سیاسی، اجتماعی، فکری و فرهنگی قطب‌های سیاسی حاکم بر جهان و گفتمان‌های رسمی آنها

زندگی کنند، نمادهای مخالفت سایر ملت‌ها را می‌توان در جهان بحران‌زده کنونی مشاهده کرد. آثار این بحران، امروزه دیگر در کشورهای پیرامونی نیست، حتی امریکا که داعیه نظم تک‌قطبی و سیطره کامل بر جهان و رهبری آن را دارد، گرفتار بحران است. آنهایی که تصور می‌کنند چنین ادعاهایی شعار است می‌توانند به نوشته‌های متعصب‌ترین کارگزاران حکومت لیبرالیستی امریکا مراجعه کنند. برژینسکی که عمدتاً گوش شنوایی برای شنیدن شکستن استخوان‌های لیبرالیسم ندارد، در کتاب *خارج از کنترل* اوضاع به هم ریخته پدرخوانده حقوق بشر، آزادی و دموکراسی را به درستی به تصویر کشیده است. او در بخش هشت این کتاب می‌نویسد:

- امریکا با فهرستی از مشکلات یا چالش‌های داخلی و جاری روبه‌روست.
- بیشتر معضل اساسی، موضوعاتی هستند که از نظر برژینسکی باید در رأس برنامه‌های بازسازی امریکا و توانایی این کشور برای رهبری جهانی قرار گیرد:
۱. بدهی بیش از چهار تریلیون دلار (چهار هزار میلیارد دلار)^۱ که هر روز بیشتر می‌شود. امریکا بدهکارترین کشور جهان است.
۲. کسری موازنه تجاری که برخی از بخش‌های کلید تولیدی و اشتغال را در این کشور دچار بحران کرده است.
۳. کاهش سطح پس‌انداز و سرمایه‌گذاری که نقش رهبری جهانی امریکا را در تحقیق و توسعه متزلزل می‌کند.
۴. فقدان قدرت رقابت صنعتی با اروپا، ژاپن و چین.
۵. کاهش سطح رشد تولید در مقایسه با رقبای اصلی امریکا یعنی اروپا و ژاپن.

۱. درخور ذکر است که این آمارها مربوط به سال ۱۹۹۱ است و اکنون اوضاع امریکا به مراتب بحرانی‌تر است. شاید یکی از دلایل اصلی جنگ‌افروزی دولت امریکا در ده سال گذشته ایجاد مفرهایی برای گریز از این بحران‌ها و انتقال آن به سایر نقاط جهان است. بی‌تردید حمله به افغانستان، عراق و تهدید پیوسته ایران به تهاجم نظامی و ایجاد بحران‌های هسته‌ای یکی از این ترفندها می‌باشد.

۶. وضع نامناسب بیمه‌های درمانی، کاهش متوسط طول عمر و بالا رفتن مرگ و میر کودکان.
۷. کیفیت ضعیف آموزش متوسطه. در حال حاضر ۲۳ میلیون نفر از بزرگسالان امریکایی بی‌سواد هستند.
۸. زوال شالوده‌های اجتماعی و انحطاط ارزش‌های مدنی. توسعه محله‌های فقیرنشین در شهرهای بزرگ امریکا یکی از معضلات قابل توجه این کشور است.
۹. حرص و طمع طبقه ثروتمند. ثروتمندان و طبقات حریص از طریق غیر قانونی سرمایه‌اندوزی می‌کنند.
۱۰. ناراضایتی ناشی از نظام قضایی. برژینسکی می‌گوید، ناراضایتی از نظام قضایی امریکا در اینجا بی‌سابقه است.
۱۱. ریشه دواندن مشکل فقر و تبعیض نژادی. بر اساس آمارهای رسمی ۳۲/۷ درصد از سیاه‌پوستان امریکا (یعنی یک نفر از هر سه نفر سیاه‌پوست) برابر آمار سال ۱۹۹۲ زیر خط فقر زندگی می‌کنند. برژینسکی می‌گوید ۳۵/۷ میلیون امریکایی در وضعیتی زندگی می‌کنند که در شأن قدرت بلامنازع جهانی نیست.
۱۲. گسترش جنایت و خشونت: از نظر برژینسکی اسلحه موجود در دست افراد عادی و جنایتکاران به مراتب بیشتر از سلاح‌های موجود در ارتش‌های جهان است. نماد آن را می‌توان در فیلم‌های تلویزیونی و سینمایی به راحتی مشاهده کرد.
۱۳. گسترش فرهنگ اعتیاد.
۱۴. رشد روحیه ناامیدی اجتماعی.
۱۵. بی‌بند و باری جنسی که باعث نابودی پیوندهای خانوادگی و رشد پدیده تک‌والدینی و درهم‌ریختگی ارزش‌های اولیه اجتماعی شده است، بیماری ایدز در امریکا بیداد می‌کند.
۱۶. تبلیغ گسترش فساد اخلاقی از طریق وسایل بصری تحت عنوان، وسایل تفریح و سرگرمی و گسترش روابط جنسی و خشونت.

۱۷. بروز روحیه بی تفاوتی در میان قشرهای جامعه.

۱۸. ظهور چند فرهنگی بالقوه تفرقه افکن و بروز بحران هویت و مشارکت.

۱۹. ظهور بن بست در نظام سیاسی به گونه ای که رأی دهندگان احساس می کنند که حکومت آنها دور از دسترس، غیر مسئول و فاسد است و حافظ منافع طبقات مرفه و برگزیده است.

۲۰. گسترش فزاینده احساس پوچی معنوی و بیگانگی مردم با مذهب و ناتوانی کلیسا در مقابله با بی بند و باری و تخریب فرهنگی.^۱

برژینسکی معتقد است که فهرست یاد شده شامل سه مقوله گسترده و در عین حال نقاط مشترک است که عبارت اند از: اقتصادی، اجتماعی و متافیزیکی.^۲ مقوله اقتصادی مستقیماً توان

امریکا را برای تداوم سیطره مالی بر جهان نابود می کند. مقوله اجتماعی شرایط کیفیت زندگی را در جامعه امریکا دچار بحران می کند و مقوله متافیزیکی، ارزش ها، انتظارات و اعتقادات نظام لیبرالیستی را که مستقیماً به سرشت و ماهیت امریکا مربوط است، دچار تزلزل می کند.

اکنون به نظر می رسد که چشم اندازهایی که امام راحل در نامه به گورباچف برای کانون

سرمایه داری ترسیم کرده است به حقیقت نزدیک می شود. آنهایی که می خواستند گره کور عدالت خواهی جوامع خود را با نظام سرمایه داری و لیبرالیسم باز کنند نه تنها به جایی

جریان هایی تحت عنوان روشنفکری نزدیک به یکصد و پنجاه سال، بی رحمانه ترین حملات را علیه دین، فرهنگ و پاسداران میراث فکری جامعه دینی روحانیت، به کار گرفتند تا راه را برای سلطه مطلقه مفاهیم جدید باز نمایند.

۱. برای مطالعه پیرامون بحران های مذکور در امریکا ر ک: زی بیگلینو برژینسکی، خارج از کنترل، اغتشاش جهانی در طلیعه قرن بیست و یکم، ترجمه عبدالرحیم نوه ابراهیم، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۳.

۲. همان، ص ۱۲۲.

نرسیدند بلکه باید انقلاباتی مثل انقلاب اسلامی اتفاق بیفتد تا اشتباهات و عقب‌ماندگی‌های ناشی از تقلید کورکورانه را از لیبرالیسم حل کند؛ یعنی همان مسیری که انقلاب اسلامی ایران طی کرد. نظام استبدادی قاجاریه و پهلوی با حاکمیت جریان‌هایی که به تقلید مطلق از غرب معتقد بودند، نزدیک به دویست سال از راهی رفتند که هیچ دستاوردی جز وابستگی، عقب‌ماندگی، دیکتاتوری و نقض آزادی، حاکمیت استعمار بر منافع ملی و استقلال سیاسی برای ایران نداشت.

در این دویست سال بین فرهنگ ایرانی و تحولات جدیدی که در جهان در حال نفوذ بود، نه تنها گسست معرفتی کامل به وجود آمد بلکه مدافعان اوضاع جدید شایستگی و لیاقت لازم را برای بازتولید معرفتی نداشتند که بتوان با استفاده از آن بدون گسستن از عالم قدیم - که پشتوانه تاریخی فرهنگ ملی و هویت ایرانی بود - عالم جدید را نیز به درستی درک کرد. حجاب‌ها و موانعی که این جریان‌ها در ایران درست کردند آن‌قدر زیاد بود که به ملت ایران اجازه ورود به جهان جدید را نداد.

وقتی امام رهبری ملت ایران را در چنین وضعیتی به عهده گرفت می‌دانست که با زبان فکری قدیم نمی‌توان دگرگونی شایسته‌ای را در جامعه مذهبی ایران به وجود آورد. امام متفکری بود که تحولات جهانی را از نزدیک زیر نظر داشت و می‌دید در جهانی که هر روز بیش از پیش از نقش مرزهای طبیعی در آن کاسته می‌شود، باید در اندیشه نقش‌آفرینی مرزهای فکری و فرهنگی بود. در چنین شرایطی است که امکان بازنگری و اثرگذاری در این جهان میسر خواهد بود.

امام با طرح انقلاب اسلامی نه تنها سلطه نظام فکری حاکم بر جامعه را در ذهن ایرانیان درهم شکست و به رهایی آنها کمک کرد بلکه با طرح نظام جمهوری اسلامی و نظریه ولایت فقیه این امکان را فراهم ساخت تا باورهای به ارث رسیده از سال‌ها سلطه نظام سلطنت مورد سؤال و تردید قرار گیرد.

♦ باورهای به ارث رسیده از سال‌ها سلطه نظام پادشاهی

فضای اجتماعی، فکری و سیاسی ایران در آستانه انقلاب اسلامی بی‌شباهت به فضای فرانسه در قرن هجدهم و آغاز انقلاب کبیر نبود. آلبر ماله و ژول ایزاک نویسندگان کتاب تاریخ قرن هجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون، این فضا را چنین توصیف می‌کنند:

تا آن زمان عموم مردم بر این عقیده بودند که سلطنت ودیعه‌ای است الهی و شاه نایب خدا و ظل‌الله است بنابراین قدرت پادشاه مطلق و دست سلطان در جان و مال مردم باز و اراده او بر آزادی و حقوق مردم مختار و مسلط است. اصل عدم تساوی حقوق در افراد ملت و طبقات جامعه مقبول عام بود. یک طبقه را دارای امتیازات مخصوصه و طبقه دیگر را محکوم به تحمل بارهای گران مالیات و ظلم و جور می‌دانستند... مطابق این اصول در فرانسه و در سایر ممالک اروپا حکومت پادشاه به عنوان ودیعه مطلقه الهی در انتظار جلوه می‌کرد و در نظام اجتماعی امتیازات طبقاتی و عدم تساوی حقوق و وظایف معمول بود...^۱

اغلب موافقان و مخالفان انقلاب اسلامی در تبیین ریشه‌های انقلاب به این حقیقت اعتراف می‌کنند که نظام مشروطه سلطنتی اگر چه در ظاهر مدلی از مدل‌های دموکراسی غربی بود اما در ذات و ماهیت خود نظامی بود مبتنی بر حاکمیت ارثی قدرت در درون یک خانواده. همان‌طوری که نظام‌های سلطنتی اروپا تا قرن نوزدهم دارای چنین ماهیتی بودند. درون نظام استبدادی مشروطه سلطنتی باید به گونه‌ای تبلیغ می‌شد که سلطنت ودیعه‌ای الهی و شاه نایب خدا و ظل‌الله در زمین بوده و قدرت پادشاه مطلق و دست سلطان در جان و مال مردم باز و اراده او بر آزادی و حقوق مردم مختار و مسلط است. ارمغان نظام مشروطه سلطنتی برای ایران چیزی فراتر از آنچه گفته شد نبود.

پیروان قدرت مشروطه سلطنتی با الگوبرداری از حکومت‌های فرانسه و انگلیس در قرن

۱. آلبر ماله و ژول ایزاک، تاریخ قرن هجدهم، انقلاب کبیر فرانسه و امپراطوری ناپلئون، ترجمه رشید یاسمی، تهران،

هجدهم طبقه‌ای را در ایران صاحب امتیازات مخصوص کردند که هیچ‌گاه در باورهای مذهبی ملت ایران دارای چنین جایگاهی نبود اما این امتیازات در قانون اساسی مشروطه قانونی شد. همان‌طوری که فلاسفه و مؤلفین دایره‌المعارف و علمای اقتصاد فرانسه هیچ‌یک با بودن پادشاه در مملکت مخالفتی نداشتند و علمدار مرام دموکراسی به شمار نمی‌آمدند و با ولتر و سایر اصحاب اندیشه در این دوران هم‌رأی بودند که ملت به واسطه جهلش قابل اداره کردن خود نیست و بهتر آن است که همیشه در این جهل باقی باشد.^۱

به همان نسبت مدعیان روشنفکری در ایران تا قبل از انقلاب اسلامی معتقد بودند که پادشاه و نظام سلطنت برای ایران یک اصل تردیدناپذیر بوده و ملت ایران به خاطر جهل قادر به اداره کردن خود نیست و بهتر آن که همیشه در این جهل باقی باشد و اسم چنین نظامی را «دیکتاتوری منور» نام گذاشتند و بر اساس همین اعتقاد، فرد بی‌سوادی مثل رضاخان را با کودتا بر سرنوشت یک ملت

امام با درک درست از جهان قدیم و میراث فکری و فرهنگی آن و همچنین جهان جدید و دگرگونی‌هایی که در حال وقوع بود، توانست گسست معرفتی بین این دو جهان را که نزدیک به یکصد سال در ایران القا می‌شد با معرفت‌شناسی تشیع حل نماید.

متمدن و بافرهنگ تاریخی حاکم کردند.

به عبارت دیگر شبه روشنفکران ایران عصر مشروطه سلطنتی تا آستانه انقلاب اسلامی در الگوبرداری از نظام‌های سیاسی اروپا بیش از آنکه شیفته مرام ژان ژاک روسو باشند، دلباخته منتسکیو و ولتر بودند. یعنی کسانی که طرز حکومت مشروطه سلطنتی انگلستان را بالاترین نوع حکومت‌ها می‌دانستند و بر خلاف روسو که ملت انگلیس را در قبول این نوع حکومت احمق می‌دانست، حکومت جمهوری را یکی از شقوق و فروع ملوک‌الطوایف دانسته و مبتنی بر ظلم و

بی‌خردی می‌دیدند.

به عبارت دیگر شبهه روشنفکران ایران عصر مشروطه سلطنتی، مانند علما و فلاسفه عصر انقلاب فرانسه به این سخن اعتقاد شدید داشتند که «همه چیز برای ملت و هیچ چیز توسط ملت» یعنی وظیفه هر شخصی آن است که جمیع خیرات و ترقیات را برای ملت خود بخواهد لکن نباید خود ملت را وسیله کسب این خیرات بکند و آنها را در این امر دخالت دهد. چرا؟ چون جهل ملت و صغارت آنها موجب ندامت خواهد شد. بنابراین آرمان شبهه روشنفکران عصر مشروطه سلطنتی تا قبل از انقلاب اسلامی سلطنت پادشاه مقتدر و متجدد بود. شاهی که بنابر تعریف غربی‌ها، قدرت مطلقه سلطنت را با نیروی عقل و فرط خرد قرین سازد.^۱ این همان دیکتاتوری منوری بود که در رأس آن شعارهای منورالفکران عصر قاجاری و دوره پهلوی از میرزا ملکم خان ناظم‌الدوله تا متعصب‌ترین هواداران حکومت پهلوی از آن دفاع می‌کردند و میراث نظام مشروطه سلطنتی برای ایران بود.

اما چه کسی تردید دارد که ما به الاشتراک همه سلاطین مستبد و به ظاهر مصلح در تمام ممالک چند چیز بیشتر نبود. یکی افزودن قدرت پادشاه و الیگارشویی وابسته به نظام پادشاهی، دیگر کسب ثروت و در نهایت کاهش قدرت مذهب و روحانیت. همه آن چیزی که در تاریخ اروپا در قرون متمادی اتفاق افتاد و در انقلاب فرانسه به اوج خود رسید در تاریخ معاصر بعد از شکست ایران در جنگ با روسیه تا سقوط نظام پادشاهی به وقوع پیوست.

زبان فکری که سال‌ها بر ذهن جامعه ایرانی سیطره داشت این بود که برداشتن حجاب از چهره پاره‌ای از مفاهیم دنیای گذشته و ورود به دنیای جدید جز با تخریب و نابودی گذشته میسر نیست. بر اساس چنین توهمی بود که جریان‌هایی تحت عنوان روشنفکری نزدیک به یکصد و پنجاه سال، بی‌رحمانه‌ترین حملات را علیه دین، فرهنگ و پاسداران میراث فکری جامعه دینی روحانیت، به کار گرفتند تا راه را برای سلطه مطلقه مفاهیم جدید باز نمایند.

۱. همان.

مدعیان روشنفکری معتقد بودند که کسی می‌تواند این حجاب را از چهره پاره‌ای از مفاهیم دنیای گذشته که به دنیای جدید راه دارد بردارد که متعلق به جهان جدید باشد نه آن کسی که به دنیای گذشته تعلق دارد. لذا در این دوران مقابله با دین و روحانیت به توهم اینکه این دو متعلق به دنیای قدیم هستند در رأس تهاجمات این جریان قرار گرفت و مفاهیم به انحصار آنها در آمد.

رازدانی، دلیری، ابداع تئوریک مفاهیم و چند منبعی بودن از آن جریانی شد که در طول سیطره فکری خود بر تحولات ایران هنری جز تقلید سطحی از غرب نداشتند. در حالی که دین و روحانیت به حاشیه رانده شد و جریان‌های روشنفکری در خلأ حضور مؤثر دین و روحانیت، منابع عظیم ثروت و استقلال کشور را تحت قراردادهای متعددی به بیگانگان فروختند.

♦ فقه، زبان فکری جدید برای فهم دنیای مدرن

امام خمینی با ورود به صحنه مبارزه و به دست گرفتن رهبری جامعه در اولین گام مرجعیت چنین جریان‌هایی را در فهم مفاهیم دنیای جدید مورد تردید قرار داد.

ما از شر رضاخان و محمدرضا خلاص شدیم لکن از شر تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان بر پادارانندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند.^۱

از دیدگاه امام همین جریان‌ها بودند که به اسم دموکرات، به اسم آزادی‌خواهی و به اسم روشنفکری و با اسم‌های مختلف مملکت را به تباهی، عقب‌ماندگی و ارتجاع کشاندند: همین‌ها بودند که به ملت ایران القا کردند حتی نمی‌توانند پیچ یک چراغ را بالا ببرند

۱. روشنفکری و روشنفکران در ایران، از دیدگاه حضرت امام خمینی، جمع‌آوری و تدوین مؤسسه فرهنگی قدر

این کار باید فرنگی‌ها بکنند. باید از خارج فرنگی‌ها بیایند و دستشان را این‌طور کنند تا

این ماشه چراغ، فتیله را بالا ببرد... در همه طبقات این انگیزه رشد کرد.^۱

یعنی همین جریان‌هایی که خود را مرجع تفسیر همه مفاهیم و تنها جریانی که دنیای جدید را می‌شناسد معرفی می‌کردند ملت ایران را جاهل، صغیر، استبدادزده و ... معرفی کردند.

امام با درک درست از جهان قدیم و میراث فکری و فرهنگی آن و همچنین جهان جدید و دگرگونی‌هایی که در حال وقوع بود، توانست گسست معرفتی بین این دو جهان را که نزدیک به یکصد سال در ایران القا می‌شد با معرفت‌شناسی تشیع حل نماید و مفهوم ولایت را که خیلی‌ها تصور می‌کردند متعلق به جهان گذشته بوده و نسبتی با جهان جدید آن هم در حوزه سیاست ندارد در الگوی یک نظام سیاسی کارآمد بازسازی نماید.

اینکه عده‌ای اشکال می‌کنند که چرا ولایت فقیه در حوزه سیاست در اندیشه حکمای دیگر مطرح نشده ناشی از ناآگاهی از تاریخ اسلام است.

امام می‌دانست که مورد سؤال قرار دادن باورهای به ارث رسیده به منزله ابطال‌پذیری مطلق همه این باورها نیست. از نظر امام هیچ جبر و ضرورتی در پس مورد سؤال قرار دادن دستاوردهای گذشته به مفهوم ضرورت باطل بودن مآثرات منطقی نیست. علم

سیاست جدید در منطق انقلاب فرانسه از اساس، این پیش‌فرض را پذیرفته بود که هر چه به ارث رسیده است باطل می‌باشد. اما امام متفکری بود که به رابطه تولیدی مفاهیم قدیم و جدید معتقد بود و می‌دانست کسی یا کسانی قدرت برقراری چنین رابطه‌ای را دارند که از هر دو جهان شناخت کافی داشته باشند.

جریان‌های مدعی روشنفکری در همه ادوار تاریخی دویست سال اخیر ایران اثبات کرده بودند که صلاحیت لازم را برای برقراری چنین رابطه‌ای ندارند. چون تاریخ این جریان چیزی

جز تقلید و سرسپردگی به لوازم ظاهری دنیای جدید نبود در حالی که نه تنها فهم درستی از مفاهیم جهان جدید نداشتند بلکه از فقر شناخت جهان قدیم نیز در رنج بودند.

در اندیشه‌های امام روحانیت شیعه تنها جریانی است که استعداد برقراری این رابطه را دارد. امام در میان معارف دینی به دنبال معرفتی می‌گردد که این معرفت، استعداد فهم سیاست و اجتماعات دنیای جدید را داشته باشد، در این جستجو امام با مطالعه عرفان، فلسفه، کلام و اخلاق به فقه می‌رسد.

♦ فقه شیعه، دانش زندگی‌محور و تئوری واقعی و کامل اداره انسان و

اجتماع

عظمت فقه در اندیشه امام نه از جهت برتری او بر سایر معارف اسلامی مثل فلسفه، کلام، تفسیر، عرفان یا اخلاق است بلکه از آن جهت است که فقه دانش زندگی‌محور است. دانشی است که استعداد همسازی زندگی اجتماعی را در همه ادوار تاریخی برای دینداران دارد. سایر معارف اسلامی با همه ارج و قربی که دارند به اندازه فقه، استعداد ساماندهی زندگی اجتماعی مسلمانان را ندارند.

اهمیت فقه در نگاهداری فضای زندگی برای مسلمانان منطقی نبود که در طول تاریخ از چشم تیزبین حکمای اسلامی پنهان مانده باشد. حکیم گراندقدر صدرالمألهین شیرازی در کتاب شریف *مفاتیح الغیب* در خصوص اهمیت فقه در حوزه سیاست مسلمانان می‌نویسد:

آن کس که از طرف رسول اکرم - صلی الله علیه و آله - نیابت داشته، باید بتواند ضبط سیاستی که وظیفه‌اش نگاهداری فضای زندگی برای مسلمانان است، بنماید. قرآن در این باره مشتمل بر آیات بسیاری است که بر تو پنهان و پوشیده نیست و آنچه که بدین بخش اشمال دارد، به نام احکام حلال و حرام و حدود احکام نامیده می‌شود. این علم را فقها عهده دارند و آن علمی است که همگی بدان نیازمندند، چون در

رابطه با صلاح دنیا است که به واسطه آن به صلاح آخرت می‌رسند.^۱

بنابراین همان‌طوری که ملاصدرا می‌نویسد فقه و فقیه با صلاح دنیای مسلمانان سر و کار دارد و علم فقه، علمی نیست که مسلمانی در حیات اجتماعی، خود را از آن بی‌نیاز ببیند. در حالی که ارجاع به فلسفه، عرفان و کلام در بنیادهای تفکر اسلامی به مانند ارجاع به فقه نیست. به قول ملاصدرا:

به همین جهت صاحب این علم بیشتر مشهور و مورد احترام همگان و بر دیگر واعظان و روایت‌کنندگان و متکلمین مقدم است. لذا در این علم، کتاب‌های بیشتری نوشته شده است. به ویژه در خلاقیات، با اینکه خلاف در آن بسیار نزدیک و خطا و لغزش در آن دور از دسترس نیست. هر مجتهدی اگر درست اجتهاد کند و تشخیص بجا دهد دو اجر و بهره می‌برد و اگر خطا کند، یک بهره نصیب او خواهد شد.^۲

مرحوم ملاصدرا مفهوم تداوم نبوت را از جهت ماهیت رسالت جز از طریق علم فقه نمی‌بیند و معتقد است که:

پایان بخش پیغمبران(ص) فرمود: بعد از من پیامبری نیست ولی بعد از آن حکم خداوند و حکم ائمه علیهم السلام که از خطا و اشتباه برکنارند و حکم مجتهدین به آنچه که نتیجه اجتهادشان است، باقی می‌ماند. پس نبوت و رسالت از جهت ماهیتشان هیچ‌گاه بریده و منقطع نگردیده است.^۳

برتری، کرامت و شرافت علم فقه نسبت به علوم دیگر در اندیشه‌های مرحوم ملاصدرا از سه جهت است:

۱. از جهت آنکه علم شرعی مستفاد از نبوت است.
۲. از جهت آنکه هیچ‌کس از سالکان راه آخرت از آن بی‌نیاز نیست.

۱. ملاصدرا (صدر المتألهین شیرازی)، مفاتیح‌الغیب، ترجمه محمد خواجوی، تهران، مولى، ۱۳۶۳، ص ۲۱۲.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۹۰، ۱۹۱.

۳. از جهت آنکه علم فقه مجاور و همسایه علم راه آخرت است. چه آن را نظر در اعمال

و کارهای اعضا است و مصدر اعمال و منشأ آن صفات دل است.^۱

آنجا که امام خمینی (ره) می‌فرماید:

فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.^۲

معنایش همان چیزی است که مرحوم ملاصدرا می‌گوید که هیچ مسلمانی برای نگهداری فضای زندگی خود از فقه بی‌نیاز نیست.

اینکه عده‌ای اشکال می‌کنند که چرا ولایت فقیه در حوزه سیاست در اندیشه حکمای دیگر مطرح نشده ناشی از ناآگاهی از تاریخ اسلام است. به فرض هم اگر پذیرفتیم که این نظریه برای اولین بار توسط امام مطرح شد باز هم محل اشکال و تردید نیست. چون نگاه به مقتضیات زمان در فهم احکام الهی یکی از خصلت‌های بارز فقه شیعه و فلسفه زنده بودن اجتهاد است. عجیب است که از یک طرف اشکال اساسی به دین را ناتوانی آن در تفسیر مفاهیم جدید و تعلق آن به حوزه قدیم

امام خمینی در پاسخ به چنین وسوسه‌هایی که معتقدند آنچه امروز اسلام فقه‌ای القا می‌کند، این است که گویی گوهر دین در تقلید و در تفقه خلاصه می‌شود، با طرح این مسأله که فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است، عملاً ماهیت سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی این برداشت‌ها را از فقه اسلامی برملا می‌سازد.

تلقی می‌کنند و از طرف دیگر اگر فقهی پیدا شود و با تکیه بر عناصر بالنده معرفت دینی نگاه جدیدی به دین و احکام دین داشته باشد اشکال می‌گیرند که چرا از فقه سنتی عدول شده و چرا فقهای قبلی پیرامون این مباحث نظر ندادند.

۱. ملاصدرا، شرح اصول کافی، ترجمه محمد خواجوی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ج ۲،

ص ۱۶ - ۱۹.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

به عبارت دیگر، یکی از استدلال‌های ساده‌لوحانه یا شاید شیطنت‌آمیز پاره‌ای از جریان‌های مخالف ولایت فقیه این است که فقیه یا متفکر دینی ضرورت دارد بنیادهای نظری فقه خود را بر مبنای فهم و مقتضیات زمانی فقهای گذشته پایه‌ریزی کند و بر متفکرینی چون امام اشکال می‌کنند که چرا نظریه‌ای به نام ولایت فقیه مطرح کرده که قبلاً فقهای شیعه بحثی پیرامون آن در حوزه سیاست نکرده‌اند. در حالی که این اشکالات مبتنی بر منطق عقلی و برهان‌های منطقی نیست. از یک طرف فقهای ما را به جرم سنتی بودن و سنت‌گرایی، متعلق به جهان قدیم می‌دانند و از طرف دیگر وقتی فقهی چون امام با زبان جدیدی درباره دین و نسبت آن با سیاست سخن می‌گوید او را به سنت‌شکنی و عدول از راه و روش فقهای قدیم محکوم می‌کنند. امام این منطق را منطق تبلیغات ابلهانه و گاهی موزیانه و شیطنت‌آمیز مخالفان حکومت دینی می‌داند و معتقد است که اجرای قوانین بر معیار قسط و عدل، جلوگیری از ستمگران و حکومت جائزانه، بسط عدالت فردی و اجتماعی، منع از فساد و فحشا، انواع کج‌روی‌ها و آزادی بر معیار عقل، عدل، استقلال و خودکفایی، جلوگیری از استعمار و استثمار و استعباد، حدود و قصاص و تعزیرات بر میزان عدل برای جلوگیری از فساد و تباهی یک جامعه، سیاست و راه بردن جامعه بر موازین عقل و عدل و انصاف و صدها از این قبیل، چیزهایی نیست که با مرور زمان در طول تاریخ بشر و زندگی اجتماعی کهنه شود^۱ و ما آنها را متعلق به جهان قدیم بدانیم. برای امام خمینی تحول‌پذیری فقه با کمترین تفسیر می‌تواند به فلسفه عملی حکومت تبدیل شود و حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت گردد.^۲ بنابراین در زبان فکری جدیدی که امام وارد دنیای معرفت‌شناختی و سیاست کرد، حکومت در اندیشه یک مسلمان نشان‌دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است.^۳

۱. امام خمینی، وصیتنامه سیاسی - الهی.

۲. صحیفه / امام، همان.

۳. همان.

فقه وقتی تئوری واقعی و کامل اداره زندگی انسان می‌شود که دستور حکومت قرار گیرد و نظام سیاسی مبتنی بر آن پایه‌ریزی شود.

برای امام مهم‌ترین دغدغه این بود که در القای زبان فکری جدید که هیچ‌ساختی با گفتمان‌های رسمی حوزه سیاست نداشت، اصول محکم فقه را در عمل و در قالب یک نظام سیاسی در جامعه پیاده کند و این نظام، استعداد آن را داشته باشد که به معضلات جهان جدید پاسخ گوید.

امام برای تأسیس چنین نظامی به عناصر ذاتی استعداد فقه شیعه در اداره امور جامعه متوسل می‌شود و این استعداد چیزی جز نظریه ولایت فقیه نبود. نظریه‌ای که این امکان را فراهم می‌ساخت تا:

۱. قدرت سیاسی ماهیت اعتقادی پیدا کند.
 ۲. برای همه احکام اسلامی صاحب و مسئول پیدا شود.
 ۳. از تشتت و پراکندگی فتوا در حوزه حکومت جلوگیری شود.
- بنابراین تحول‌پذیری فقه شیعی نقطه سیاست و شریعت و شالوده‌شکنی گفتمان رسمی تضاد دین و دولت می‌گردد و ماهیت ذاتی سیاست‌پذیری اسلام را نشان می‌دهد.
- برنارد لوئیس پیرامون ماهیت ذاتی سیاست‌پذیری اسلام می‌نویسد:

وقتی ما در جهان غرب، تربیت شده در سنت غربی، کلمات اسلام و اسلامی را به کار می‌بریم، به طور طبیعی دچار اشتباه می‌شویم و می‌پنداریم که دین برای مسلمانان همان معنای رایج در غرب و حتی قرون وسطی را دارد... در اسلام سنتی، میان دستگاه دینی و دولت تمایزی نبود. در جهان مسیحیت وجود دو قدرت به بنیانگذار آن برمی‌گردد. کسی که به پیروان خویش دستور داد تا کار قیصر را به قیصر و کار خدا را به خدا واگذارند. در سرتاسر تاریخ جهان مسیحیت همواره دو قدرت وجود داشته است. خدا و قیصر که در این جهان با امور مقدس و امور مربوط به دولت یا به تعبیر جدید کلیسا و دولت تجلی یافته‌اند... در اسلام قبل از غرب‌گرایی مسلمین، دو قدرت وجود

نداشت، بلکه تنها یک قدرت بود و در نتیجه مسأله جدایی نمی توانست طرح شود، تمایز بین دستگاه کلیسا و دولت که عمیقاً در جهان مسیحیت ریشه دارد، در اسلام وجود نداشت.^۱

امام خمینی در بنیاد تفکر دینی خود، شدیداً به شعار تضاد دین و دولت می تازد و معتقد است:

شعار سیاست از دین جداست از تبلیغات استعماری است که می خواهند ملت های مسلمان را از دخالت در سرنوشت خویش باز دارند.^۲

از نظر امام دانش زندگی محوری که می توان با تکیه بر آن، دنیای قدیم و دنیای جدید را پیوند زد و فضای زندگی مسلمانان را در چالش های زندگی مدرن حفظ کرد، فقه است. امام معتقد بود که با عینی و عملی کردن فقه و اجتهاد و ایجاد قدرت در برخورد با معضلات اجتماعی به راحتی می توان بستر جامعه را برای کارآمدی حکومت فقهی فراهم ساخت و این همان دگرگونی ای است که گفتمان های رسمی حوزه سیاست در غرب و مقلدان متعصب آن در ایران بر نمی تابند.

امام خمینی تحول پذیری فقه شیعه را یکی

از خصائص ذاتی متون فقهی در طول تاریخ می داند. این تحول پذیری از دو جنبه در اندیشه امام درخور بررسی است:

۱. برنارد لوئیس، *زبان سیاسی اسلام*، ترجمه غلامرضا بهروز لک، حوزه علمیه قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸.

ص ۲۶، ۲۷.

۲. صحیفه امام، ج ۵، ص ۱۸۸.

الف. از جنبه روش تحصیل و تحقیق فقه

ب. از جنبه گستره قواعد و قوانین فقهی

الف. تحول‌پذیری از جنبه روش تحصیل و تحقیق فقه

از جنبه روش تحصیل و تحقیق فقه، امام خمینی روش فقه سنتی و اجتهاد جواهری را به منزله متقن‌ترین اسلوب اجتهادی، تأیید و تأکید می‌کند و معتقد است که همه روش‌های فقه سنتی و مکتب‌های اجتهادی، چه مکتب احکام اولیه و چه مکتب احکام ثانویه، ضامن رشد و عظمت فقه اسلامی است.^۱

از فقه سنتی که بیانگر مکتب رسالت و امامت است و ضامن رشد و عظمت ملت‌ها است چه احکام اولیه و چه ثانویه که هر دو مکتب فقه اسلامی است ذره‌ای منحرف نشوند و به وسواس خناسان معاند با حق و مذهب گوش فرا ندهند و بدانند قدمی انحرافی، مقدمه سقوط مذهب و احکام اسلامی و حکومت عدل الهی است.^۲

وسوسه خناسان که عمدتاً به مقام تقلیدی و تبعیدی بودن احکام فقه و اختصاص این احکام به جوامع ساده و تحول‌نیافته تعلق می‌گیرد، در مقابل منطق امام خمینی در خصوص پویایی فقه کارآمد نیست. امام خمینی در پاسخ به چنین وسوسه‌هایی که معتقدند آنچه امروز اسلام فقاهتی القا می‌کند، این است که گویی گوهر دین در تقلید و در تفقه خلاصه می‌شود،^۳ با طرح این مسأله که فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است،^۴ عملاً ماهیت سطحی‌نگری و ساده‌اندیشی این برداشت‌ها را از فقه اسلامی برملا می‌سازد. امام همچنین در پاسخ به کسانی که معتقدند «در فقه مجال گفتگو میان مقلد و مجتهد نیست.

۱. همان، ج ۲۱، ص ۳۹۹.

۲. همان.

۳. عبدالکریم سروش، *فربه‌تر از ایدئولوژی*، تهران، صراط، ص ۶.

۴. *صحیفه امام*، ج ۲۱، ص ۲۹۰.

از یکی افتاء است و از دیگری تقلید و عمل^۱ با طرح پویایی فقه شیعه و تعیین‌کنندگی دو عنصر زمان و مکان در ماهیت اجتهاد و مسأله‌یابی مجتهد، خط بطلان بر پایه‌های سست این باورها می‌کشد:

اجتهاد به همان سبک [جواهری] صحیح است، ولی این بدان معنا نیست که فقه اسلام

پویا نیست. زمان و مکان دو عنصر تعیین‌کننده در اجتهادند.^۲

بنابراین، ملاحظه می‌شود که از جنبه تحول‌پذیری روش تحصیل و تحقیق فقه، امام متفکری کاملاً سنتی بوده و به میراث تاریخی آموزه‌های فقه شیعه تعلق داشت و معتقد بود که روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها که صدها سال ریشه در اندیشه و روش علمای شیعه دارد نه تنها روش عقیمی نیست، بلکه همه باروری‌های فقه شیعه متأثر از این روش است، چون این روش با حفظ ذی‌طلبگی در محصلان علوم دینی عملاً بستر لازم را برای فهم دقیق و عمیق و درک درست از مسائل مردم برای فقیه فراهم می‌سازد.

امام هیچ لزومی نمی‌بیند که حوزه‌های علمیه به بهانه عنصر زمان و مکان در این شیوه تحصیل و تحقیق، تغییری ایجاد کنند.

ب. تحول‌پذیری از جنبه گستره قواعد و قوانین فقهی

از جنبه گستره قواعد و قوانین فقهی نیز بررسی و درک برداشت‌های فقهی امام در تحول‌پذیری فقه راهگشا است. در اینجا امام دایره وسیعی از موضوعات زمان و مکان را به بررسی‌ها و اجتهاد فقهی متصل می‌سازد. این فضا سازی ابتدا با تفکیک عقلی مقولاتی آغاز می‌شود که فقیه از جنبه فتوا با آنها سر و کار دارد. درک و شناخت مرز تفکیک این مقولات ما را در شناخت مفهوم، ماهیت و گستره فقه، مقولات فقیه و مفتوح بودن باب اجتهاد و چون و

۱. عبدالکریم سروش، همان، ص ۶.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۲۸۹.

چراپذیری فقه یاری می‌دهد و ماهیت داوریه‌های کم‌مایه کسانی را که معتقدند «مقتضیات اسلام اخلاقی و انسان‌شناختی و عرفانی و فلسفی اسلام چون و چرابردار است، اما اسلام فقهی - دست کم در نظریه رایج اجتهاد و تقلید - اسلام چون و چرابردار نیست، در آن دسته اول مجال تقلید نیست و در دسته دوم جز مجال تقلید نیست...، اما اسلام فقهی چون و چرابردار نیست، یعنی مقام تقلید است و جای ورود کنکاش عقلانی نیست»^۱ بر ملا می‌سازد. امام خمینی گویی فضای اعوجاجات آینده حکومت جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه را می‌دید. لذا می‌نویسد:

کتاب‌های فقه‌های بزرگوار اسلام پر است از اختلاف نظرها و سلیقه‌ها و برداشتها در زمینه‌های مختلف نظامی، فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و عبادی.^۲

به راستی این اختلاف نظرها و سلیقه‌های گوناگون و برداشتهای متناقض نشان از چون و چرابردار بودن فقه نیست؟ به نظر می‌رسد امام خمینی در حقیقت با دلیل بیّن ماهیت عوامانه باورهایی را بر ملا می‌سازد که حتی باب اول و مسأله اول از رساله‌های فقهی را مطالعه نکرده‌اند، زیرا اگر نگاهی ابتدایی به آنها وجود داشت، به خوبی درک می‌کردند که در مسأله اول، ابتدا برای هر مکلفی ضرورت وجوب اجتهاد در دین، تکلیف هست نه تقلید. در صورت عدم توانایی مکلف در اجتهاد، تقلید واجب می‌شود. این مسأله نه تنها از بدیهیات فقه است بلکه از بدیهیات عقلی نیز می‌باشد.

انسان مکلف وقتی در مقابل انجام تکلیف قرار گرفت، حق بدیهی و طبیعی اوست که برای حل معضلات خود یا متخصص و مجتهد باشد، یا یقین به صحت عمل به احتیاط پیدا کند یا از نظر متخصصان بهره‌گیری کند. آیا کسانی که به مقام تقلید در فقه می‌تازند از درک این موضوع بدیهی ابتدایی عاجزند؟ در کجای رسائل فقهیه بحث تقلید مکلف متخصص و مجتهد مطرح است؟ ثانیاً در کجای اسلام و نظریات علمای دین گفته شده که کسب ملکه اجتهاد در معارف

۱. عبدالکریم سروش، همان، ص ۶.

۲. صحیفه امام، ج ۲۱، ص ۱۷۶.

دینی مختص به انسان‌های خاص با هیبت و لباس خاص است؟ چرا باید در سیطره فهم عوامانه از دین، تقلید و اجتهاد گرفتار آییم؟

اما در چون و چرا بردار نبودن قواعد فقهی نیز باز هم متأسفانه فهم عوامانه‌ای به مدد گرفته می‌شود، زیرا ضرورت اجتهاد و توسعه اختلاف نظرهای فقهی در برداشته‌های علمای دین و از همه مهم‌تر آزادی عمل مکلف غیر متخصص در شناخت و انتخاب مجتهد و متخصص اعلم، دلیل بارزی در مجاری مختلف چون و چرایی در فقه و اجتهاد است. عقلی و علمی بودن این نظریه آن‌قدر بدیهی است که نیاز به استنتاج ندارد.

در روش‌های علوم تجربی و سایر علوم، مگر غیر از این عمل می‌شود؟ آیا هیچ عاقلی به کسی که در علوم تخصص ندارد، مجال چون و چرا می‌دهد؟ آیا مجامع علمی به بازاری اجازه می‌دهند که پیرامون سازه‌های مهندسی نظر بدهد و اگر نظری از روی کنجکاوی یا جهالت داد به نظر او اعتنایی می‌کنند؟ آیا اگر مریضی نزد پزشکی رفت به بهانه پرهیز از مقام تقلید می‌تواند در شناخت

امام خمینی با انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه زبان فکری و سیاسی دین را در چالش‌های دنیای مدرن بازآفرینی کرد و ارکان تفکر اسلامی را به زندگی اجتماعی، حوزه عمومی و نظم سیاسی جامعه وارد نمود.

مرض و نسخه پزشک چون و چرا نماید؟ اگر غیر از این است، بهره‌گیری از دستاوردهای علمی و اظهار نظرهای تخصصی از ناحیه دانشمندان و از همه عقلی‌تر، تقسیم‌بندی علوم و تخصص‌گرایی چه معنایی دارد؟ وقتی همه حق دارند به بهانه پرهیز از مقام تقلید، در مقام چون و چرا قرار گیرند، تخصص یا به ادعاهای همین‌ها، مدیریت علمی و تخصصی که با چوب آن تا کنون رقبای زیادی را از صحنه خارج ساخته‌اند، چه معنایی دارد؟

بنابراین، بر اساس کدام منطق و قواعد عقلی می‌توان ادعا کرد که:

حق این است که اگر مقلد و ثوق به صحت قول فقیه پیدا نکند و فی‌المثل به دلیل دیدن

تعارض شدید آرای فقها در مسأله‌ای مهم نتواند مطمئن شود که کدام به حق رسیده‌اند،

تقلید از فقیه بر او واجب نیست.^۱

به راستی این ادعا شاهکار عدم بضاعت ادله عقلی در درک بدیهیات نیست؟ وثوق مقلد به صحت یا عدم صحت قول فقیه تناقض آشکار مقام تقلید است، زیرا برای چنین کسی که توانایی وثوق دارد، تقلید جاهلانه است و این ادعا به منزله آن است که بگوییم اگر مریض به صحت تشخیص دکتر در کشف مرض وثوق پیدا نکرد، باید به همین درد بمیرد. از طرف دیگر، چگونه برای مقلدی که در مقام تقلید می‌باشد امکان وثوق که مبتنی بر علم است، وجود دارد؟ کسی که توانایی وثوق به صحت قول و قدرت انطباق و سنجش اقوال فقهای دیگر را دارد، در مقام تقلید نیست، بلکه در مقام اجتهاد است. اهل اندیشه می‌دانند که در مقام وثوق و مقام سنجش و انطباق دو فرض اصل است؛ اول: کسی که توانایی سنجش علمی اهل نظر را دارد باید مقام فهم او، مقام علمی بالایی باشد و فرض دوم این است که اگر مقام علمی او بالا نبود، حداقل مقام علمی هم‌تراز با کسی داشته باشد که نظر او را مورد مناقشه قرار می‌دهد.

امام خمینی با طرح پویایی فقه شیعه و تحول‌پذیری موضوعات فقهی و احکام این موضوعات، دایره این احکام را در زمینه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و عبادی گسترده می‌کند و برای تمامی احکام دین صاحب و مسئول تعیین می‌نماید و روشن می‌سازد که باب اجتهاد و عرضه نظریه‌های جدید در این مسائل هیچ‌گاه مسدود نیست. امام در بداهت این پویایی و تحول‌پذیری می‌نویسد:

در مسائلی که ادعای اجماع شده است قول و یا اقوال مخالف وجود دارد و حتی در مسائل اجماعی هم ممکن است قول خلاف پیدا شود... از آنجا که در گذشته این اختلافات در محیط درس و بحث و مدرسه محصور بود و فقط در کتاب‌های علمی، آن هم عربی، ضبط می‌گردید قهراً توده‌های مردم از آن بی‌خبر بودند و اگر هم باخبر می‌شدند تعقیب

این مسائل برایشان جاذبه‌ای نداشت.^۱

اما امروزه به دلیل توسعه وسایل ارتباطی و افزایش میزان سواد و فهم مردم و اهمیت یافتن فقه در حوزه اجتماعی و عمومی، این مباحث به سطح جامعه کشیده شده است. بنابراین، هیچ‌گاه نمی‌توان ادعا کرد که چون فقها با یکدیگر اختلاف نظر داشته‌اند - نعوذ بالله - خلاف حق و خلاف دین خدا عمل کردند.

امام نمونه‌هایی از این اختلاف نظر فقهی را در مسائل مذکور در موضوعات زیر مطرح می‌سازد:

مسئله مالکیت و محدوده آن - مسئله زمین و تقسیم‌بندی آن - انفال و ثروت‌های عمومی - مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری - مالیات - تجارت داخلی و خارجی - مزارعه و مضاربه و اجاره و رهن - حدود و دیات - قوانین مدنی - مسائل فرهنگی و برخورد با هنر به معنای اعم... ضبط محیط زیست و سالم‌سازی طبیعت و جلوگیری از قطع درخت‌ها، حتی در منازل و املاک اشخاص - مسائل اطعمه و اشربه - جلوگیری از موالید در صورت ضرورت یا تعیین فواصل در موالید - حل معضلات طبی مثل پیوند اعضای بدن انسان و غیر به انسان‌های دیگر - در مسئله معادن زیرزمینی و روزمینی و ملی - تغییر موضوعات حلال و حرام و توسیع و تضییق بعضی از احکام در ازمئه و امکانه مختلف - در مسائل حقوقی و حقوق بین‌المللی و تطبیق آن با احکام اسلام - نقش سازنده زن در جامعه اسلامی و نقش تخریبی آن در جوامع فاسد و غیر اسلامی - حدود آزادی فردی و اجتماعی - برخورد با کفر و شرک و التقاط و بلوک تابع کفر و شرک - چگونگی انجام فرایض در سفر هوایی و فضایی و حرکت برخلاف جهت حرکت زمین و مهم‌تر از همه اینها، ترسیم و تعیین حاکمیت و ولایت فقیه در حکومت و جامعه که همه اینها گوشه‌ای از هزاران مسئله مورد ابتلای مردم و حکومت است که فقهای بزرگ در مورد آنها بحث کرده‌اند و نظراتشان با یکدیگر مختلف است و اگر بعضی از مسائل در

زمان‌های گذشته مطرح نبوده است و یا موضوع نداشته است، فقهای امروز باید برای آن فکری بکنند.^۱

امام تمامی این مباحث را در دایره پویایی و تحول فقه بررسی می‌کند و معتقد است که بر اساس توسیع همین مباحث در محدوده فقه است که در حکومت اسلامی همیشه باید باب اجتهاد باز باشد و طبیعت انقلاب و نظام همواره اقتضا می‌کند که نظریات اجتهادی فقهی در زمینه‌های مختلف، ولو مخالف با یکدیگر باشد، آزادانه عرضه شود و کسی توان و حق جلوگیری از آن را نداشته باشد.^۲

بر اساس چنین فهمی از فقه است که امام فقه را تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور می‌داند. این تئوری چون واقعی و کامل است وقتی می‌تواند پایدار بماند که عنصر تجدد و پویایی در ذات آن وجود داشته باشد. در اندیشه امام، این عنصر پویایی که تجلی در مفتوح بودن باب اجتهاد و اختلاف آرای فقها، حتی در مسائل اجماعی دارد، عملاً بستر لازم را برای پویایی فقه آماده می‌کند. بنابراین، از نظر امام در ذات و ماهیت فقه چون و چرا وجود دارد و یکی از شاخصه‌های عصری بودن فقه کنکاش عقلایی آن، حتی در مسائل اجماعی است.

◆ شناخت درست حکومت و جامعه و عناصر ثابت و متغیر در پویایی فقه

امام خمینی عنصر پویای فقه را در اندیشه شیعه در گرو فهم دقیق سه اصل اساسی می‌داند:

۱. شناخت درست حکومت و جامعه
۲. برنامه‌ریزی بر اساس مصلحت مردم
۳. ضرورت وحدت رویه و عمل

۱. همان، ص ۱۷۷.

۲. همان.

مهم شناخت درست حکومت و جامعه است که بر اساس آن نظام اسلامی بتواند به نفع مسلمانان برنامه‌ریزی کند که وحدت رویه و عمل ضروری است.^۱

شناخت درست حکومت و جامعه به فقیه امکان می‌دهد که سرزنده و آگاه، اساسی‌ترین موضوعات مبتلا به جامعه دیندار را شناسایی کرده و بر اساس شناخت درست این موضوعات و نسبت قدرت سیاسی با جامعه و مصلحت مردم وحدت شیوه و عمل را بین حکم دینی و حکم حکومتی ایجاد کند. امام این شناخت دقیق، استصلاح‌پذیری و وحدت روش را منوط به مفتوح بودن باب اجتهاد می‌داند.

از جنبه تحول‌پذیری روش تحصیل و تحقیق فقه، امام متفکری کاملاً سنتی بوده و به میراث تاریخی آموزه‌های فقه شیعه تعلق داشت و معتقد بود که روش تحصیل و تحقیق حوزه‌ها که صدها سال ریشه در اندیشه و روش علمای شیعه دارد نه تنها روش عقیمی نیست، بلکه همه باروری‌های فقه شیعه متأثر از این روش است.

در اندیشه امام، اختلاف نظر‌ها و موضع‌گیری‌ها تا زمانی که در حریم مسائل مذکور باشد نه تنها هیچ خطری متوجه انقلاب دینی و حکومت جمهوری اسلامی نیست بلکه بقا و پویایی حکومت شریعت به اختلاف نظر‌های اجتهادی در این امور وابسته است. در اندیشه امام تمام مسائلی که از آنها نام برده شد، در دایره اختلاف اجتهادی قرار دارند.

امام خمینی تمامی آن مسائلی را که در دایره اختلاف نظر‌های فقهی قرار می‌گیرد -

مثلاً بسیاری از آن نمونه‌هایی که از دید امام نام برده شد - جزء مباحث زیربنایی و اصولی نمی‌داند که موجب سستی نظام و حکومت شریعت می‌شود. به عبارت دیگر علی‌رغم دایره توسیع این موضوعات در فقه، که آن را تسری در همه ارکان حکومت و همه موضوعات مبتلا

۱. همان.

به جامعه در ظرف زمان و مکان می‌دهد، امام از اصول دیگری نام می‌برد که دیگر در این اصول صحبت از چون و چرا وجود ندارد.

به عبارت دیگر، امام جامعه، حکومت فقه، اجتهاد، زمان و مکان را در مقابل دو دسته از موضوعات قرار می‌دهد:^۱

دسته اول موضوعاتی است که محل چون و چراهای فقهی است و باب اجتهاد در این موضوعات همیشه مفتوح بوده و هنر شناخت این موضوعات به هنر شناخت حکومت و جامعه، مصلحت مردم و وحدت روش و عمل وابسته است. اختلاف و اجتهاد و تضارب افکار در این موضوعات هیچ رخنه‌ای در ارکان حکومت دینی ایجاد نمی‌کند. این موضوعات در مکتب فقهی امام خمینی عبارت است از:

۱. مباحث اقتصادی: مثل مسأله مالکیت و محدوده آن، مسأله زمین و تقسیم آن، انفال و ثروت‌های عمومی، مسائل پیچیده پول و ارز و بانکداری، مالیات، تجارت داخلی و خارجی، مزارعه و مضاربه و رهن و اجاره، مسأله معادن و منابع زیرزمینی، هوایی و دریایی.

۲. مباحث قضایی و حقوقی: حدود و دیات، قوانین مدنی، مسائل حقوقی و حقوق بین‌المللی و غیره.

۳. مباحث فرهنگی: هنر به معنای اعم، موسیقی، سینما، نقاشی، مجسمه‌سازی، خطاطی، عکاسی و غیره.

۴. مباحث اجتماعی: حفظ محیط زیست، کنترل جمعیت، مسأله پیوند اعضا در پزشکی، نقش زن در اجتماع و غیره.

۵. مباحث سیاسی: حدود آزادی فردی و اجتماعی، مبارزه با کفر و شرک و التقاط، توسعه و تعیین حاکمیت در حکومت و جامعه و غیره.

در اندیشه امام تمامی این مباحث محل اجتهاد فقهی و اختلاف نظر است و این اختلاف نظر،

اختلاف نظر اصولی نیست، بلکه به فهم مجتهد از شناخت درست حکومت، جامعه، مصلحت و وحدت روش بستگی دارد و همان‌طور که گفته شد بقای حکومت به فهم دقیق این مسائل و انطباق آن وابسته است.

دسته دوم موضوعاتی است که در مکتب فقهی امام خمینی محل چون و چراهای فقهی نیست، لذا اختلاف در آن، اختلاف اصولی و زیربنایی است. این موضوعات عبارت است از:

۱. وفاداری به قوانین اسلام، قرآن و انقلاب و اقتدار آنها
 ۲. دلسوزی برای مردم و در نظر داشتن مصلحت آنان
 ۳. استقلال همه‌جانبه نظام و کشور اسلامی
 ۴. مقابله با فساد اجتماعی اعم از دزدی، رشوه و...
 ۵. اعتقاد به رشد اقتصادی، علمی و فرهنگی و سیاسی مردم
 ۶. پایبندی به ارکان نظام اسلامی چون خشم و کینه علیه استکبار و وفاداری به اصول سیاست نه شرقی و نه غربی
 ۷. مبارزه با حب نفس
- کدام مسلمان مؤمن، مبارز و انقلابی است که در اصول مذکور اختلاف داشته باشد؟ آیا می‌توان در میان پیروان حکومت دینی دیندارانی را یافت که به اجرای قوانین اسلام و قرآن، در نظر گرفتن مصلحت مردم، استقلال جامعه اسلامی، اعتقاد به رشد اقتصادی، علمی و فرهنگی و سیاسی مردم، مبارزه با هواهای نفسانی و از همه مهم‌تر مقابله با فسادهای اجتماعی معتقد نباشد؟!

در اندیشه امام تا زمانی که اختلاف‌ها و موضع‌گیری‌ها در حریم این مسائل نباشد تهدیدی متوجه انقلاب نیست و اختلاف‌ها نیز اختلاف‌های زیربنایی و اصولی نیست که موجب سستی نظام شود.^۱

۱. همان.

امام خمینی با انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر ولایت فقیه زبان فکری و سیاسی دین را در چالش‌های دنیای مدرن بازآفرینی کرد و ارکان تفکر اسلامی را به زندگی اجتماعی، حوزه عمومی و نظم سیاسی جامعه وارد نمود و با طرح نظام جمهوری اسلامی نماد کاملاً با شکوهی از رابطه تولیدی معرف دنیای قدیم با مفاهیم جدید به نمایش گذاشت. امام خمینی با ترسیم نظام سیاسی در پرتو قواعد و قوانین الهی چهره توانمندی از عقلانیت، معنویت، عدالت و مردم‌سالاری در فقه شیعه و فرهنگ اسلامی نشان داد و عملاً خط بطلان بر اندیشه‌ها و باورهای کشید که می‌گویند:

سامان‌بخشی و مشکل‌زدایی و فراغت‌آفرینی فقه مخصوص جوامعی ساده و تحول و

تشعب‌نایافته بود که روابطی ساده و حاجاتی اندک آدمیان را به یکدیگر پیوند می‌داد.^۱

حکومت به عنوان فلسفه عملی تمامی فقه در اندیشه امام خمینی تجلی کرد و در این تجلی اثبات شد، همان‌طور که نظریه انقلاب اسلامی، فقر تثوریک گفتمان‌های رسمی نظریه‌های انقلاب را که عموماً در انحصار گرایش‌های چپ تفکر مدرنیته قرار دارد، عملاً نشان داد و به جهانیان

فهماند که می‌توان بدون بهره‌گیری از الگوهای غربی، انقلاب اجتماعی برپا کرد. نظریه حکومت جمهوری اسلامی نیز در میان الگوهای نظام سیاسی، زبان فکری و اجتماعی جدیدی است که تبیین و تفسیر آن با استفاده از قالب‌های فکری غرب ممکن نیست. اکنون با پیروزی انقلاب اسلامی و حاکمیت جمهوری اسلامی در ایران، جهان می‌داند که جمهوریت، عقلانیت، عدالت، حقوق بشر و مردم‌سالاری

اگر مدافعان خردگرای سکولاریسم با لطایف‌الحیل در پی آن‌اند که چهره خشنی از حکومت اسلامی ترسیم کنند و آن را با تروریسم قرین نمایند به این اعتبار است که دیگر زبان فکری مدرنیته منطقی برای پاسخگویی به انتقادات بنیادین بر ارکان سکولاریسم و نتایجی که سیطره سیمصد ساله این تفکر در جهان ایجاد کرد، ندارد.

در انحصار زبان‌های فکری غرب نیست.

تفکرات سکولاریسم غربی و هواداران خردگرای آنها در ایران نزدیک به دویست سال بر طبل جدایی دین از سیاست کوبیدند و به تقلید از مارکس و سایر ملحدین، دین را افیون توده‌ها معرفی کردند، بدون اینکه مجالی برای دفاع از دین باقی گذارند. اما انقلاب اسلامی با ساقط کردن یک نظام استبدادی و ایجاد دگرگونی عظیم اجتماعی و فکری در ایران اثبات کرد که دین نه تنها مایه هلاکت سیاست نیست بلکه می‌تواند در اعاده حقوق از دست رفته بشر، مردم‌سالاری، عدالت و عقلانیت، زبان فکری قابل اعتمادی باشد. اکنون با تحولات چشمگیری که در ایران عصر انقلاب اسلامی به وقوع پیوسته است جوامع از هم گسیخته در زیر فشار مدرنیته، بازگشت دین را به سیاست نه تنها عذاب‌آور نمی‌دانند بلکه روزه امید برای زنده شدن زبان عقلانیت، عدالت و معنویت جدید تلقی می‌کنند. تعهد به سکولاریسم برای ملت‌ها دیگر تعهد عقلانی نیست.

اگر مدافعان خردگرای سکولاریسم با لطایف‌الحیل در پی آن‌اند که چهره خشنی از حکومت اسلامی ترسیم کنند و آن را با تروریسم قرین نمایند به این اعتبار است که دیگر زبان فکری مدرنیته منطقی برای پاسخگویی به انتقادات بنیادین بر ارکان سکولاریسم و نتایجی که سیطره سیصد ساله این تفکر در جهان ایجاد کرد، ندارد. همان‌طوری که مارکس و مارکسیسم در اعلام این مسأله که دین افیون توده‌هاست، منطقی نداشتند، بازگشت دین به سیاست بی‌تردید گفتمان‌های رسمی سیاست را با چالش جدی روبه‌رو می‌کند. دیگر تعاریف رسمی مدرنیته از آزادی، حقوق بشر، عقلانیت و مردم‌سالاری تعاریف انحصاری نیست. جهان در سایه امنیت و آرامش حکومت اسلامی با وجوه متفاوتی از مفاهیم مذکور روبه‌رو خواهد شد.

فیلسوفان عمل‌گرای (پراگماتیسم) غربی که اکنون بر سیاست نیز سیطره دارند اگر چه اولویت اراده معطوف را به قدرت بر هر چیزی ترجیح می‌دهند اما از این حقیقت نیز نمی‌توانند شانه خالی نمایند که با بازگشت دین به سیاست دیگر امکان ندارد سیاست به ما بعد الطبیعه جدیدی برای انسان تبدیل شود. غرب پس از انقلاب فرانسه با خارج کردن اخلاق، دین و فلسفه

از سیاست، در پی این بود که اهل قدرت را قبله آمال رستگاری جوامع بشری نشان دهد. در طول دویست سال حاکمیت این اندیشه بر جهان، به بهانه عمران و آبادانی (استعمار)، ترویج تجدد و تمدن، رشد و ترقی ملت‌های فقیر، اعطای آزادی و دموکراسی و دفاع از حقوق بشر، لویاتان (اژدها) سیاست بر همه چیز سیطره پیدا کرد اما بشر اکنون دیگر تردیدی ندارد که اگر لویاتان سیاست را با بند و بست‌های اخلاقی، عقلی و دینی مهار نکند بیش از آن چیزی بر سرش می‌آید که در این دویست سال آمد.

فیلسوفان بعد از انقلاب فرانسه تصور می‌کردند با افزایش اقتدارات و اختیارات عقل در مقابل دین و اخلاق می‌توانند انسان را به رستگاری برسانند. فربه شدن فلسفه در دو سه قرن اخیر و استمداد اهل سیاست از فیلسوفان برای خارج کردن دین و اخلاق از حوزه مسائل اجتماعی بازتاب جبری چنین تصوراتی بود. اما دیری نگذشت که نفوذ

توهم فیلسوفان این بود که با خارج کردن دین و اخلاق، سیاست عقلی خواهد شد اما اکنون رفته رفته انسان نگران آن است که بیش از حد به عقل خود تکیه کرده است. جوامعی که حدود دو سه قرن است با عقل فلسفی اداره می‌شوند بیش از همه مستعد خشونت، کشتار، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، سلب آزادی‌های بشری و نابود کردن زندگی انسان هستند.

فلسفه بر سیاست نیز با اهداف صاحبان قدرت در تضاد آمد و اکنون کمر همت بسته‌اند که برای همیشه دست فقیهان، متکلمان و فیلسوفان را از سیاست بریده و دیگر هیچ تلاشی برای دینی، اخلاقی یا عقلی کردن سیاست صورت نپذیرد. توهم فیلسوفان این بود که با خارج کردن دین و اخلاق، سیاست عقلی خواهد شد اما اکنون رفته رفته انسان نگران آن است که بیش از حد به عقل خود تکیه کرده است. جوامعی که حدود دو سه قرن است با عقل فلسفی اداره می‌شوند بیش از همه مستعد خشونت، کشتار، تولید سلاح‌های کشتار جمعی، سلب آزادی‌های بشری و نابود کردن زندگی انسان هستند.

از کانت به بعد اهمیت فلسفه در سیاست این بود که نگذارد عقل از محدوده حس، تجربه و

استقرا فراتر رود، اما از همان لحظه مشخص بود که با چنین رویه‌ای، فلسفه سیاست دچار تناقضی آشکار خواهد شد. تناقضی که در این دویست سال زندگی انسان‌ها را به جایی رسانده است که اکنون بحران معنویت، عدالت، عقلانیت، آزادی و صلح و امنیت، مهم‌ترین دغدغه تلقی می‌شود. این دگرگونی‌ها نشان می‌دهد که عمر آخرین اتوپیای ساخته دست بشر به نام لیبرال - دموکراسی به پایان رسیده و انسان‌ها باید به دنبال زبان فکری جدیدی برای ادامه نسل خود باشند.



تأملاتی نظری و تاریخی در علل و انگیزه‌های پیدایش جریان آقای منتظری (۹)

تأویل‌های باطل در عمل و دعوی بی‌گناهی در گفتار

دکتر سید حمید روحانی^۱

آب و روغن هیچ نفروزد فروغ

دل نیارامد ز گفتار دروغ

راستی‌ها دانه دام دل است

در حدیث راست آرام دل است

وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ

خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ^۲

۱. مورخ انقلاب اسلامی.

۲. حج: ۱۱.

بعضی از مردم خدا را به گونه‌ای عبادت می‌کنند که اگر خیری به او رسید به آن خاطر جمع می‌شود و اگر به او مصیبتی برسد از خدا روی بگرداند. چنین کسی در دنیا و آخرت زیانکار است و این (نفاق و دورویی) زیانش بر همه کس آشکار است.

این‌گونه اشخاص به تعبیر قرآن در وسط و حقیقت بندگی نیستند بلکه خودشان را در جایی قرار می‌دهند که با خیری مطمئن و با امتحانی روگردان می‌شوند. در تاریخ کلام و تفسیر اسلامی این افراد را «متحرّف» می‌گویند و متحرّف کسی است که به یک جانب میل می‌کند. مثلاً در میدان جنگ عده‌ای هستند که موضعی را انتخاب می‌کنند که به محض ظاهر شدن شکست یا فشار دشمن، بتوانند خودشان را از مهلکه بیرون ببرند. در سوره نساء آیه ۶۴ و سوره بقره آیه ۷۵ خداوند یکی از خصلت‌های زشت قوم یهود را تحریف کلام الهی از معنای اصلی‌اش قلمداد می‌کند. بنابراین علمای علم لغت و تفسیر در معنای تحریف گفته‌اند که تحریف کلام آن است که آن را در گوشه‌ای از احتمال قرار بدهی که بتوان به دو وجه حمل کرد؛ یعنی کلام را به گونه‌ای بیان کنی که دو احتمال متفاوت در آن امکان‌پذیر باشد.^۱

این افراد در تفسیر کلام و در بیان رخدادها عبارات را حفظ می‌کنند ولی این عبارات را به گونه‌ای بیان می‌کنند یا در جایی مطرح می‌کنند که معنی دیگری غیر از معانی اصلی خود داشته باشد.

ارزیابی کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری از این جهت نیز درخور تأمل است. در فصل‌های گذشته گوشه‌هایی از تناقض‌گویی‌ها و تحریف‌های موجود در کتاب خاطرات، تا حدودی بازگو شد در این فرگرد نیز بخش‌های دیگری از شیوه‌های تحریف به کار رفته در این خاطرات دنبال می‌شود و نادرستی‌های آن با بهره‌گیری از موضع‌گیری آقای منتظری در دورانی که در رأس قدرت بود و اختیارات نامحدودی داشت، آورده می‌شود.

۱. ر.ک: سید علی اکبر قریشی، قاموس قرآن، دارالکتب الاسلامیه، ارومیه، ۱۳۵۲، ج ۱ - ۲، ص ۱۲۰، ۱۲۱. همچنین: رسول جعفریان، افسانه تحریف قرآن، ترجمه محمود شریفی، تهران، معاونت فرهنگی سازمان تبلیغات اسلامی،

امید است آنهایی که چشم حقیقت‌بین دارند، به آنچه زیر عنوان خاطرات از زبان آقای منتظری گفته شده است با دیده بصیرت بنگرند و به دور از حب و بغض‌های حزبی، فامیلی، جناحی، مریدی و مرادی و امثال این آفات درباره آن قضاوت کنند و بدانند که «یک عنایت به ز صدگون اجتهاد».

در کتاب خاطرات منسوب به آقای منتظری آورده‌اند:

... یک وقت من در منزل آقای حاج شیخ محمد یزدی - که وقتی امام به قم آمدند در منزل ایشان بودند - به امام عرض کردم: آقا حالا که ما انقلاب کرده‌ایم قاعده‌اش این است که هیأت‌های حسن نیت به کشورهای همجوار بفرستیم و مواضع خودمان را برای آنها تشریح کنیم که آنها احساس وحشت نکنند و با ما هماهنگی کنند. ایشان فرمودند ما کاری با آنها نداریم. من گفتم آقا ما که نمی‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم. ایشان در آن زمان فرمودند: ما می‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم، ما کاری با آنها نداریم. ضمناً شعارهای تند نیز علیه آنان دادیم و دم از صدور انقلاب زدیم و آنان را علیه خود تحریک کردیم و بسا همین شعارها زمینه‌ای برای تحریک عراق و وقوع جنگ هشت ساله شد...^۱

در این فراز از خاطرات، موضع کلام به گونه‌ای قرار داده شده است که گویی آقای منتظری اهل شعار تند و تحریک کننده نبوده! و هیچ‌گاه شعارهایی علیه این و آن نداده است و تلاش کرده که روابط حسنه‌ای میان ایران و دیگر کشورها به وجود آورد! لیکن امام نپذیرفته است! و بنا بر نظر و برداشت او اگر امام شعارهای تند و تحریک کننده علیه سران کشورها نمی‌دادند و پیشنهاد او را برای فرستادن هیأت‌های حسن نیت به کشورهای مختلف می‌پذیرفتند جنگی میان ایران و عراق در نمی‌گرفت! در واقع تنظیم‌کنندگان خاطرات پرسش‌ها و کلام را به گونه‌ای تنظیم کرده‌اند که خواننده چنین برداشت خواهد کرد که امام مسبب جنگ هشت ساله بوده است. زیرا ایشان دم از صدور انقلاب زده و شعارهای تند سر داده و تمایل داشته است که

دور ایران دیوار کشیده شود!!

به دنبال این ادعای به اصطلاح مترقیانه و موضع دموکرات‌آبانه، تنظیم‌کنندگان کم‌حافظه کتاب خاطرات، از زبان آقای منتظری چنین می‌آورند:

... خیلی از خبرنگارها برای مصاحبه می‌آمدند و نوعاً از ما سؤال می‌کردند که اهداف شما از انقلاب چیست؟ برنامه شما کدام است؟ من بعضی چیزها را که به نظرم می‌رسید و آرمان‌های ما محسوب می‌شد می‌گفتم. من بر این معنا تأکید داشتم که ما نمی‌خواهیم چیزی را بر دیگران تحمیل کنیم. پیروان مذاهب دیگر در حکومت اسلامی محترم هستند. ما می‌خواهیم جلوی ظلم و زور را بگیریم. ما با طاغوت‌هایی که می‌خواهند با زور بر مردم مسلط باشند مبارزه می‌کنیم. ما از مستضعفین جهان حمایت می‌کنیم و در کنار آنها هستیم و لذا افرادی از نهضت‌های آزادی‌بخش که در داخل کشورهایشان مشکل داشتند، در همان وقت رو به ایران می‌آوردند و گاهی کمک‌هایی به آنها می‌کردیم. اما خب کمک‌های ما محدود بود. دولت در این زمینه باید به آنها کمک می‌کرد که آنها هم چندان اعتقادی به این‌گونه کارها نداشتند، لذا هم من و هم مرحوم محمد، روی جریان نهضت‌ها حساس بودیم و من به اندازه امکاناتم به آنها کمک می‌کردم و در بانک ملی یک حساب به عنوان نهضت‌های آزادی‌بخش باز کردم که مورد استقبال مردم قرار گرفت...^۱

آقای منتظری و تنظیم‌کنندگان خاطرات او به مردم توضیح نمی‌دهند که پیشنهاد فرستادن «هیأت‌های حسن نیت به کشورهای همجوار» با دم زدن از مبارزه «با طاغوت‌هایی که می‌خواهند با زور بر مردم مسلط باشند» و حمایت از «نهضت‌های آزادی‌بخش» چگونه همخوانی دارد؟!

از طرفی ادعا می‌کند: «به امام عرض کردم هیأت‌های حسن نیت به کشورهای همجوار بفرستیم و مواضع خودمان را برای آنها تشریح کنیم که آنها احساس وحشت نکنند و با ما هماهنگی کنند!» و چند سطر بعد می‌گوید که در پاسخ خبرنگارانی که از موضع و آرمان‌های ما

۱. همان، ص ۴۹. تکیه روی فرازها از این نگارنده است.

(۹) پرسش می‌کردند، اعلام کردم: «... ما با طاغوت‌هایی که می‌خواهند با زور بر مردم مسلط باشند مبارزه می‌کنیم. ما از مستضعفین جهان حمایت می‌کنیم... من و هم مرحوم محمد روی جریان نهضت‌ها حساس بودیم و من به اندازه امکاناتم به آنها کمک می‌کردم...»!

آیا آقای منتظری بر آن بودند از یک‌سو با فرستادن هیأت‌های حسن نیت به کشورهای دیگر مثتی دروغ تحویل آنان دهند و با آنها به اصطلاح پیمان عدم مداخله در امور یکدیگر امضا کنند و از سوی دیگر با حمایت مالی و نظامی از «نهضت‌های آزادی‌بخش» به پیمان‌شکنی دست بزنند و سیاست‌بازی را به نمایش بگذارند؟!

آیا آقای منتظری از امام می‌خواستند که خدای نخواست به دورویی، دروغ‌گویی، سیاست‌بازی و پشت هم‌اندازی روی آورد و مرجعیت شیعه را در جهان مورد وهن قرار دهد و به حاکمان کشورهای مختلف نشان دهد که

سیاست در اسلام با سیاست در فرهنگ غرب و شرق تفاوتی ندارد و به گفته پاکروان، رئیس ساواک شاه: سیاست یعنی دروغ، سیاست یعنی کلک، سیاست یعنی حقه‌بازی و پدرسوختگی؟!!

همه می‌دانند که امام مرد صداقت و صفا، راستی و درستی بود، با همه یکرنگ بود نه تنها به ملت خود بلکه حتی به دشمن خود هیچ‌گاه دروغ نمی‌گفت.

آنگاه که امام به هر علتی، ناگزیر شد «جام زهر» را سر بکشد و آتش‌بس را بپذیرد، ملت ایران یکپارچه به سوی جبهه‌ها شتافتند و مراکز جنگی از نیروهای انسانی آکنده شد،

باید دانست ادعای اینکه شعار صدور انقلاب موجب هجوم صدام به ایران و «وقوع جنگ هشت ساله» شده است، ادعایی بی‌پایه و ریشه، ساده‌اندیشانه یا مغرضانه است. ناظران سیاسی و صاحب‌نظران آگاه و اندیشمند به درستی می‌دانند که ایران انقلابی در آن روز چه از صدور انقلاب سخن می‌گفت و چه از آرمان‌های انقلابی توبه می‌کرد، هجوم رژیم بعث عراق به ایران اجتناب‌ناپذیر بود.

فرماندهان جنگ در این اوضاع به امام پیشنهاد دادند که از حضور مردم در جبهه‌ها استفاده کنند و با یک حمله برق‌آسا بخش‌هایی از خاک عراق را به تصرف خود درآورند تا در سر میز مذاکره با عراقی‌ها از موضع قدرت ظاهر شوند، امام پاسخ داد اکنون که آتش‌بس را پذیرفتیم شاید خلاف آن عمل کنیم.

یکی از ویژگی‌های بارز امام این بود که دروغگو و سیاست‌باز نبود، امام اسلام‌شناسی عارف و سیاستمداری پارسا و پرهیزکار بود و عرفان در سیاست، حکومت، ریاست، اقتصاد و در همه شئون زندگی او جریان داشت.

این ادعا که «امام فرمودند ما کاری با آنها نداریم، ما می‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم!» برخلاف هدف، خط مشی و روش و منش امام در طول زندگی سیاسی او می‌باشد و نمی‌تواند نشانی از حقیقت داشته باشد. امام از روزی که نهضت اسلامی خود را آغاز کرد منادی وحدت میان ملت‌ها و دولت‌های کشورهای اسلامی بود و تا واپسین لحظه‌های حیات خویش کوشید اختلافاتی را که میان این دولتمردان به وسیله استعمارگران پدید آمده است از میان ببرد. امام در سال ۱۳۴۲ رسماً و صریحاً اعلام کرد:

... من به سران ممالک اسلامی و دول عربی و غیر عربی اعلام می‌کنم: علمای اسلام و زعمای دین و ملت دیندار ایران و ارتش نجیب با دول اسلامی برادر است و در منافع و مضار همدوش آنهاست و از پیمان با اسرائیل، دشمن اسلام و دشمن ایران متنفر و منزجر است. اینجانب این مطلب را به صراحت گفتم، بگذار عمال اسرائیل به زندگی من خاتمه دهند...^۱

در پی پیروزی انقلاب اسلامی و درست در برهه‌ای که آقای منتظری ادعا دارد که «امام فرمودند ما با آنها (دولت‌های همجوار) کاری نداریم» چنین می‌گوید:

... من قریب بیست سال است که به کشورهای عربی توصیه می‌کنم که با هم مجتمع شوید و این ماده فساد را طرد کنید، اگر اسرائیل قدرت پیدا کند، اکتفا به بیت‌المقدس

نمی‌کند، لکن مع الأسف نصیحت در آنها اثر نمی‌کند...^۱

نیز امام اعلام می‌دارد:

... قریب بیست سال پیش از این تا حالا راجع به این مسائل [مسأله فلسطین] بحث و گفتگو کردیم و دولت‌های عربی را و سایر مسلمین را در این راه نصیحت کردیم که راجع به این مسائل با هم تشریک مساعی کنند. اگر دول عربی - که جمعیت‌های زیاد و گروه‌های زیادی دارند - اینها با هم اتفاق داشتند این مصیبت‌ها برای فلسطین و برای قدس پیش نمی‌آمد لکن مع الأسف دولت‌های عربی به نصایح ما گوش نکردند و به اختلافاتی که بین خودشان که دست‌های اجانب ایجاد کرده توجه نکردند و این اختلاف

الان هم موجود است... و موجب تأسف شدید ماست...^۲

آیا چنین شخصیتی که نزدیک بیست سال در راه ایجاد وحدت میان دولت‌های عربی و اسلامی کوشیده و از اختلافات آنها رنج برده است، می‌تواند چنین بی‌تفاوتی از خود نشان دهد و بگوید: «ما با آنها کاری نداریم، ما می‌خواهیم دور خود دیواری بکشیم»؟! کسانی که امام را به درستی شناخته باشند و به راه و روش و سیاست و کیاست او آگاهی داشته باشند به درستی در می‌یابند که امام از روزی که نهضت را آغاز کرد تا روزی که دیده از جهان فروبست در اندیشه این بود که اختلاف کشورهای اسلامی را برطرف کند و اتحاد اسلامی را به معنای واقعی کلمه پدید آورد تا دولت‌ها و ملت‌های کشورهای اسلامی دست در دست یکدیگر بر جهانخواران بتازند و دست استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی را از سرزمین‌های اسلامی و سرنوشت ملت‌های مسلمان قطع کنند و به استقلال واقعی برسند. امام سیاست خود را در قبال سران کشورهای اسلامی چنین مشخص می‌سازد:

... روابط ما با دولت‌های اسلامی همیشه باید قوی باشد، دولت‌های اسلامی باید به منزله یک دولت باشند، کأنه یک جامعه هستند، یک پرچم دارند، یک کتاب دارند، یک

۱. همان، ج ۷، ص ۱۸۷ (تاریخ سخنرانی: ۱۶ / ۲ / ۱۳۵۸).

۲. همان، ص ۱۹۸ (تاریخ سخنرانی: ۱۷ / ۲ / ۱۳۵۸).

پیغمبر دارند، اینها همیشه باید با هم متحد باشند، با هم علاقه همه‌جانبه داشته باشند و اگر این آمال حاصل بشود که بین دولت‌های اسلامی از همه جهات وحدت پیدا بشود، امید است بر مشکلات خودشان غلبه کنند و یک قدرتی بزرگ‌تر از قدرتهای دیگر... باشند...^۱

امیدوارم که آقای منتظری، رسوایی مهدی هاشمی و باند او را در جاسازی مواد منفجره در ساک‌ها و جامه‌دان‌های حجاج ایرانی در مراسم حج که به وسیله مقامات عربستان کشف شد از یاد نبرده باشد و دریابد که این‌گونه کارهای کودکانه و در واقع مرموزانه و شیطنت‌آمیز بود که رژیم عربستان را به کشتار حجاج ایرانی واداشت.

موضوع تحریف‌گونه این کلام در خاطرات منسوب به آقای منتظری وقتی بیشتر آشکار می‌شود که خواننده بداند کسی که خود را از هرگونه حرکت تند و افراطی بر ضد دولت‌های دیگر بری می‌داند و موضع مظلوم‌نمایی و عقلانی در خاطرات خود می‌گیرد و امام را به اتخاذ مواضع خصمانه علیه همسایگان و تحریک دشمنان متهم می‌کند، کسی است که ده‌ها اطلاعیه و بیانیه و سخنرانی از موضع قدرت علیه نه تنها دولت‌های منطقه بلکه علیه دولت‌های جهانخوار و دشمنان سرسخت بشریت صادر

کرده است و سلطه شبکه منسوب به او، به رهبری مهدی هاشمی معدوم، بر نهضت‌های آزادی‌بخش در دهه اول انقلاب آن قدر واضح و بدیهی است که تردیدی در آن وجود ندارد. آنگاه آیا ادعای چنین کسانی در مورد امام محل تردید نیست؟!

اکنون برای آگاهی همه حقیقت‌جویانی که دل به وابستگی‌های باندی و جریانی ندارند، شمه‌ای از موضع‌گیری آقای منتظری را در سال‌های اول انقلاب در خصوص صدور انقلاب،

دولت‌های منطقه و نهضت‌های آزادی‌بخش خواهیم آورد تا مشخص شود تراژدی تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی را چه کسانی رقم زده‌اند و چرا چنین جریان‌هایی که اخیراً پروژه خاطرات را وسیله‌ای برای تحریف تاریخ انقلاب اسلامی و تخریب چهره شخصیت‌های بزرگی چون امام خمینی (ره) و دیگر مراجع عظام قرار داده‌اند، برای جلوگیری از نقد خاطرات آقای منتظری به هر وسیله‌ای متوسل شده و هرگونه نقد را توهین، افترا، دروغ‌پردازی و هتک حرمت به ایشان جلوه می‌دهند تا این خاطرات همچنان بدون پاسخ به عنوان سند تاریخی به نسل‌های بعدی منتقل شود.

خوانندگان باید بدانند موضع‌گیری‌هایی که در این بخش آورده می‌شود، موضع‌گیری‌هایی است که آقای منتظری قبل از آغاز جنگ تحمیلی اتخاذ کرده است. با مطالعه بخش کوچکی از این موضع‌گیری‌ها به راحتی می‌توان قضاوت کرد که چه کسانی با موضع‌گیری‌های نسنجیده جهان را علیه انقلاب اسلامی تحریک کردند و به گفته خودشان: «چه بسا همین شعارها زمینه‌ای برای تحریک عراق و وقوع جنگ هشت ساله شد».

البته لازم است با قاطعیت به همه کسانی که سعی می‌کنند با نفی گذشته انقلاب اسلامی مجاهدت‌های فرزندان این مرز و بوم را در دفاع از آرمان‌های انقلاب و حیثیت نظام جمهوری اسلامی، و تمامیت ارضی کشور ایران مورد تردید قرار دهند اعلام کنیم که نقد سخنان کسانی مثل آقای منتظری به منزله نفی موضع‌گیری‌های درست دلباختگان راه امام خمینی و انقلاب اسلامی در این دوران نیست. بی‌تردید بخشی از این آرمان‌ها از زبان کسانی نظیر آقای منتظری گفته شده است که در آن دوران به هر دلیلی به عنوان رکنی از انقلاب مطرح بودند.

تردیدی نیست که این ملت ایران نیست که از آرمان‌های خود عدول کرده است بلکه باندها، جریان‌ها و گروه‌هایی هستند که به هر دلیل نتوانستند به مطامع خود در فرآیند حاکمیت انقلاب اسلامی دست یابند. لذا از موضع انقلابی خارج شدند و اکنون همان مواضعی را مورد تردید قرار می‌دهند که خود مدافع متعصب چنین مواضعی بودند. آنچه در اینجا چالش‌برانگیز و تعجب‌آور است عدول این چهره‌ها و جریان‌ها از مواضع انقلابی گذشته نیست، بلکه

مظلوم‌نمایی و مبرا دانستن خود از این مواضع است. جریان وابسته به آقای منتظری که در تاریخ انقلاب اسلامی به عنوان یکی از جریان‌های تندرو مدافع صدور انقلاب و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش خود را نمایانده بود چگونه می‌تواند چنین فرازی را از تاریخ انقلاب نادیده گرفته و داعیه دیگری داشته باشد؟ ما در اینجا به انگیزه‌های حمایت جریان‌های وابسته به آقای منتظری از نهضت‌های آزادی‌بخش و صدور انقلاب اسلامی به کشورهای مسلمان (که از روی جوزدگی و نان به نرخ روز خوردن یا از روی باورمندی به صدور انقلاب بوده است) کاری نداریم بلکه آنچه برای ثبت در تاریخ معاصر ایران اهمیت دارد این است که چگونه شخصی که خود در صدور انقلاب و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش دارای تندترین و افراطی‌ترین مواضع بود، اکنون دیگران را به این مواضع متهم کرده و خود را چهره‌ای عقلانی، به دور از شعارهای افراطی و دارای مواضعی صلح‌طلبانه معرفی می‌کند؟!

به نظر ما منصفانه‌ترین قضاوت وقتی امکان‌پذیر است که مواضع آقای منتظری از ابتدای انقلاب در خصوص مسأله صدور انقلاب، نابودی حکومت‌های غاصب و حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش مرور شود:

در ۲۷ اسفند سال ۱۳۵۷ یعنی حدود چهل روز بعد از پیروزی انقلاب اسلامی آقای منتظری در پیامی به ملت مسلمان ایران می‌نویسد:

در خاتمه توجه ملت مسلمان و قهرمان ایران را به اوضاع اسف‌انگیز ملت برابر و همسایه افغانستان جلب می‌نمایم و ضمن تقبیح و محکوم نمودن اعمال ضد اسلامی و ضد انسانی رژیم حاکم آن کشور مراتب ناراحتی خود و علمای اعلام ایران را از سرکوبی جنبش اسلامی و بازداشت عده زیادی از علمای اعلام و برادران مبارز افغانی توسط رژیم حاکم بدین وسیله ابراز می‌دارد.^۱

آیا این اظهار نظر در مورد افغانستان از نظر آقای منتظری تندروی و دخالت در امور

کشورهای دیگر نیست؟

در تاریخ ۱۳۵۸/۲/۱۲ در پیامی به مناسبت شهادت آیت‌الله مطهری می‌نویسد:

جهانخواران مزدور و اربابان استعمارگر آنان باید بدانند که ملت قهرمان ایران با رشد سیاسی و اسلامی خود دیگر فریب نمی‌خورند و به انقلاب خود ادامه خواهند داد تا ریشه‌های جنایت و استعمار را به کلی از بیخ برکنند.^۱

آیا این اعلان جنگ و تحریک دشمنان انقلاب علیه ملت ایران نیست؟

در تاریخ ۱۴ خرداد ۱۳۵۸ در محکوم کردن دخالت سنای امریکا در دادگاه‌های انقلاب می‌نویسد:

با ایمان به خدا و عمل به موازین و مقررات اسلامی و جهانی و همبستگی و پیروی از رهبر آگاه و قاطع خود نه فقط انقلاب ایران را پاسداری می‌کند، بلکه به مقدار توانایی و قدرت خود از مبارزات حق‌طلبانه هم‌زمان مسلمان خود در فلسطین، اریتره و افغانستان و سایر منطقه‌ها حمایت و پشتیبانی می‌کند و برای نجات همه مستضعفین جهان از چنگال استعمار و استبداد می‌کوشد با آگاهی و هوشیاری مخصوص به خود ... مصون گردد.^۲

یکی از کژراهه‌هایی که در بیت آقای منتظری جریان داشت و موجب نگرانی و ناراحتی امام بود، جریان سوء استفاده از «نهضت‌های آزادی‌بخش» بود که توسط شبکه مهدی‌هاشمی صورت می‌گرفت و آقای منتظری به رغم هشدارها و تذکرات امام و برخی از مسئولان نظام جمهوری اسلامی و کارشناسان متعهد و انقلابی، دست مهدی‌هاشمی را از این جریان کوتاه نکرد و در نتیجه «نهضت‌های آزادی‌بخش» بازیچه سیاست‌بازی‌های او قرار گرفت.

۱. همان، ص ۱۷۶.

۲. همان، ص ۱۸۲.

آیا این اعلان جنگ به همه کشورها و تحریک همسایگان نیست؟!۱

هر کس ذره‌ای درک سیاسی داشته باشد می‌داند که جنبش‌های آزادی‌بخش جهان عمدتاً علیه دولت‌های حاکم بر کشور خود مبارزه کرده و در پی ساقط کردن این حکومت‌ها می‌باشند. اولین سمینار جنبش‌های آزادی‌بخش جهان در ایران با توجه به ماهیت ضد استکباری، ضد استعماری و ضد استبدادی انقلاب اسلامی به دعوت دانشجویان پیرو خط امام در سال ۱۳۵۸ برگزار شد. اگر چنین حرکت‌هایی از دید آقای منتظری دم زدن از صدور انقلاب و تحریک جهان علیه مردم ایران بود چگونه ایشان برای این نشست پیام ویژه‌ای صادر کرد و از کلیه شرکت‌کنندگان در این سمینار خواست که نه تنها با تبیین خط مشی نوینی برای نهضت متحد جهانی، مستضعفین در طلیعه دستاوردهای انقلاب اسلامی روش واحدی را علیه ابرقدرت‌ها و دولت‌های وابسته به آنها اتخاذ کنند بلکه به آنها چنین نوید داد:

هان ای سران نهضت‌های آزادی‌بخش جهان این انقلاب پرتوان و خروشنده ما با تمام دستاوردها و تجربیاتش در کنار شماست و...^۱

آیا انصافاً در منطق نویسندگان خاطرات آقای منتظری این امام و دیگران بودند که شعارهای تند سر داده و از صدور انقلاب سخن رانده‌اند یا کسانی که زنگ خطر را در گوش دولت‌ها و حاکمان کشورهای جهان این‌گونه به صدا درآوردند:

... دنیا به هم مربوط شده، مردم با رادیو، تلویزیون، رسانه‌های گروهی، به وسیله اینها اطلاع پیدا کردند و رشدی پیدا کردند، در همه جا، دیگر آن رژیم‌های سابق بخواهی نخواهی باید بروند و بایستی کسانی هم که در رأس کارند در کشورهای عربی، اینها توجه داشته باشند که خواهی نخواهی کل یوم یکی از این اساس‌ها بالاخره از بین می‌رود و آنها خیال می‌کنند که می‌توانند این انقلاب ایران را به واسطه تبلیغات سوئی که نسبت به آن می‌کنند... خلاصه توجیه بکنند بودن خودشان را...^۲

چه بایسته است که خوانندگان اندیشمند بار دیگر برگردند و به موضع امام در قبال دولت‌های اسلامی نگاهی بیندازند و ببینند که امام با حاکمان کشورها چگونه سخن گفته و آنان را پیوسته به اتحاد و برادری فراخوانده است و مقایسه کنند با موضع آقای منتظری که رژیم‌ها، دولت‌ها و سران کشورهای عربی را با آواز بلند تهدید می‌کرده است که «کل یوم» خواهی خواهی بساط یکی از آنان فرو می‌پاشد و این رژیم‌ها خواهی خواهی باید بروند! تا مشخص شود چه کسانی شعار تند می‌دادند و دولت‌ها را تحریک می‌کردند و علیه انقلاب اسلامی به توطئه و امی داشتند. سخنرانی‌های شعارگونه و تحریک‌آمیز آقای منتظری را پی می‌گیریم.

... سوگند به خون و خونین پیام شهدا و مقاومت و محرومیت که خط رهبری امام حضرت آیت‌الله العظمی امام خمینی را تا حصول پیروزی دنبال خواهیم کرد... سوگند به طراوت خون شهید و روح پرخاشگر انقلابی که توطئه‌های اهریمنانه و سیاست‌های توسعه‌طلبانه و تجزیه‌گری و پیمان‌های شوم و مثلث ابرقدرت‌ها را نه تنها با دست و فریاد که با خون و آتش متلاشی خواهیم کرد. سوگند به عنصر مقاومت و محرومیت که هرگز خاطره تلخ و وحشتناک استعمارزدگانی چون قهرمانان فلسطین، فیلیپین، افغانستان، اریتره و دیگر جاها را از یاد نبرده با تمام امکانات آنان را یاری خواهیم کرد...^۱

باید پیش از هر نکته‌ای از آقای منتظری پرسید به رغم سوگندی که به خون و پیام شهدا یاد کردید، چرا خط امام را پاس نداشتید؟ و نه تنها از راه و خط امام منحرف شدید، بلکه با تحریف تاریخ انقلاب اسلامی و کلام امام رویاروی امام ایستادید و کوشیدید که امام را به زیر سؤال ببرید؟

راستی چه کسانی اهل شعار بودند؟ امام؟ یا آنها که به خون شهدا سوگند یاد کردند و با این وجود نام و پیام شهدا را زیر پا گذاشتند؟

۱. همان، ص ۲۰۱. تکیه روی فرازاها از این نگارنده است.

سزاوار است بخش‌های دیگری از سخنان امام درباره دولت‌ها و حکومت‌های مختلف کشورهای اسلامی و کشورهای مجاور مطالعه شود و نیز روش سخن گفتن آقای منتظری با این حکومت‌ها و دولت‌ها در آن روز، تحلیل گردد تا بهتر روشن شود که چه کسانی شعارهای تند و تحریک‌آمیز سر می‌دادند و چه کسانی در راه وحدت میان دولت‌ها و ملت‌ها می‌کوشیدند. در سخنان امام آمده است:

... ما از خداوند می‌خواهیم که این نهضت اسلامی و نهضت انسانی سرمشق باشد برای تمام مستضعفین و هشدار باشد بر مستکبرین. مستکبرین گمان نکنند که باید حکومت کنند بر مستضعفین و آنها را استعمار و استثمار کنند.

مستضعفین حکومت را به عنوان حکومت نشناسند، بلکه به عنوان خدمتگزار خود بشناسند، برادر باشند، برادری که بر برادر دیگر خدمت می‌کند، هر دو پشتیبان هم باشند، اگر قوانین اسلام در ملت‌ها، در حکومت‌ها جریان پیدا کند و آداب حکومت‌ها و ملت‌ها اسلامی باشد، نه حکومت‌ها خیال تعدی بر ملت‌ها دارند و نه ملت‌ها با حکومت‌ها مخالف خواهند بود... مهم این است که سوء تفاهمی بین ملت‌ها و دولت‌های اسلامی نباشد و وحدت اسلامی همیشه محفوظ باشد و همه مسلمین با هم برادر باشند...^۱

امام در سخنرانی دیگری چنین می‌گوید:

... امیدوارم که همه ملت‌های اسلامی و همه دولت‌های اسلامی یک روز به خود آیند و تفرقه‌ها و هواهای نفسانی و اغراض شخصیه را کنار بگذارند و تحت لوای اسلام و قرآن مجتمع شوند و در این اجتماع قدرتی مافوق قدرت‌های موجود در عالم را به دست بیاورند... اگر همه ملت‌ها و دولت‌های اسلامی اغراض شخصیه را کنار بگذارند و همه با هم به اسلام رو بیاورند و تحت لوای «لا اله الا الله» باشند، قدرت اول را در دنیا احراز می‌کنند... و من امیدوارم که ملت‌های مسلم و دولت‌های مسلم توجه کنند و این رمز پیروزی که برای ایران حاصل شده است به آن توجه کنند و انشاء الله این رمز را همه

در دست بگیرند و اسلام را در همه جا گسترش دهند...^۱

اکنون سخنان آقای منتظری درباره دولت‌ها و حکومت‌ها و شیوه برخورد او با آنان بررسی می‌شود و موضع او در برابر کشورهای اسلامی از نظر می‌گذرد:

... من بدین وسیله به سران کشورهای اسلامی که مجاور ایران هستند تذکر می‌دهم که از این اوضاعی که در ایران برای سران کشور ایران پیش آمد عبرت بگیرند و آنها هم هیچ وقت قدرتشان زیاده از قدرت دستگاه محمدرضا پهلوی نبوده و نیست و محمدرضا با اینکه دو ابرقدرت‌های شرق و غرب و سایر کشورها از آن حمایت می‌کردند، تا بن دندان به خیال خود مسلح بود ولی در مقابل ملت شکست خورد. سران کشورهای اسلامی!

به اینکه فشار بیاورید به مردم مسلمان نمی‌توانید خودتان را حفظ کنید، بیایید عبرت بگیرید. گناه محمدرضا پهلوی استبداد، دیکتاتوری، پا گذاشتن روی دستورات اسلام بود. بیایید سران کشورها! با ملت‌ها بسازید، این همه درآمدهایی که در کشور شماس و این همه ذخایر و معادنی که دارید اینها را خرج ملت کنید. ملت با شما همراه باشند. به زور سرنیزه نمی‌شود همیشه حکومت را ادامه داد...^۲

این موضع آقای منتظری در خطبه نماز جمعه مورد اعتراض برخی از سران کشورهای مجاور قرار گرفت و آن را نمونه‌ای از مداخله ایران در امور دیگر کشورها دانستند و نامبرده ناگزیر شد در خطبه‌ای دیگر سخنانش را این‌گونه توجیه کند:

... اگر من گفتم در یک خطبه‌ای که سران کشورهای اسلامی که می‌گویند مسلمانیم از این سرنوشت شومی که برای طاغوت ایران، محمدرضا پهلوی پیش آمد، درس عبرت بگیرند و بیدار شوند و از طغیانشان اگر دارند بکاهند، با ملت خود بسازند، با اسلام بسازند، دستورات اسلام را در کشورشان اجرا کنند، نسبت به مسلمانان سخت‌گیری نکنند. [آیا] این دخالت در شئون کشورهای دیگر است؟! هرگز قصدمان کشورگشایی

۱. همان، ص ۱۲۴، ۱۲۵.

۲. گذری بر زندگی و اندیشه‌های فقیه عالی‌قدر ...، همان، ص ۳۳۶.

نیست^۱ مطمئن باشید ملت ایران یک وجب از خاک کشورهای عربی، خلیج همجوار، نمی‌خواهد. ما طمع نداریم در خاک کشورهای دیگر...^۲

موضع‌گیری آقای منتظری علیه این و آن و سخنان تحریک‌آمیز او تنها به آنچه آورده شد، محدود نمی‌شود. امیدوارم شبکه حاکم در بیت آقای منتظری که به نام او نان می‌خورند و از وجود او در راه مقاصد نفسانی خود بهره برده‌اند، آن قدر به تاریخ این ملت تعهد داشته باشند که موضع‌گیری‌های تند و شعارگونه او را در

آنگاه که آقای منتظری از جایگاه قائم‌مقامی عزل و کنار گذاشته شد و لیبرال‌ها و منافقان بیش از گذشته در بیت او رخنه کردند و گرد او را گرفتند با ۱۸۰ درجه چرخش ولایت مطلقه را انکار کرد و نقش و وزن ولی فقیه را در نظام جمهوری اسلامی تنها نظارت قلمداد کرد.

تندترین شعارهای انقلابی را سر دادند و آن روز که از ملت و انقلاب بریدند و در جرگه لیبرال‌ها و سازشکارها قرار گرفتند، تغییر موضع بلکه تغییر ماهیت دادند و کوشیدند گذشته خود را پوشیده دارند. به یک نمونه دیگر از سخنان تحریک‌آمیز آقای منتظری که در آن، از عراق نیز نامی آورده است گذر می‌کنیم:

... ما به کلیه مجاهدان رزمنده و تلاشگر و درستکار فلسطین، لبنان، اریتره، فیلیپین، فطانی، عراق، افغانستان و همه مسلمین و مستضعفین جهان سوم عموماً دست برادری

۱. در اصل: نسبت.

۲. همان، ص ۳۵۶ (تاریخ خطبه: ۱۳ / ۷ / ۱۳۵۸).

داده و به گرمی دست آنان را می‌فشاریم. ما حتی برای یک لحظه طنین آسمانی قرآن مجید که «قاتلوا ائمه الکفر» یا «قاتلوه‌م حتی لا تکن فتنه و یكون الدین کله لله» را از یاد نمی‌بریم و انقلاب شامخ توحیدی را علاوه بر پهنه کشور عزیز ایران در صحنه‌های اینترناسیونالیسم متبلور خواهیم ساخت ولو بلغ ما بلغ...^۱

روشن است که منظور از «ولو بلغ ما بلغ» که در این سخنان آمده، این است که ما روی صدور انقلاب پای می‌فشاریم، حتی اگر در این راه ایران مثلاً به حمام خون بدل شود. در خاطرات منسوب به آقای منتظری که در آغاز این مقاله آمد، «دم زدن از صدور انقلاب» مورد نکوهش قرار گرفته و آن را عامل حمله عراق به ایران و «وقوع جنگ هشت ساله» وانمود کرده است!! اولاً باید دانست که این ادعا که دم زدن از صدور انقلاب موجب حمله عراق شد، سخن منافقان و گروهک‌هایی مانند «نهضت آزادی» است که از زبان آقای منتظری آورده شده است. این گروهک‌ها از آنجا که به انقلاب اسلامی ایمان نداشتند و به مصداق «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» از روی ناچاری و بیچارگی در صف مردم آمده و با انقلاب اسلامی همراهی نشان دادند و در واقع بوی قدرت آنان را به صف مردم کشانیده بود، در پی پیروزی انقلاب اسلامی در فرصت‌ها و مناسبت‌ها دم گرفته بودند که ما نمی‌خواهیم انقلاب را صادر کنیم، لیکن چه کنیم که خواه ناخواه و خود به خود در کشورهای دیگر تأثیرگذار خواهد بود! آنها چنین می‌پنداشتند که انگار بیماری واگیرداری وارد ایران شده است و چه بخواهیم یا نخواهیم به کشورهای دیگر سرایت می‌کند!! لیکن امام روی باورمندی به انقلاب اسلامی اعلام کرد که ما انقلاب اسلامی ایران را به عنوان یک فرهنگ مقدس رهایی‌بخش و ضد زور و سلطه و استعمار به جهانیان عرضه می‌داریم و دولت‌ها و ملت‌ها را به دریافت آن فرا می‌خوانیم و کیست که نداند صدور فرهنگ و اندیشه با توپ و تانک و زور سرنیزه نشاید، بلکه با تبلیغ و ارشاد و بازگو کردن سرشت انقلاب و اهداف آن برای دیگر ملت‌ها می‌توان به گسترش و

فراگیری آن در میان جهانیان کمک کرد.

ثانیا اگر دم زدن از صدور انقلاب باعث تحریک دیگران و آغاز جنگ شد، چگونه آقای منتظری در زمانی که در اریکه قدرت بود فراوان از صدور انقلاب سخن می‌گفت؟ اگر از ابتدا اعتقاد به چنین چیزی نداشت آیا به مردم دروغ می‌گفت و مردم فریبی می‌کرد؟ و با این کار جوانان مردم را جلوی گلوله می‌فرستاد؟ مگر آقای منتظری در پیام روز قدس سال ۱۳۵۸ در خصوص صدور انقلاب نگفت:

... از ویژگی‌های انقلاب اسلامی ایران کلیت و شمول آن است که نمی‌توان رسالت جهانی آن را در محدوده خاص جغرافیایی و اقلیمی زندانی نمود و در حقیقت انقلاب ما، انقلابی است اسلامی، نه ایرانی و از این رو باید گفت انقلاب ما قدم اول پیروزی را برداشته و پیروزی نهایی وقتی است که در کل جهان اسلام و مستضعفین آثاری از استعمار و استثمار باقی نماند...^۱

مگر آقای منتظری نویسنده پیام ۱۳۵۸/۷/۲۸ به اتحادیه انجمن‌های دانشجویان در اروپا نیست که در آن اعلام می‌دارد:

... باید به گونه‌ای انقلاب را شکل داد که در پشت‌های مرز و پیمان و اتحادیه و سازمانی متوقف نگردد و جبهه مستضعفین که مورد تأکید مداوم امام است هر چه زودتر به وجه صحیح تشکیل شود...^۲

مگر آقای منتظری در مذاکره با اعضای جبهه آزادی‌بخش مورو در ۲۶ خرداد ۱۳۵۸ نمی‌گوید:

ما خودمان را هنوز پیروز نیافته‌ایم، مادامی که برادران مسلمان در فلسطین، فیلیپین، اریتره و در جاهای دیگر به دست امپریالیست‌ها و طاغوت‌ها گرفتار باشند ما هنوز پیروز نیستیم. پیروزی ما در وقتی است که همه برادران مسلمان ما از دست

امپریالیست‌ها و طاغوت‌ها نجات پیدا کنند و هنوز در حال مبارزه هستیم.^۱

آقای منتظری در مصاحبه‌ای اعلام می‌کند:

... اعتقاد راسخ داریم که انقلاب اسلامی در ایران انقلابی تنها برای ایران نیست، بلکه

برای تمام مسلمانان جهان است...^۲

آقای منتظری در نخستین خطبه نماز جمعه تهران در تاریخ ۲۳ شهریورماه ۱۳۵۸ در بهشت

زهرآ پس از فوت مرحوم آیت‌الله طالقانی اعلام می‌دارد:

... ما امیدواریم این انقلاب اسلامی که در ایران است به تمام کشورهای اسلامی دیگر

به خوبی صادر شود...^۳

ثالثاً باید دانست ادعای اینکه شعار صدور انقلاب موجب هجوم صدام به ایران و «وقوع جنگ هشت ساله» شده است، ادعایی بی‌پایه و ریشه، ساده‌اندیشانه یا مغرضانه است. ناظران سیاسی و صاحب‌نظران آگاه و اندیشمند به درستی می‌دانند که ایران انقلابی در آن روز چه از صدور انقلاب سخن می‌گفت و چه از آرمان‌های انقلابی توبه می‌کرد، هجوم رژیم بعث عراق به ایران اجتناب‌ناپذیر بود زیرا:

۱. صدام قرارداد الجزایر را از روی ناچاری و استیصال همراه با تحقیر و سرشکستگی پذیرفته و مترصد فرصتی برای جبران حقارت و ذلت خود بود و دگرگونی اوضاع ایران که به از هم پاشیدگی فرماندهی ارتش منجر شده بود از نظر صدام و حزب بعث عراق بهترین فرصت به شمار می‌آمد تا بتوانند از ایران انتقام بگیرند و با حمله به این کشور و تصرف خوزستان عقده‌گشایی کنند.

۲. بعضی‌های عراق دیرزمانی بود که در اندیشه جدا کردن خوزستان از ایران بودند و حتی در آن روزگاری که هنوز قدرت را در عراق در دست نگرفته بودند، در نوشته‌ها و

۱. همان، ص ۲۵۶.

۲. همان، ص ۲۵۶.

۳. همان، ص ۳۳۶.

سخنرانی‌های خود از لزوم بازگشتن خاک به اصطلاح عربستان (خوزستان) به امام عربی دم می‌زدند و مشتی مزدور را به نام «جبهه تحریر الاحواز» (جبهه آزادی‌بخش احواز) در عراق پدید آورده و به فعالیت‌هایی واداشته بودند.^۱ بدیهی بود که صدام و حزب بعث عراق دنبال فرصتی بودند که این آرزوی دیرینه خود را تحقق بخشند و پیروزی انقلاب اسلامی که موجب یک سلسله نابسامانی، از جمله از هم گسیختگی در فرماندهی نیروهای نظامی و انتظامی شده بود، برای آنان یک فرصت طلایی جهت پیاده کردن این نقشه شوم و شیطانی به شمار می‌آمد.

بنابراین در آن مقطع، ایران انقلابی چه از صدور انقلاب دم می‌زد و چه از برادری و وحدت با سران کشورهای عربی و اسلامی سخن می‌گفت (چنان که در پیام‌های امام فراوان از آن سخن رفته بود) هیچ گونه تأثیری در اجرای نقشه جنگ‌طلبانه و خوی کشورگشایی صدام نداشت.

باید دانست که نه تنها لیبرال‌ها و منافقان، حتی جورج بوش و امریکا، اگر کسی مانند آقای منتظری ولی فقیه باشد، نه تنها از آن اندیشناک نیستند، بلکه از آن استقبال می‌کنند.

۳. صدام بر این باور بود که با هجوم به ایران و اشغال خوزستان می‌تواند در دنیای عرب به عنوان یک قهرمان مطرح شود و رهبری جهان عرب را به دست گیرد و آن خلأی را که پس از فقدان جمال عبدالناصر میان امت عربی پدید آمده است پر کند و خوی برتری‌جویی خود را آرام سازد.

۴. اصولاً کشورگشایی و تجاوز به دیگر کشورها به عنوان یک استراتژی در برنامه حزب بعث عراق گنجانیده شده بود. حزب بعث عراق که از ورشکستگی و بی‌آبرویی در میان مردم

۱. در پی حضور هیأتی از ایران در کنفرانس نفت در بغداد در سال ۱۳۳۹، حزب بعث عراق که در آن روز نقش اپوزیسیون را در رژیم عبدالکریم قاسم داشت، طی اعلامیه‌ای به دعوت نمایندگان ایران در این کنفرانس اعتراض کرد. در این اعلامیه آمده بود: «نفت کرمانشاه متعلق به اکراد و نفت جنوبی متعلق به اعراب است که ایرانیان آن را غصب کرده‌اند و نبایستی نمایندگان ایران را در این‌گونه کنفرانس‌ها راه داد...»!!

عرب و برخوردار نبودن از پایگاه مردمی رنج می‌برد، بر این باور بود که با تجاوز به کشورهای مجاور و ضمیمه کردن آن به خاک عراق می‌تواند در میان ملت عراق آبرو و اعتباری کسب کند و در میان دیگر مردم عرب پایگاهی به دست آورد و از انزوای سیاسی برهد. از این رو، آنگاه که صدام نتوانست از هجوم به ایران طرفی ببرند و از ملت ایران شکست سختی خورد، بی‌درنگ به کویت حمله کرد و آن کشور را به اشغال خود درآورد، در صورتی که دولت کویت نه تنها از صدور انقلاب! دم نزده بود، بلکه در دوران جنگ هشت ساله کمک‌های سنگینی به صدام کرده بود.

۵. برخی از حاکمان سنی مذهب عرب که گرایش به وهابی‌گری دارند و مکتب تشیع را روی تعصبات خشک شیطانی و جمود فکری برنمی‌تابند، از پیروزی انقلاب اسلامی احساس خطر می‌کردند و از نفوذ اندیشه‌های شیعه در میان مردمان سنی مذهب، سخت نگران بودند و چنین می‌پنداشتند که حمله صدام به ایران می‌تواند این خطر را برطرف سازد و موج گرایش به مکتب تشیع در جهان اسلام را فرو نشاند، چنان که اکنون نیز برخی از حاکمان کوردل عرب از حزب‌الله لبنان که منادی اسلام محمدی و شیعه اثنی‌عشری می‌باشد به شدت وحشت کرده‌اند و با صهیونیست‌ها و آمریکا و دیگر مرتجعین منطقه در راه ضربه زدن به حزب‌الله لبنان همدست شده‌اند، با آنکه حزب‌الله از صدور انقلاب سخنی نگفته است!

۶. سازشکاران کمپ دیوید که در برابر رژیم صهیونیستی سر تسلیم فرود آورده بودند موضع ضد صهیونیستی نظام جمهوری اسلامی را با منافع خائنانه و تسلیم‌طلبانه خویش مغایر می‌دیدند و برای حکومت لرزان خویش احساس خطر می‌کردند، آنان نیز با رژیم صدام برای در هم شکستن انقلاب اسلامی ایران همدست و هم‌پیمان بودند.

۷. با سقوط رژیم شاه، آمریکا و رژیم صهیونیستی، بزرگ‌ترین هم‌پیمان خود را در منطقه از دست دادند و افزون بر این، بزرگ‌ترین پایگاه آمریکا در کنار مرز شوروی از دست رفت. دست نفتخواران بین‌المللی از منابع غنی نفتی ایران کوتاه شد. رژیم صهیونیستی از چپاول نفت ایران بی‌نصیب ماند. آمریکا از جانب دولت‌های دست‌نشانده خود در منطقه مورد سرزنش قرار

گرفت که نتوانسته است شاه را سر پا نگاه دارد و از سقوط او پیشگیری کند، با این وجود، دیگر رژیم‌های وابسته به امریکا، چگونه می‌توانند به آن دولت برای استواری تاج و تخت و قدرت و حکومت خود امید داشته باشند.

کودتای امریکایی، تحریم اقتصادی، ترورهای کور داخلی، آتش زدن خرمن‌ها، به صحنه آوردن گروهک‌ها، دامن زدن به اختلافات و... نتوانسته بود انقلاب اسلامی را از پای درآورد و زمینه را برای بازگشت استکبار جهانی و صهیونیسم بین‌المللی به ایران فراهم سازد. از این رو، امریکا تنها راه مقابله را با ایران را حمله نظامی می‌پنداشت، لیکن به خود جرأت نمی‌داد که به شکل مستقیم به جنگ با ایران برخیزد، از این رو، از خوی برتری‌جویی، کشورگشایی، کینه‌توزی و قدرت‌طلبی صدام بهره گرفت و او را برای حمله به ایران تجهیز و مورد حمایت همه‌جانبه قرار داد و دیگر دولت‌ها را نیز به پشتیبانی مالی و نظامی از رژیم صدام واداشت.

در مورد نقش امریکا در واداشتن صدام برای حمله به ایران قرائن و شواهد زیادی در دست است که در جای خود می‌بایست مورد بررسی قرار گیرد و از مجال این مقال بیرون است، لیکن آنچه تردیدناپذیر است اینکه صدام و حزب بعث عراق، برخی از رژیم‌های منطقه، دولت امریکا و دیگر ابرقدرت‌ها برای هجوم همه‌جانبه به ایران و به زانو درآوردن انقلاب اسلامی همدست بودند و به نوشته یکی از نشریات پارسی زبان برون‌مرزی جنگ ایران و عراق، تنها جنگ این دو کشور نبود، جنگ سوم جهانی بود که یک طرف آن ایران بود و طرف دیگر آن همه ابرقدرت‌ها و دولت‌های منطقه ایستاده بودند و ملت ایران در این جنگ نابرابر سربلند و پیروز بیرون آمد.

آقای منتظری می‌گوید: «دم از صدور انقلاب زدیم و آنان را علیه خود تحریک کردیم و بسا همین شعارها زمینه‌ای برای تحریک عراق و وقوع جنگ هشت ساله شد!!» بر فرض محال اگر دم زدن از صدور انقلاب مایه و عامل تحریک عراق و آغاز جنگ هشت ساله شد، آیا دم زدن از «نهضت‌های آزادی‌بخش» و کمک‌های همه‌جانبه به آنان در تحریک عراق و آغاز جنگ تأثیری نداشت؟! آیا صدام از شعارهای انقلابی تحریک شد لیکن از اسلحه و مهماتی که از

طریق شبکه حاکم در بیت آقای منتظری در اختیار گروه‌های عراقی و دیگر گروه‌های مخالف دولت‌های دیکتاتوری قرار می‌گرفت، تحریک نشد و به مقابله برخاست و به حمله پیشگیرانه دست نزد؟

شاید آقای منتظری به یاد داشته باشد که صدام و رژیم بعث عراق آغاز جنگ میان ایران و عراق را روز ۲۹ شهریور ماه ۱۳۵۹ نمی‌دانستند، بلکه روز حمله «نهضت آزادی‌بخش عراق» به معاون رئیس‌جمهور آن کشور را که قریب یک ماه پیش از حمله به ایران روی داد روز آغاز جنگ وانمود می‌کردند و ادعا داشتند که حمله به معاون رئیس‌جمهور عراق زیر سر ایران بوده و در واقع ایران با این حمله رسماً به

دولت عراق اعلام جنگ کرده است.

این ادعا که «امام فرمودند ما کاری با آنها نداریم، ما می‌خواهیم دور کشورمان دیوار بکشیم!» برخلاف هدف، خط مشی و روش و منش امام در طول زندگی سیاسی او می‌باشد و نمی‌تواند نشانی از حقیقت داشته باشد.

بی‌تردید صدام و دیگر دولت‌های دست‌نشانده و خودکامه بزرگ‌ترین خطر را برای قدرت و حکومت خون‌پایه و متزلزل خود حمایت ایران از حرکت‌ها و نهضت‌های آزادی‌بخش می‌دانستند که توسط آقای منتظری و شبکه وابسته به مهدی هاشمی از آنان آشکارا پشتیبانی می‌شد و پول و اسلحه

و مهمات در اختیار آنان قرار می‌گرفت و مهدی هاشمی که می‌دید در نظام جمهوری اسلامی از قدرت و موقعیت مورد دلخواه برخوردار نیست، با سرازیر کردن سیل اسلحه و مهمات به سوی گروه‌ها و «نهضت‌های آزادی‌بخش» می‌کوشید اوضاع ایران را به هم ریزد و دولت‌های همجوار را علیه ایران بشوراند و آتش جنگ را شعله‌ور سازد. او بر این باور بود که حمله نظامی یکی از کشورها علیه ایران نظام نوپای ایران را از پای در می‌آورد و شیرازه کشور از هم می‌پاشد و او در آن صورت می‌تواند به نوایی برسد و به قدرتی دست یابد.

امیدوارم که آقای منتظری به سبب کهولت و تشمت فکری، رسوایی مهدی هاشمی و باند او

را در جاسازی مواد منفجره در ساک‌ها و جامه‌دان‌های حجاج ایرانی در مراسم حج که به وسیله مقامات عربستان کشف شد از یاد نبرده باشد و ضربه‌های جبران‌ناپذیری را که از این ناحیه بر روابط ایران و عربستان وارد آمد، به خاطر آورد و دریابد که این‌گونه کارهای کودکان و در واقع مرموزانه و شیطن‌آمیز بود که رژیم عربستان را به کشتار حجاج ایرانی واداشت و دولت‌های منطقه را افزون بر عواملی که گفته شد برانگیخت که دست در دست یکدیگر دهند و علیه ایران بسیج شوند. اکنون چه شده است که آقای منتظری و شبکه حاکم در بیت او این‌گونه فتنه‌انگیزی‌ها و آتش‌افروزی‌های مهدی هاشمی و باند او را که زیر پوشش «حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش» صورت می‌گرفت، از یاد برده‌اند و نقش این‌گونه دسیسه‌ها را در «وقوع جنگ هشت ساله» نادیده گرفته‌اند و طبق القائنات لیبرال‌ها و منافقان حاکم در بیت او که از امام تودهنی خورده‌اند و دل پرکین و چرکینی از آن مرد خدا دارند «دم زدن از صدور انقلاب اسلامی را» موجب و مسبب جنگ تحمیلی می‌دانند؟

اگر به راستی آقای منتظری بر این باور است که شعارهای انقلابی و دم زدن از صدور انقلاب اسلامی در جنگ هشت ساله ایران و عراق مؤثر بوده است و این شعارها عامل ریختن خون هزاران نفر از جوانان مسلمان ایران شده است، باید امروز پاسخگوی خون عزیزان این ملت باشد. امام و دیگر مردان خدا طبق شناختی که از ماهیت صدام، توطئه شیطان بزرگ و سیاست نفتخواران بین‌المللی داشتند به درستی می‌دانستند که توطئه امریکا و دیگر جهانخواران و خوی کشورگشایی و برتری‌جویی صدام از عوامل اصلی آغاز جنگ تحمیلی بود، ملت ایران چه دم از صدور انقلاب اسلامی می‌زد یا نمی‌زد، چه با سازمان‌های آزادی‌بخش کشورهای مختلف همراهی می‌کرد یا نمی‌کرد این جنگ اجتناب‌ناپذیر بود، لیکن آقای منتظری که اکنون طبق تلقینات منافقان و لیبرال‌های مرموزی که گرداگرد او حلقه زده و حرف‌های خود را از زبان او می‌زنند اعتقاد دارد که دم زدن از صدور انقلاب و شعارهای ضد امریکایی و ضد صهیونیستی ملت ایران عامل و مسبب جنگ تحمیلی بوده است، باید پاسخگوی خون شهدایی باشد که در این جنگ به شهادت رسیده‌اند زیرا او بیش از هر کسی علیه

دولت‌های همجوار - به ویژه رژیم عراق - قبل از آغاز جنگ میان دو کشور، شعار داده، تهدید کرده و از صدور انقلاب دم زده است. بنابراین نه تنها در خون بی‌گناهانی مانند آیت‌الله شمس آبادی، حجت‌الاسلام شیخ قنبرعلی صفرزاده، حشمت و دو فرزند بی‌گناهِش و ده‌ها تن دیگر - که با نقشه و نیرنگ مهدی هاشمی و باند او کشته شدند - شریک است بلکه مسئول خون هزاران شهیدی است که در جنگ تحمیلی به خاک و خون طپیدند و شربت شهادت نوشیدند.

امروز خانواده‌های شهدای هشت سال دفاع مقدس حق دارند آقای منتظری را مورد بازخواست و مؤاخذه قرار دهند که خود اذعان و اعتراف دارید که «شعارهای تند علیه دولت‌ها دادیم، دم از صدور انقلاب زدیم و آنان را علیه خود تحریک کردیم و بسا همین شعارها زمینه‌ای برای تحریک عراق و وقوع جنگ هشت ساله شد»، بنابراین این شعارهای شما و سخنان تند و تحریک‌آمیز شما بود که آتش جنگ را شعله‌ور ساخت و عزیزان ما را به کشتن داد.

ما در صفحات پیش گوشه‌هایی از سخنان تند و شعارهای تحریک‌آمیز و تهدیدکننده آقای منتظری را علیه دولت‌های مجاور و رژیم عراق بازگو کردیم، اکنون نیز بخش‌های دیگری از سخنان و شعارهایی را که او پیش از حمله عراق به ایران مطرح کرده است، در پی می‌آوریم تا برای نسل امروز و نسل‌های آینده و تاریخ به درستی روشن شود که چه کسانی سخنان تند و شعارهای تهدیدآمیز و تحریک‌کننده دادند و چگونه اکنون به تحریف تاریخ نشست‌اند.

آقای منتظری در خطبه نماز جمعه عید قربان در تاریخ ۱۳۵۸/۸/۱۰ با عنوان دو سه تذکر لازم صریحا اعلام می‌کند:

... تذکر اول: شعار به جای خود، ملت باید به وسیله همین اجتماعات، به وسیله همین

شعارها دوست و دشمن خودش را مشخص کند...^۱

او در خطبه نماز جمعه در تاریخ ۱۱ آبان ماه ۱۳۵۸ چنین سخن‌سرایی می‌کند:

... ای مسلمانان جهان بیدار شوید. ببینید ملت ایران با دست خالی ولی با اتحاد و وحدت کلمه و همبستگی، طغوت زمان را سرنگون کرد، حکومت ۲۵۰۰ ساله را از میان برداشت، برای اسلام فداکاری کنید، دیگر زمانی نیست که طغوت‌ها قادر باشند بر شما حکومت کنند.

ای کسانی که در کشورهای اسلامی حکومت می‌کنید، من به شما دوستانه تذکر می‌دهم، از این وضعی که برای حکومت ایران پیش آمده عبرت بگیرید. بیایید به دامن اسلام پناه ببرید، ظلم و تعدی و استبداد نکنید. این کارهایی که الان دارید می‌کنید: کتاب پاره کردن، مجله پاره کردن، عکس پاره کردن و نظایر آن، ساواک ایران خیلی قدرتش از اداره‌های امن عام عراق و دیگر نقاط بیشتر بود. ملت ایران با دست خالی به حساب ساواک رسید.

در اینجا هم خیلی عکس و اعلامیه پاره شده است... این کارها را حالا دارند در آن مملکت می‌کنند. این راهش نیست، طغیان نکنید، خبر رسیده که تعدادی از برادران مسلمان ما در عراق اعدام شده‌اند، نقشی را که محمدرضا در اینجا اجرا می‌کرد حالا آن آقا در عراق دارد می‌کند، دارد ژاندارم خاورمیانه می‌شود، علیه ایران توطئه می‌کند، سفیرش در بیروت علیه ایران اعلامیه صادر می‌کند. جای پای آنها در کردستان عزیز و خوزستان پیدا شده، به آنهایی که اسلحه داده و کارهای دیگری که علیه انقلاب ما مرتکب شده است.

ای آقای که در عراق حکومت می‌کنی از قدرتی که داری پایین‌تر بیا. ملت عراق هم ملت مسلمان‌اند. ملت مسلمان تا کی می‌تواند صبر کند؟ برگرد با ملت آشتی کن، طغیان یعنی چه؟ تو قدرتت بیشتر از محمدرضا نیست، راهی که محمدرضا و سازمان امنیت طی کرد، نتیجه‌ای نداد و باز هم نتیجه نخواهد داد...^۱

آقای منتظری در پیامی به ملت ایران برای حمایت از جنبش‌های آزادی‌بخش جهان در پنجم شهریور ماه ۱۳۵۸ اعلام کرد:

... یک جامعه انقلابی چگونه می‌تواند آوای دردآور مستضعفین و محرومین و منکوبین را که قربانی زر و زور و تزویر حکومت‌های ضد انسانی گشته‌اند نشنیده و نیاشوبد؟ و به ندای آسمانی قرآن «قاتلوا المشرکین کافه کما یقاتلونکم کافه» لبیک نگویید؟ از این رو وظیفه شرعی هر مسلمانی است که حتی المقدور در تقویت بنیه مادی و معنوی دیگر برادران مبارز انقلابی خود در گوشه و کنار جهان شتافته و اجازه ندهد بنیاد انقلاب اسلامی در برابر ارتش‌های مزدور و سازمان‌های جاسوسی و پیمان‌های منطقه‌ای متلاشی گردد... دولت موقت اسلامی نیز موظف خواهد بود تسهیلات لازم را جهت امداد و کمک‌رسانی به ملل مستضعف در اختیار برادران و خواهران اسلامی قرار دهد...^۱

او در پیام دیگری در آذر ماه ۱۳۵۸ آورده است:

... خواهران و برادران مسلمان! پیروزی ما بر قدرت‌های طاغوتی مدیون چهار عامل اساسی ایمان و وحدت و رهبری و فداکاری بود... اکنون امید ما این است که همگی مسلمانان جهان با تکیه بر این چهار نهاد اصلی مبارزه و پیروزی، به پا خیزند و در جهت تحقق آرمان‌های اسلامی مجاهده کنند و با چنگ زدن به ریسمان الهی «واعتصموا بحبل الله جمیعا و لا تفرقوا» وحدت و تشکل خود را بر علیه تمامی قدرت‌های طاغوتی و ضد بشری باز یابند و با ایمان به پیروزی محتوم بر گرد رهبری‌های اصیل و صادقانه اسلامی خود راه خود به سوی گسستن بندهای اسارت و بردگی و رسیدن به حاکمیت جهانی مستضعفین باز گشایند... من امیدوارم شما از انقلاب ایران و نهضت صدر اسلام درس آموزی کنید و با تکیه بر قدرت لایزال و ایمان امت اسلامی به جهاد بر علیه طاغوتیان برخاسته و از قدرت‌های ظاهری نهراسید، چه اینها ببر کاغذی هستند که در مقابل اراده خلق‌ها به سادگی فرو می‌ریزند...^۲

آقای منتظری در ۲۵ آبان ۱۳۵۸ در خطبه نماز جمعه چنین شعار می‌دهد:

۱. همان، ص ۱۹۹. تکیه روی فرازاها از این نگارنده است.

۲. همان، ص ۲۷۷. تکیه روی فرازاها از این نگارنده است.

... ایجاد رابطه با دشمنان و داشتن رابطه‌ای دوستانه با آنان نشانه بدبختی مسلمانان و آغازی برای بدبختی آنان است. مسلمانان با تمام امکانات و تمکنی که دارند نباید هرگز به فکر دوستی و داشتن مراد با دشمنانشان باشند، این نهایت ذلت است و هر مسلمان باید از این امر بپرهیزد. امروز ما در مرحله‌ای هستیم که با امریکا می‌جنگیم، حالتی که ما با امریکا گرفته‌ایم، مانند جنگ است. هنوز هم عده‌ای می‌گویند ما نمی‌توانیم بدون وابستگی به شوروی یا امریکا زندگی کنیم و روی پایمان بایستیم... همان‌طور که گفتم ما الان در حال جنگیم و موضعی که ما در قبال امریکا گرفته‌ایم، موضعی خصمانه و در حال جنگ است، جنگ تنها این نیست که توپ و تفنگ وسط باشد و بمب روی سرمان بریزند، این هم نوعی جنگیدن است...^۱

او در خطبه دیگر نماز جمعه در ۲۱ دی ۱۳۵۸ از صدور انقلاب اسلامی دم زده، سران کشورهای اسلامی را چنین مورد خطاب و عتاب قرار می‌دهد:

... مسأله سومی که تذکر می‌دهم این است که این انقلابی که ملت ایران کرد، انقلاب آبی و خاکی نیست. انقلاب ایرانی نیست، چنانچه انقلاب صوری هم نیست، انقلاب اسلامی است. کشورهای مجاور سعی‌شان این است که این انقلاب به کشورهای دیگر سرایت نکند، کشورهای مجاور به وحشت افتاده‌اند و سایر برادران ما را به انقلاب بدبین می‌کنند. به سران کشورهای مجاور تذکر می‌دهیم اگر خیال کرده‌اید از این راه انقلاب ما را تضعیف کنید، اشتباه کرده‌اید بیا باید به خواست ملت ما توجه کنید. برای رهبران کشورهای اسلامی ننگ است که برای در هم شکستن انقلاب اسلامی ایران خود را به دامن شرق و غرب بیندازند...^۲

آنچه آورده شد گوشه‌هایی از شعارهای تند و تحریک‌آمیز و سخنان پرخاشگرانه آقای منتظری علیه سران کشورهای مختلف، پیش از آغاز حمله صدام به ایران است و چنان که اشاره شد نامبرده افزون بر این سخنان تحریک‌کننده با اعلام پشتیبانی از نهضت‌های

۱. همان، ص ۴۰۲، ۴۰۳. تکیه روی فرازا از این نگارنده است.

۲. همان، ص ۴۳۵. تکیه روی فرازا از این نگارنده است.

آزادی‌بخش و باز کردن شماره حساب بانکی برای کمک به آنان و دادن اسلحه و مهمات به آنان عملاً به رویارویی با دیکتاتورهای حاکم بر کشورهای اسلامی و دیگر دولت‌های ضد مردمی برخاست که از دید این نگارنده اصل کار، بسیار ارزنده، سازنده و بایسته بود و پیروی از سیاست و جهان‌بینی امام به شمار می‌آمد و اصولاً باید دانست که حمایت از سازمان‌های آزادی‌بخش از جانب امام مطرح شد، البته اگر مهدی هاشمی و باند او در راه فتنه‌گری و آتش‌افروزی و ایجاد ذهنیت از نظام جمهوری اسلامی برای ملت‌های جهان از رسالت حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش سوء استفاده نمی‌کردند و آن رسالت مقدس را به بیراهه نمی‌کشاندند. یکی از کژراهه‌هایی که در بیت آقای منتظری جریان داشت و موجب نگرانی و ناراحتی امام بود، جریان سوء استفاده از «نهضت‌های آزادی‌بخش» بود که توسط شبکه مهدی هاشمی صورت می‌گرفت و آقای منتظری به رغم هشدارها و تذکرات امام و برخی از مسئولان نظام جمهوری اسلامی و کارشناسان متعهد و انقلابی، دست مهدی هاشمی را از این جریان کوتاه نکرد و در نتیجه «نهضت‌های آزادی‌بخش» بازیچه سیاست‌بازی‌های او قرار گرفت و او به نام «حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش» در برخی از کشورها، بذر نفاق و اختلاف پاشید و بارها آتش جنگ را میان مردم کشورهای مختلف شعله‌ور ساخت و امام ناگزیر شد از پشتیبانی «نهضت‌های آزادی‌بخش» خودداری ورزد و دستور انحلال آن را صادر کند، چنان که حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی (رحمت‌الله علیه) آورده است:

... در همین نامه ۶۵/۷/۱۷ [آقای منتظری] آمده است:

افراد نهضت‌ها می‌آیند تا با من به نیابت امام خمینی بیعت کنند، غافل از اینکه امام خمینی اصلاً نهضت‌های اسلامی را جرم می‌دانند.

مهدی هاشمی در صفحه هفده پرونده خود می‌نویسد:

از زمانی که واحد نهضت‌ها منحل شد و من از سپاه بیرون آمدم حضرت آیت‌الله العظمی منتظری بر اساس همان شرح صدری که دارند، برای تقویت روحی اینجانب، نمایندگی در نهضت‌ها را به من محول کردند و همین امر موجب شد که من روابطم با

ایشان و بیت معظم له بیشتر گردد.

متوجه شدید که امام با نهضت‌هایی که آقا مهدی در رأسش باشد مخالفاند و دستور می‌دهند واحد نهضت‌ها منحل شود تا به صورت دیگر تشکیل گردد ولی حضرت عالی دوباره بدون توجه به این مسأله، ایشان را به نمایندگی از خود وارد نهضت‌ها کردید، یعنی ارتقاء درجه یافت.

سند شماره ۹ می‌گوید:

یکی از دیپلمات‌های خارجی گفت: شما [مهدی هاشمی] اگر بخواهید در صحنه داخلی باز مطرح شوید باید نخست در صحنه بین‌المللی مطرح گردید و ما قدرت داریم زمینه آن را فراهم سازیم. ما همه گونه امکانات مالی و نظامی برای راه انداختن دوباره نهضت‌ها در سطح منطقه حاضرییم در اختیارتان بگذاریم تا کار را شروع کنید. ... آری امام با نهضت‌هایی که سر در آخور بیگانه داشته باشند مخالف بودند. امام با نهضت‌هایی که پولش را دیپلماتی و سیاستش را بیگانه‌ای دیگر تعیین کند مخالف بودند و چه می‌توانستند بکنند، جز اینکه مخالفت کنند؟^۱

نمونه‌ای دیگر از دوگانگی و دوگونه‌گویی

مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی:
این گروه فاسد و مرموز تصمیم گرفته است که چند کار را انجام دهد: ابتدا چهره امام را از زبان و قلم قائم مقام رهبری، چهره‌ای خشن که زن‌های بچه‌دار را می‌کشد به دنیا معرفی کند و بعد این را به دنیا برساند که آیت‌الله منتظری غیر از امام است. در قدم بعد، آیت‌الله منتظری را از نظام جدا سازد و بعد با تغییر مدیریت در سطح بالا و گسترده که از زبان شما هم نقل شده همه چیز را به نفع خودشان خاتمه دهند.

۱. رنجامه حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین آقای حاج سید احمد خمینی به آقای منتظری، ص ۱۸.

آقای منتظری این است که آن روز که در جایگاه قائم مقامی نشست بود و آینده «ولایت» و رهبری را از آن خود می‌پنداشت به نگارش چهار جلد کتاب *دراسات فی ولایت / الفقیه دست زد* و بالغ بر ۳۶ دلیل از آیات و روایات و دیگر دلایل عقلی و نقلی آورد که در نظام جمهوری اسلامی مسئول و کارگردان اصلی رهبر و «ولی فقیه» است و قوای مجریه، مقننه و قضائیه زیر نظر رهبر و در واقع کارگزاران و مشاوران مقام رهبری هستند و هیچ‌کدام از قوای سه‌گانه حتی شخص رئیس جمهور استقلال ذاتی ندارند، بلکه عامل و کارگزار ولی فقیه‌اند. او با صراحت آورده است:

... نقش و وزن ولی فقیه در جمهوری اسلامی، جنبه تشریفاتی ندارد و مانند شاه در حکومت مشروطه و یا دربار انگلستان نیست که از بهترین امکانات بهره‌مندند و هیچ‌گونه مسئولیت اجرایی بر دوش ندارند. در نظام اسلامی مسئول اصلی و واقعی شخص امام و رهبر است و قوای سه‌گانه از ایادی و عوامل او محسوب می‌شوند. مقام رهبر، به منزله رأس مخروط حکومت، بر همه مسئولان و کارگزاران اشراف کامل دارد...^۱ او در جای دیگر می‌آورد:

... از همه روایات آشکار می‌شود که رهبر و حاکم اسلامی مسئول و مکلف اصلی در اداره کشور است و هیأت دولت، کارگزاران، قضات و ارتشیان، بازوان و عوامل او هستند و او بر آنان اشراف دارد و نمی‌تواند از خود سلب مسئولیت کند...^۲ او گام را از این نیز فراتر می‌گذارد و این نکته را مطرح می‌کند که:

موقعیت رهبر اقتضا دارد که اصولاً رئیس جمهور و قوه مجریه از جانب رهبر منصوب شوند زیرا مسئولیت در اصل بر دوش رهبر است و او باید افرادی را که در طرز تفکر و حتی در سلیقه با او سنخیت دارند برگزیند و بتواند با آنان کار کند.^۳

۱. *دراسات فی ولایت الفقیه*، ج ۲، ص ۵۱.

۲. همان.

۳. همان، ص ۱۱۴.

آقای منتظری در این بحث محورهایی از اختیارات رهبر و ولی فقیه را شمارش می‌کند که در اصطلاح همان ولایت مطلقه خوانده می‌شود مانند:

گسستن بندهای اندیشه‌های انحرافی و مبارزه قاطع با آداب و رسوم باطل و فرهنگ‌های غلط، اجرای احکام فردی و اجتماعی اسلام و مبارزه با بدعت‌ها و دفاع از معارف و احکام اسلام، رفع ظلم‌های اجتماعی و احقاق حقوق مستضعفان، قضاوت درست در اختلافات اجتماعی،

بازگرداندن اموال عمومی و غصب شده به بیت‌المال و اجرای برابری در احکام خدایی و...^۱

آنگاه که آقای منتظری از جایگاه قائم‌مقامی عزل و کنار گذاشته شد و لیبرال‌ها و منافقان بیش از گذشته در بیت او رخنه کردند و گرد او را گرفتند با ۱۸۰ درجه چرخش ولایت مطلقه را انکار کرد و نقش و وزن ولی فقیه را در نظام جمهوری اسلامی تنها نظارت قلمداد کرد و صریحا اعلام داشت:

... در قانون اساسی ما یک «ولایت فقیه» ذکر شده است، اما معنایش این نیست که ولی فقیه یعنی همه کاره، آن وقت دیگر «جمهوری» معنایی نخواهد داشت. ولی فقیه با

مرحوم حجت‌الاسلام سید احمد خمینی:

مکان‌های حساس بیت شما را هم که طیف آقا مهدی اشغال کرده بودند. شما هم با ساده‌اندیشی خود تمام حرف‌های این طیف را وحی منزل می‌دانستید... از طرف دیگر آقا هادی و طیفش به این نتیجه رسیده بودند که شما باید از نظام جدا شوید و در این زمینه از هیچ کوشش خلاقی کوتاهی نکرده‌اند. از طرفی آقا هادی معتقد بوده است که امام می‌میرد و از دست او خلاص می‌شوند و کارها حل می‌گردد.

آن شرایطی که در قانون اساسی دارد وظایفی در قانون اساسی برایش مشخص شده عمده وظیفه اش - که مهم تر است - اینکه نظارت کند بر جریان جامعه... ولایت فقیه... باید نظارت بر کشور داشته باشد، نظارت بر احزاب داشته باشد، نظارت بر دولت داشته باشد، اما نه اینکه در همه جا دخالت کند. در جمهوری اسلامی دولت باید مستقل باشد... من یکی از اشکالاتم به آقای رئیس جمهور آقای خاتمی واقعا این است، من پیغام هم دادم نمی دانم به ایشان گفته اند یا نه؟ ... به ایشان پیغام دادم که این طور که پیش می روید نمی توانید کار کنید، یک نفر رئیس دولت اگر وزیرایش، استاندارهایش، با او هماهنگ نباشند، یک قدم نمی تواند بردارد. من پیغام دادم که من اگر جای شما بودم می رفتم پیش رهبر می گفتم شما مقامت محفوظ، احترامت محفوظ، ولی ۲۲ میلیون مردم به من رأی دادند... از من انتظار دارند و اگر بنا بشود که بخواهید در وزرای من، در استاندارهای من دخالت بکنید، افرادی را به من تحمیل کنید، من نمی توانم کار کنم...^۱

این دوگانگی در گفتار، کردار و نوشتار آقای منتظری، افزون بر شرایطی که به آن اشاره رفت (شرایط قائم مقامی و شرایط برکناری) به روحیات و خصلت های درونی نامبرده مربوط می شود. چنان که در فصل های گذشته یادآوری شد و زندگی نامبرده نشان می دهد که او با هر کسی بنشیند بی درنگ از او رنگ می گیرد و همانند او می اندیشد. آن روز که در منصب قائم مقامی نشسته بود، با تأثیرپذیری از جو انقلابی، حزب الهی و با باورمندی به اینکه آینده از آن اوست همه مسئولان نظام را کارگزاران و منصوبان مقام رهبری می دانست و مسئول اصلی و واقعی نظام را ولی فقیه معرفی می کرد، لیکن آنگاه که از منصب قائم مقامی عزل شد، بدون ارائه حتی یک دلیل فقهی همه شئون ولی فقیه را نادیده گرفت! البته منافقان و لیبرال های حاکم در بیت او - در دوران قائم مقامی - که بر آن بودند آینده ایران را در مشت خود بگیرند، طبیعی بود که آقای منتظری را در این اندیشه همراه باشند و او را تأیید کنند که در تحقیقات

خود رئیس جمهور، هیأت دولت، استانداران، فرمانداران، ارتشیان، قضات و خلاصه قوای مجریه، مقننه و قضائیه را کارگزاران و عمال ولی فقیه بداند و بر آن پای فشارد. باید دانست

که نه تنها لیبرال‌ها و منافقان، حتی جورج

بوش و امریکا اگر کسی مانند آقای

منتظری ولی فقیه باشد، نه تنها از آن

اندیشناک نیستند، بلکه از آن استقبال

می‌کنند.

چنان که در میان جوجه روشنفکران

کشور ما همان‌هایی که در دوران ولایت

امام اصل مرجعیت و تقلید را به زیر

سؤال می‌بردند و می‌گفتند مگر مردم

گوسفندند که باید دنبال این و آن راه

بیفتند، امروز با آب و تاب اعلام می‌کنند

که مقلد آقای منتظری هستند!! تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل.

این فرگرد را به یاد فرزند مظلوم امام حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سید احمد خمینی (ره) به پایان می‌برم:

... حضرت آیت‌الله!

طیف مهدی هاشمی هنوز هم دست از شما بر نمی‌دارند، چرا که آنها امام را قبول

ندارند، چه رسد به شما. به قول امام چون اعتقاد به ارتباط با منافقین و لیبرال‌ها دارند

هیچ پلی را بهتر از شما ندیدند و این را بارها گفته‌اند. وقتی امام تأکید روی رسیدگی به

مسائل مهدی هاشمی داشتند معلوم بود با هوش و ذکاوت سرشار خود مسائل را تحلیل

می‌کردند. متأسفانه شما که برادرش دامادتان بود و پدرش استادتان و به قول خودتان

او را از بچگی بزرگ کرده بودید و از تمام خصوصیاتش اطلاع داشتید هرگز او و طیف

او را نشناختید... خلاصه کلام اینکه آقای مهدی هاشمی چند بار در طول بازجویی‌هایش به این مسأله تأکید کرده است که ما از سال‌ها قبل روی آیت‌الله منتظری کار می‌کردیم. از طرف دیگر آقا هادی به این نتیجه رسیده بود که حال که مسئولین با ما (یعنی طیفشان) این‌گونه برخورد می‌کنند ما باید به منافقین نزدیک شویم... جناب عالی هم که اجازه داده بودید منافقینی که تائب هستند رفت و آمدشان در بیت شما بدون مانع باشد. آقا هادی هم که تسهیلات لازم را برای رفت و آمد لیبرال‌ها مانند پیمان و نهضت مجاهدین خلق یعنی میثمی‌ها، نهضت آزادی و منافقین فراهم می‌کرد.

مکان‌های حساس بیت شما را هم که طیف آقا مهدی اشغال کرده بودند. شما هم با ساده‌اندیشی خود تمام حرف‌های این طیف را وحی منزل می‌دانستید... از طرف دیگر آقا هادی و طیفش به این نتیجه رسیده بودند که شما باید از نظام جدا شوید و در این زمینه از هیچ کوشش خلاقی کوتاهی نکرده‌اند. از طرفی آقا هادی معتقد بوده است که امام می‌میرد و از دست او خلاص می‌شوند و کارها حل می‌گردد.

از تمامی اینها و خیلی چیزهای دیگر از جمله هماهنگی با رادیوهای بیگانه و سیاست‌های خارجی به این نتیجه می‌رسیم که این گروه فاسد و مرموز تصمیم گرفته است که چند کار را انجام دهد: ابتدا چهره امام را از زبان و قلم قائم‌مقام رهبری چهره‌ای خشن که زن‌های بچه‌دار را می‌کشد به دنیا معرفی کند و بعد این را به دنیا برساند که آیت‌الله منتظری غیر از امام است... در قدم بعد، آیت‌الله منتظری را از نظام جدا سازد و بعد با تغییر مدیریت در سطح بالا و گسترده که از زبان شما هم نقل شده همه چیز را به نفع خودشان خاتمه دهند...^۱

آورده‌اند که محمود غزنوی را عادت بود که گاه شب‌ها در جامه درویشان به دیدار ایشان می‌شد. شبی به در کلبه فقیری رفت و لاف درویشی و پشیمینه‌پوشی زد. فقیر او را گفت ای درویش، مشکی را که بویش از جامه تو برمی‌خیزد جز در خزانه سلطان نتوان یافت. اکنون به همه آنهایی که امام خمینی (ره) و پیروان مرام و مکتب امام را متهم به تندروی

می‌کنند باید گفت که ای درویش، اتهامی که از کشکول شما حواله نیکان و پارسایان و دینداران می‌شود جز در خزانه باند و جناح و بیت شما نتوان یافت.

این حکایت را بدان گفتم که تا لاف کم بافی چو رسوا شد خطا

فرزندان تاریخ‌پرداز استر

(بخش پایانی)

علیرضا سلطانشاهی^۱

◆ سِرَح بَتِ اَشِر

جا دارد که مقاله بسیار کوتاه و بدون نویسنده سِرَح بَتِ اَشِر^۲ با چند نقل قول دیگر معنی خاص خود را بیابد. از جمله در جلد اول از کتاب خاطرات مئیر عزری در خصوص مقبره‌ای به این نام در نزدیکی اصفهان چنین آمده است:

در دهه سوم سده بیستم، نماینده‌ای از اسرائیل از این کنیسا^۳ بازدید نموده و

۱. محقق و پژوهشگر.

2. Serah bet asher.

۳. کنیسه‌ای در محله گل‌بهار یا گل‌بار، میان دردشت و جوباره در دل بازار اصفهان.

ساختمان آن را ۹۰۰ تا ۹۵۰ ساله خوانده است. یهودیان کلبهار و اصفهان باور داشتند یک راه زیرزمینی به درازای سی کیلومتر این کنیسا را به آرامگاه سارا دختر آشر نوه یعقوب پیامبر که استرا خاتونش می خوانند می رساند. (این نام را در زبان عبری «سهرج» می خوانیم) این آرامگاه با بناهای بسیار قدیمی اش در بگران لنجان یکی از روستاهای پیرامون اصفهان، زیارتگاه یهودیان است. پس از بازدید پروفیسور ارنست هرتسفلد، باستان شناس و پژوهشگر نامدار از این آرامگاه در سال ۱۹۲۳، دگرگونی های سازنده در آن پدید آوردند. چنانچه درب ورودی آرامگاه را که تکه سنگی کم و بیش به بلندای سه پا می بود نوسازی کردند تا بازدیدکنندگان به آسودگی بتوانند در آن گردش کنند. در ماه های نخست سال ۱۹۵۰ میلادی گروهی که به نوسازی این کنیسا سرگرم بودند تکه سنگ بزرگی را از زیر خاک بیرون کشیدند که روی آن نوشته های زیر کنده شده بود:

سطر اول: دروازه های عدالت را به رویم بکشایید تا از آنها برآیم و خداوند را سپاس بگویم (مزامیر دود ۱۱۸: ۱۹).

سطر دوم: این سنگی را که چون یادمانه بر پا کرده ام، خانه خدا شود. آنچه به من بدهی، ده یک آن را به تو باز خواهم گرداند (پیدایش ۲۸: ۲۲).

سطر سوم: اینک فرشته ای به دیدارت می فرستم تا از تو در راه نگاهبانی کند و تو را به جایی که برایت آماده کرده ام، برساند (خروج ۱۳: ۱۰).

سطر چهارم: یهوه به جای شما خواهد جنگید، شما آرام بگیرید (خروج ۱۴: ۱۴).

به تاریخ روز چهارشنبه ۲۶ ماه آو از سال ۳۸۹۰

درود بر اسرائیل

بنده درگاه

یعقوب بن داوید

این تکه سنگ به راستی می تواند گویای زندگی دراز یهودیان در جی، اصفهان یا یهودیه باشد.

روز چهاردهم سپتامبر ۱۹۵۷، پدرم صیون عزری، نامه‌ای به زبان فرانسه به دوستش یهوشوع الموغ در اورشلیم نوشت و پیشنهاد نمایش^۱ این سنگ ارزشمند را در موزه بصل ال در اورشلیم با وی در میان نهاد. در این پیشنهاد به نمایندگی از سوی سازمان یهودیان اصفهان از آقای اسحاق بن صوی، دومین رئیس جمهور کشور [جعلی] اسرائیل خواسته شده بود با همکاری سران سوختوت، این سند گرانبها به نمایش دیگر یهودیان جهان درآید که هرگزم انجام نشد و آن تکه سنگ همچنان در جای پیشین خود ماند. شادروان [!] بن صوی با این سنگ‌نبشته آشنا بود و در این زمینه در گاهنامه تربیتس مقاله‌ای نوشته بود.^۲

آقای اکبر شیرانی در مقاله‌ای پیرامون یهودیان اصفهان مندرج در شماره ۲۰ و ۲۱ نشریه افق بینا، ارگان انجمن کلیمیان تهران، نیز در مورد این مقبره می‌نویسد:

در تابستان هر کس از یهودیان [اصفهان] وسعت مالی داشته باشد سر قبر استر یا به اصطلاح اصفهانی‌ها استرا خاتون که یک روز راه از شهر فاصله دارد می‌روند. گورستان آنها نیز در همان محل است. فقط تعداد کمی از گورها با سنگ مشخص شده‌اند.

در جای دیگر از این مقاله آمده است:

قدیمی‌ترین سنگ‌نوشته یهودیان در اصفهان به طول ۹۵ و عرض ۷۵ سانتی‌متر در سال ۱۳۲۳ در آنجا یافت شد و اکنون بر دیوار یکی از تاق‌نماهای داخل کنیسه نصب شده است. کتیبه این لوح به خط عبری برجسته مشتمل بر آیاتی از تورات بوده و تاریخ آن مربوط به عصر اشکانیان از اوایل قرن دوم مسیحی، متعلق به شخصی به نام داود بن یعقوب می‌باشد.

حبیب لوی نیز در تاریخ یهود ایران و گزیده آن تاریخ جامع یهودیان ایران به مقبره استر یا سارا بت آشر به گونه‌ای شفاف‌تر می‌پردازد. به ویژه پس از ذکر محتات‌ها و عذاب‌هایی که علیه

۱. به عبارت صحیح‌تر انتقال آن سنگ.

۲. «کیست از شما از تمامی قوم او»، یادنامه، خاطرات مؤثر عزری، اورشلیم، ۲۰۰۰، ج ۱، ص ۱۴.

یهود در دوره صفوی ترسیم می‌کند، می‌گوید:

در همین ایام بود که مکان مقدس دیگری برای یهودیان در ایران ارزش و اعتباری والا یافت و آن قبر منتسب به سارا بت آشر واقع در پیر بکران^۱ در نزدیکی اصفهان بود.^۲ حبیب لوی داستان برخورد شاه عباس را با آهو نیز به صورت مفصل و نسبتاً متفاوت از آنچه در فرزندان استر آمده است بیان می‌کند که آن هم باز حاکی از مظلوم‌نمایی یهودیان می‌باشد.

در واقع مقبره سارا بت آشر نمادی از ارتباط ایران با اسرائیل به ویژه از لحاظ دینی است. ضمن آنکه به حقانیت و سابقه تاریخی یهودیان در ایران نیز اشاره می‌کند. حقانیتی که در برخی وقایع حساس تاریخ ایران، مصادیق ناخوشایندی را از آن شاهد بوده‌ایم و آشکارتر از هر پیامی، مقبره استرا خاتون نماد مظلوم‌نمایی یهود در قبال حکومت‌های شیعی به ویژه در دوران صفوی است که البته امروز هم به کار صهیونیست‌ها می‌آید.

♦ ورزش

سال‌ها پیش در ویژه‌نامه روز قدس نشریه امید انقلاب^۳، ارگان بسیج بیست میلیونی، خواندم که اگر از میان ورزشکاران معروف دنیا هر کس یک قهرمان یهودی را می‌شناسد برای این نشریه نام و رشته ورزشی او را ارسال نماید و اتفاقاً زمانی که ۹۰۰ نسخه از این نشریه برای عده‌ای از دانش‌آموزان علاقه‌مند به قضیه فلسطین در سراسر کشور ارسال شد، عده زیادی از آنها حتی نتوانسته بودند یک ورزشکار نام ببرند و عده‌ای هم به طعنه اظهار داشته بودند که یهودی را چه به ورزش و پهلوانی. و هم اکنون وقتی به منابع معروف از تاریخ یهودیان مراجعه می‌کنم تا از ورزش و ورزشکاری مطلبی در تقویت یا نقد محتوای مقاله مندرج در

۱. Pir Bakran

۲. حبیب لوی، تاریخ جامع یهودیان ایران، بازنوشته هوشنگ ابرامی، لس آنجلس، شرکت کتاب، ۱۹۹۷، ص ۲۶۷.

۳. امید/انقلاب، شماره ۲۶۹، اسفندماه ۱۳۷۳.

مجموعه فرزندان استر بیابم، به این نتیجه می‌رسد که اتفاقاً همه منابع از ورزش و ورزشکاری سخن گفته‌اند ولی تنها برای اینکه فعالیتی ولو اندک در این راستا وجود داشته که می‌توان با توسل به آن اظهار وجود کرد و در مقابل مدعیان عرض اندام.

نویسنده نام ناآشنای مقاله ورزش در این مجموعه هیچ مطلب جدید و قابل اعتنایی را مطرح نکرده است و در عین اینکه هم‌کیشان وی بسیار اصرار دارند که سیاست مقوله‌ای جدا از ورزش است، در چند جای مطلب خود به تأثیر عملکرد دولت‌ها بر ورزش یهودیان می‌پردازد و حتی عدم رشد و شکوفایی جامعه ورزشی یهودیان را به حساب دیکتاتوری رضاخانی یا تفکرات فاشیستی می‌گذارد و حتی در جایی (ص ۳۶۳ از متن ترجمه) گسترش سکولاریسم را در جامعه ایرانی مایه رشد و ارتقا و رفع تبعیض می‌داند و ظهور آن را با ظهور ورزش مدرن در ایران هم‌زمان می‌پندارد!!

از میان نمونه‌هایی که می‌توان در طول تاریخ یهود (البته به غیر از سامسون) از آنان نام برد، دو ورزشکار ایرانی می‌باشند که به طور مکرر در منابع ذکر می‌شوند. خانم ژانت کهن صدق و سلیمان بینا فرد، یکی در رشته دو میدانی و دیگری در رشته کشتی و اتفاقاً تصاویر مربوط به آنها نیز بسیار محدود است و یکی از آنها نیز مربوط به مسابقات کشتی در اسرائیل است.

نشریه بینا در شماره ۲۵ خود نیز خبری از افتتاح سالن ورزشی بانوان کلیمی به نام

ژانت کهن صدق درج کرده بود و باز هم از همان تنها عکس موجود از کهن صدق به منظور تابلوی سردر استفاده کرده بودند. خانمی کلیمی با لباس ورزشی و...

شعبان جعفری در سفرها و سخنرانی‌های متعدد خود در میان ورزشکاران ایرانی برای اسرائیل آبرو می‌خريد. البته با قیمت نه چندان مقرون به صرفه، به همین دلیل پس از انقلاب بدون داشتن ذره‌ای پایگاه مردمی به اسرائیل فرار می‌کند ولی در آنجا نیز مورد توجه یهودیانی که از آنها تعریف می‌کرد قرار نمی‌گیرد و در امریکا مقیم می‌شود.



همچنین تنها باشگاه ورزشی موجود برای یهودیان نیز با معرفی بسیار مختصری مورد توجه بوده است و حال آنکه شرح مفصل از تأسیس و فعالیت آن توسط ناصر بنایان به قلم روح‌الله کهنیم در گنجینه‌های طلایی درج شده است.

سیاست و ورزش یا ایران و اسرائیل واژه‌هایی هستند که عزری در کتاب خاطرات خود به صورت مفصل از ارتباط میان آنها پرده برمی‌دارد. در عین اینکه اساساً به رابطه میان سیاست و ورزش اعتقاد ندارد!!!

وی با تلاش‌های بسیار پس از چند وقت موفق می‌شود که هیأت‌های ورزشی میان دو کشور در رفت و آمد باشند و اتفاقاً یکی از آنها دیدار فوتبال میان ایران و رژیم صهیونیستی در سال ۱۹۷۰ است. این دیدار به زعم عزری یکی از خاطرات تلخ او در دوران مأموریتش در تهران است که بخشی از آن به شرح زیر آمده است:

واژه‌های ناشایست و ناسزاهای اسرائیل ستیزانه فراوانی از دهان‌ها شنیدم که هرگز

از ترک‌ها و یونانی‌ها که پیشینه زشتی در این زمینه دارند شنیده نشده بود. گفتنی اینکه با داور بازی نیز به همان‌گونه برخورد شد. در پایان آن نبرد سخت ورزشکاران ایرانی سرافراز از میدان به در آمدند و نیروهای پلیس، شتاب‌آلود توانستند ورزشکاران اسرائیلی را بی‌آسویی به هتل‌هایشان برسانند. با واکنش‌های تندی که آن روز دیدم اندیشیدم که اگر بازی به گونه‌ای دیگر پایان می‌یافت باید چشم به راه سرنوشتی دیگر می‌بودیم.^۱

عزری و همکاران یهودی و صهیونیست وی در ایران تلاش فراوانی به عمل می‌آوردند تا از کانال‌ها و مجاری مختلف به سطوح میانی جامعه مسلمان ایرانی به ویژه ورزشکاران رخنه کنند. از جمله یکی از دستاوردهای آنان خدمات شعبان جعفری (بی‌مخ) از سوی جامعه ورزشی ایران بود.

شعبان جعفری در سفرها و سخنرانی‌های متعدد خود در میان ورزشکاران ایرانی برای اسرائیل آبرو می‌خريد. البته با قیمت نه چندان مقرون به صرفه، به همین دلیل پس از انقلاب بدون داشتن ذره‌ای پایگاه مردمی به اسرائیل فرار می‌کند ولی در آنجا نیز مورد توجه یهودیانی که از آنها تعریف می‌کرد قرار نمی‌گیرد و در امریکا مقیم می‌شود.^۲

◆ سلطنت پهلوی و انقلاب اسلامی

تنها مقاله‌ای که به اوضاع یهودیان ایران بعد از انقلاب اشارات صریح و عمدتاً ناصحیحی دارد، مقاله حاضر است. نویسنده نسبتاً مطلع و در عین حال مغرض این مقاله، بر آن است که با عرضه چند نقل قول یا به قول خودش سند، از آنچه وضعیت یهود در ایران گفته می‌شود، تصویری تاریک و به ویژه تحمل‌ناپذیر بسازد.

۱. یادنامه، خاطرات مئیر عزری، اورشلیم، ۲۰۰۰، ج ۲، ص ۲۵.

۲. شعبان جعفری در کتاب خاطرات خود که به صورت مصاحبه با هما سرشار یهودی تدوین شده است از زمان آوارگی خود پس از انقلاب نیز مطالبی گفته است.

دیوید مناشری در مطلع مقاله خود با ترفندی نه چندان کارساز، جریان چاپ اسکناس‌های منقش به ستاره شش‌پر را یک تصور اشتباه می‌داند و جریان کمک نماینده یهودیان در مجلس به محمدرضا - در دوران آوارگی‌اش در ایتالیا به هنگام کودتای ۲۸ مرداد - را یک شایعه دانسته و با فروش نفت ارزان‌قیمت ایران به اسرائیل، پس از این قصه آن را به تمسخر می‌گیرد؛ در حالی که هیچ مدرک قابل اعتنائی ارائه نمی‌کند که چاپ اسکناس با ستاره شش‌پر که شاه سریعاً دستور جمع‌آوری و امحاء آن را صادر می‌کند کذب است یا مراد اریه به شاه در ایتالیا، چک سفید امضا نداده است. در عین حال دیگر برای همه آشکار است که جریان فروش نفت به اسرائیل به ویژه در تحریم نفتی آن زمان تا چه حد برای اسرائیل حیاتی بوده و در حال حاضر انکار آن جز یک لطیفه هیچ نیست.



اعضای هیأت مدیره انجمن کلیمیان تهران در دوره گذشته

دیوید مناشری با تأکید بر فواید حاصل از ایجاد تفکر سکولاریسم در عصر مشروطه، این اعتقاد را ترویج می‌دهد که در جوامع مذهبی همچون ایران، تنها با ایجاد سکولاریسم می‌توان

فضای تنفس برای یهود ایجاد کرد. اگر چه وی از دوران رضاشاه به دلیل پی‌ریزی پروژه مدرنیسم در ایران تقدیر می‌کند ولی باز هم گرایش‌های او را به آلمان برای یهودیان نگران‌کننده و انتقادپذیر می‌داند. در واقع، تنها عصر بی‌بدیل و طلایی برای یهودیان در ایران دوره محمدرضا یا همان پهلوی دوم قلمداد می‌شود که به زعم وی با وقوع انقلاب اسلامی این دوره نیز به پایان می‌رسد.

نویسنده مقاله اگر چه با آوردن شواهد متعدد از همزیستی و مرافقت سران انقلاب اسلامی با یهودیان بعضی واقعیت‌ها را ذکر می‌کند ولی اظهار نظر رئیس انجمن کلیمیان تهران و نقل قول از نماینده کلیمیان ایران در مجلس شورای اسلامی یا ذکر برخی استنادات فقهی از عقاید حضرت امام (ره) را از جمله دلایل آشکار در نامطلوب بودن فضای حاکم بر ایران برای یهودیان می‌داند و در حالی که هیچ مصداق بارزی از یهودستیزی در ایران ارائه نمی‌کند ولی همچنان بر این تصور تصریح می‌کند که ضدیت با یهود به ویژه پس از انقلاب اسلامی با وجود تفکرات اصلاح‌طلبانه افرادی همچون خاتمی، کدیور یا شبستری، در قالب‌های فکری - فقهی نهادینه شده است و با خباثت تمام در آخرین سطر از مقاله خود تأکید می‌کند که اوضاع نابسامان مملو از آزار و محدودیت همچنان پابرجاست.

با مروری منصفانه و مطالعه‌ای دقیق می‌توان بر اصرار مناشری به یک شیوه قدیمی از



دیوید مناشری

عملکرد یهودیان در طول تاریخ و تمام ممالک پی برد و آن مظلوم‌نمایی در عین اقتدار، تمول و حتی حاکمیت بلامنازع است و به هیچ عنوان ارتباطی با کم‌اطلاعی آنها از وضعیت خوب یهودیان ایران ندارد، چرا که تنها با مرور آثار و حتی جایگاه علمی مناشری این کم‌اطلاعی از وی پذیرفتنی نیست. در واقع باید گفت که وی تجاهلی هدفمند را در این متن، با بی‌انصافی تمام به نمایش می‌گذارد.

دیوید مناشری هم اکنون رئیس مرکزی در اسرائیل به نام

دیوید مناشری با تأکید بر فواید حاصل از ایجاد تفکر سکولاریسم در عصر مشروطه، این اعتقاد را ترویج می‌دهد که در جوامع مذهبی همچون ایران، تنها با ایجاد سکولاریسم می‌توان فضای تنفس برای یهود ایجاد کرد.

Citizen's Empowerment Center in Israel یا C. E. C. I است. این مرکز نهادی غیر انتفاعی و غیر سیاسی است که پدیدآورندگان آن با هدف اطلاع‌رسانی به عموم اسرائیلی‌ها پیرامون حقوق و وظایفشان در حکومت، آن را تأسیس کرده‌اند و همچنین برای ایجاد یک حکومت کارآمد و استقرار یک سیستم دموکراتیک.

مناشری همچنین متصدی میز مطالعات جدید ایرانی مدرن و پروفیسور دپارتمان تاریخ خاورمیانه و افریقا در بخش مهم برنامه‌های ویژه دانشگاه تل‌آویو است. وی همچنین با دانشگاه‌های پرینستون، کرنل، شیکاگو، ملبورن، مونیخ و واسدای توکیو ارتباط و همکاری دارد.

مناشری همچنین مسئول کمیته اجرایی آموزش بین‌المللی سفارادیک است. وی در عین حال کمیته اسرائیلی پروژه ملکه استر و حمایت از مهاجرین تازه وارد را در اسرائیل مدیریت می‌کند.

آثار وی تنها درباره ایران به شرح ذیل می‌باشد:

1. Post – revolutionary Politics in Iran, 2001 .
2. Education and the making of moder Iran, 1992 .
3. Iran: A Decade of war and revolution (collected) Papers series (merka Dayan Le – Heker Ha mizrah Ha – tikhon Ve – Afrikah universitat tel – Aviv)), 1990 .
4. The Iranian revolution and the muslim world (Westview Special Studies on the Middle east) , 1991 .
5. Revolution at a crossroads: Iran's Domestic Politics and regional Ambitions (Policy Papers Washington institute for near east Policy) , No. 43) - 1996 .

6. Central Asia meets the middle east, 1998 .
7. Iran under khatami: A Political, Economic and military, 1998 .
8. Iran be – mahpekhah (kavadoom) - 1998 .
9. Iran, ben islam u-ma. arov (sifriyat universitah meshuderet) , 1996 .

از سوی دیگر با بررسی وضعیت یهودیان ایران و به ویژه جایگاه و موقعیت آنها می‌توان به جهت‌گیری و روش خباثت‌آمیز افراد مطلعی همچون مناشری پی برد. از جمله در گزارش جالبی که رادیو آلمان از وضعیت یهودیان ایران مورخ ۷ فروردین ۱۳۸۵ بر روی اینترنت قرار داده، آمده است که یهودیان بیست کنیسه در ایران دارند و می‌توانند بدون بروز مشکلی در آنها به فرایض مذهبی بپردازند و در همه جامعه از جمله اصفهان گورستان متعلق به خود دارند.

جمعیت ۲۵۰۰۰ نفری آنها در مجلس شورای اسلامی یک نماینده دارد و حتی این امکان ویژه را هم دارند که به اسرائیل سفر کنند. یهودیان ایران بنا بر همین گزارش معتقدند که آقای خاتمی خیلی کارها به سود کلیمیان انجام داد.



هارون یشایائی

هارون یشایائی که با اسم پرویزخان جایزه بهترین تهیه‌کنندگی سینما را در بیست سال پس از انقلاب به دست آورده و رئیس انجمن کلیمیان تا شهریور ماه ۱۳۸۵ بوده است^۱ در سرمقاله نشریه افق بینا شماره ۲۱، ارگان انجمن کلیمیان، که به آزادی هر چه می‌خواهد می‌نویسد و منتشر می‌کند، می‌گوید:

مردم و مخصوصا یهودیان جهان بدانند که ایرانیان

۱. سایت دریچه در خبر ویژه فرهنگی خود مورخ ۱۳۸۵/۶/۱۵ از انتخاب سیامک مرصاق با اکثریت آراء به سمت ریاست جدید انجمن کلیمیان خبر می‌دهد و دوران ریاست یشایائی که تقریباً از ابتدای انقلاب آغاز شده بود پایان می‌یابد. همچنین یشایائی به طور رسمی در آخرین شماره بینا که در پاییز ۱۳۸۵ منتشر شده است بر این خبر مهر تأیید می‌زند.

یهودی منزوی و محصور در یک جزیره دورافتاده نیستند بلکه آنها میراث گرانبهای ایرانی بودن و یهودی بودن خود را می شناسند و با همه توان از تاریخ و اندیشه مشترک فرهنگ پرافتخار ایرانی و اصول یهودیت نبوی پاسداری می کنند و خود را ایرانی و در عین حال بخشی از جامعه جهانی یهودی می دانند... فضای زندگی یهودیان و سایر اقلیت های دینی آن گونه تیره و تاریک نیست که بعضی خارج نشینان و بلندگوهای تبلیغاتی عنوان می کنند. واقع مشهود این است که کنیسه ها در تمام شهرهای یهودی نشین ایران دایر است و هیچ محدودیتی در انجام فرایض دینی آنها وجود ندارد. علاوه بر آن سازمان های مختلف و انجمن های کلیمیان، مدارس، مهد های کودک، باشگاه های جوانان، بیمارستان بزرگ دکتر سپیر، سرای سالمندان یهودی، کشتارگاه های ذبح شرعی و فروشگاه های فرآورده های گوشتی کاشر، دفاتر ثبت ازدواج شرعی و هر آنچه نشانه هویت و لازمه جامعه یهودی است در ایران وجود دارد و جالب اینکه برخی از این امکانات برای یهودیان تعدادی از کشورهای اروپایی وجود ندارد.

از جمله حقوقی که اقلیت ها حتی در کشورهای اروپایی دارند و هارون یشایائی به آن اشاره نکرد آن است که نماینده فعلی یهودیان در مجلس شورای اسلامی با حداکثر ۲۰۰۰ رأی به مجلس شورای اسلامی راه یافت و حال آنکه مسلمانان ایرانی حداقل باید با دادن ۷۰ برابر این تعداد رأی، یک نفر را به مجلس بفرستند.



موريس معتمد

آقای موريس معتمد، نماینده یهودیان، از جمله در گزارشی که در شماره ۲۱ بینا به جامعه یهودی ایران ارائه می کند، خبر از دیدارهای مکرر سران یهودی ایران با مقامات جمهوری اسلامی می دهد و اینکه قرار است بودجه ای خاص در نهاد ریاست جمهوری به آنها اختصاص یابد. از جمله

اخباری که موریس معتمد در تحقق موضوع آن تلاش زیادی کرد برابری دیه مسلمان با غیر مسلمان بود که امتیازی بی‌بدیل به اقلیت‌ها در طول تاریخ حیات آنها در جامعه اسلامی ایران است که در سال ۱۳۸۲ پخش گردید.

ارتباط یهودیان ایران را با یهودیان جهان می‌توان در گزارش هارون یشایائی در شماره ۲۳ بینا مورخ فروردین و تیر ۱۳۸۳ مشاهده نمود. آزادی فعالیت‌های عمومی نظیر ورزش برای بانوان یهودی با افتتاح باشگاه ورزشی ژانت کهن صدق در منطقه یوسف‌آباد تهران - با تابلویی از تصویر همان فرد که در دوره پهلوی قهرمان ورزشی بوده است - از جمله امکانات رفاهی یهودیان مقیم ایران به حساب می‌آید.

در ایران اسلامی در هیچ منطقه‌ای از هیچ شهر نمی‌توان تابلو یا اطلاعیه‌ای را جهت ممانعت از ورود یهودیان یا علامتی جهت مشخص شدن یهودیان مشاهده کرد. مدیر مسئول بینا در شماره ۳۰ این نشریه به صراحت تمام، وجود هرگونه اجبار جهت استفاده از علائم مشخصه اقلیت‌ها را در ایران تکذیب می‌نماید.

آزادی موجود برای یهودیان آن‌قدر زیاد است که در برخی مواقع می‌توان مصداق‌های بسیار عجیبی در عملکرد ناصحیح و اظهارات عمدتاً نابخردانه برخی یهودیان سرشناس دید. از جمله آقای موریس معتمد، نماینده یهودیان ایران، کرارا در چند نطق خود در مجلس با مستمسک قرار دادن چند نمونه کوچک به ذکر جریان‌های یهودستیز در برخی مکان‌های نامعلوم اشاره می‌کند و حتی سیاست‌های رسانه ملی را نیز زیر سؤال می‌برد. ایشان با این جدیت و پیگیری که به انتخاب دو دوره متوالی به عنوان نماینده یهودیان در مجلس منجر شده است در مصاحبه با نشریه ایزوستیا مورخ ۱۰ ژوئیه ۲۰۰۲ برابر با ۱۹ تیرماه ۱۳۸۱ به صراحت اذعان می‌کند که اسرائیل یک دولت است که از سوی سازمان ملل به رسمیت شناخته شده است، منتهی ایشان با سیاست‌های این کشور!! در قبال فلسطینیان مخالف است. یا در جای دیگری از مصاحبه ایشان آمده است:

من به عنوان یک فرد یهودی معتقدم که اسرائیل یک دولت قانونی است و این مسأله

را نمی‌توان نادیده گرفت.

آیا نمی‌توان با رؤیت این مطالب بر مظلومیت ایران اسلامی واقف شد و بر دروغ بودن ادعاهای صهیونیست‌ها مبنی بر نامناسب بودن وضع یهودیان در ایران یقین حاصل نمود. در حقیقت، در این میان مظلوم واقعی ایران است که در قبال این همه امکان و امتیاز، چنین تهمت‌هایی را تحمل می‌کند. مظلوم واقعی رئیس‌جمهور این نظام است که با طرح یک سؤال و تردید در مقابل واقعه کذب هولوکاست با عکس‌العمل شدید نماینده یهودیان و رئیس انجمن آنها مواجه می‌شود و در نوشتن یا ایراد سخن، ادب و جایگاه خود را فراموش می‌کند.^۱

♦ مادران، دختران و زندگی خانوادگی

شاید «عالم چندگانه» ترجمه نسبتاً مناسبی از عبارت World's A part باشد که عنوان اصلی مقاله است و مترجم از آن در کنار بسیاری از مطالب صرف نظر کرده است و چه بد شیوه‌ای است که با اقامه دلیلی همچون توضیحات اضافی برای خواننده ایرانی، از ترجمه متن به صورت کامل غفلت نمود.

شاید به وضوح آشکار نباشد که مقصود اصلی از درج این مقاله در مجموعه فرزندان استر چیست؟ ولی هر کس با مطالعه آن به این دریافت خواهد رسید که موضوع مورد بحث زن به عنوان همسر و به ویژه زن به عنوان مادر یا دختر است و اینکه مهم‌ترین کارکرد وی در جامعه ایرانی توالد نسل است.

اگر چه نویسنده حریم و شأن و جایگاه زن را، به ویژه پس از مهاجرت از ایران و اسکان در اروپا و امریکا از جوانب مختلف آسیب‌شناسی کرده است ولی در بعضی موارد به نکاتی

۱. برای اطلاع بیشتر می‌توانید اظهارات موريس معتمد مورخ ۸۴/۹/۲۳ و نامه ۶ بهمن ۱۳۸۴ رئیس انجمن کليميان تهران به جناب آقای دکتر احمدی‌نژاد و نامه‌پراکنی جناب آقای سلیمی نمین را با رئیس انجمن در مورخ ۱۳۸۴/۱۲/۳ و ۱۳ و ۱۳۸۴/۱۲/۲ و ۱۳۸۴/۱۱/۲۷ در سایت‌ها مشاهده نمایید.

اشاره می‌کند که گویی باز هم زن یهودی در جامعه سنتی ایران به نحوی محدود در بعضی عقاید ناصواب محصور است.

نویسنده در پایان گفتار خود نسبت به اوضاع نابسامان جایگاه زن و برخی آداب و مراسم در جامعه غربی به ویژه امریکا به شدت احساس خطر می‌کند و تمسک به اصول و عقاید و آداب و رسوم ایرانی را در تأمین و حفظ سلامت خانواده بسیار ضروری می‌داند و شاید بسیار مفید باشد که برای مزید اطلاع از وضعیت مهاجرین ایرانی در امریکا، به یادداشت‌های هما سرشار در کتاب *کوچه پس کوچه‌های غربت* مراجعه شود، چرا که وی نیز با نگاهی انتقادی نسبت به مسائل موجود در میان مهاجرین، به ویژه زنان، مطالب قابل اعتنایی مطرح می‌کند. با این تفاوت که سرشار دیدگاه‌های فمینیستی بارزی از خود در آن کتاب بروز می‌دهد.

نویسنده در پایان گفتار خود نسبت به اوضاع نابسامان جایگاه زن و برخی آداب و مراسم در جامعه غربی به ویژه امریکا به شدت احساس خطر می‌کند و تمسک به اصول و عقاید و آداب و رسوم ایرانی را در تأمین و حفظ سلامت خانواده بسیار ضروری می‌داند و شاید بسیار مفید باشد که برای مزید اطلاع از وضعیت مهاجرین ایرانی در امریکا، به یادداشت‌های هما سرشار در کتاب *کوچه پس کوچه‌های غربت* مراجعه شود، چرا که وی نیز با نگاهی انتقادی نسبت به مسائل موجود در میان مهاجرین، به ویژه زنان، مطالب قابل اعتنایی مطرح می‌کند. با این تفاوت که سرشار دیدگاه‌های فمینیستی بارزی از خود در آن کتاب بروز می‌دهد که در مقاله حاضر چنین گرایش‌هایی در آن حد وجود ندارد. شاید عده‌ای با مطالعه این مقاله

به این دریافت نائل آیند که یهودیت به مادرانی نیاز دارد که همواره باید به فکر افزودن نسل خود باشند، تهدیدی که هم اکنون جامعه یهودی را با سیاست‌های کنترل جمعیت به ویژه در اسرائیل به شدت تهدید می‌کند و سیاستمداران اسرائیلی قویا در صدد مبارزه با آن هستند.

◆ نامداران

شیوه‌ای مرسوم در تاریخ‌نگاری یا خاطره‌نویسی یهودی وجود دارد که در پایان به معرفی بزرگان و شخصیت‌های معروف حقیقی و حقوقی یهودی پرداخته می‌شود که در مجموعه فرزندان استر هم این شیوه به اجرا درآمده است و مرور آن فواید بسیاری در شناسایی نقش یهود در اقتصاد، سیاست و فرهنگ ایران خواهد داشت. این مقاله که توسط نیل قدیسا به نگارش درآمده است، حاوی برخی اطلاعات است که در صحت آن ابهام زیادی وجود دارد. از جمله تعداد یهودیان اعدام شده پس از انقلاب اسلامی در ایران که به جز حبیب‌الله القانیان نام چند فرد دیگر نیز ذکر شده و حتی برخی دیگر از منابع تعداد آنها را به سیزده نفر نیز رسانیده‌اند.

کتاب خاطرات عزری یا روح‌الله کهنیم نیز به مرور مفصل از زندگینامه و آثار و فعالیت‌های مشاهیر یهودی می‌پردازد که در جای خود منابع مناسبی جهت شناخت یهودیان ایرانی است. سایت شهیاد^۱ در بخشی از مطالب خود به معرفی مشاهیر ایرانیان یهودی می‌پردازد که تعدادی از دولتمردان رژیم صهیونیستی از جمله کاتساو، شائول موفان، دان حالوتس، مناشه امیر و... را شامل می‌شود...

۱. این سایت به زبان فارسی مطالبی را برای یهودیان ایرانی مقیم اسرائیل فراهم می‌کند.

بازتاب فرهنگ و ادبیات انقلاب اسلامی

در ملت‌های مسلمان و سایر مستضعفین جهان

دوره‌های فرهنگی هر جامعه تنها از طریق زندگی سیاسی، نظام فرهنگی، باورها و اعتقادات، هنر، علم، ارزش‌ها و... خود را نشان نمی‌دهد بلکه مهر غلبه فرهنگی خود را بر تمامی وجوه زندگی اجتماعی نیز می‌زند. انقلاب اسلامی ایران نه تنها در تاریخ دگرگونی‌های اجتماعی ملت ایران مهر خود را بر تمامی جلوه‌های زندگی، باورها، اعتقادات، هنر، علم و ارزش‌ها زد بلکه جهان پیرامونی خود را نیز دگرگون کرد. تأثیرگذاری انقلاب اسلامی بر دگرگونی مفاهیم، شالوده‌شکنی گفتمان‌های رسمی در سیاست و تغییرات اجتماعی، تولید ادبیات حماسی جدید، بازخوانی نظریه‌های انقلاب و از همه مهم‌تر تبلور آرمان‌های جدید برای امت اسلامی و ملت‌هایی که سال‌ها رنج مبارزه با نظام‌های استبدادی و استکبار جهانی را بر دوش دارند - اما به دلیل فقدان رهبری و ایدئولوژی شوق‌برانگیز، به نتایج مثبتی دست نیافته‌اند - تردیدناپذیر است.

با انقلاب اسلامی الگوی آرمانی جدیدی برای مقابله با نظام‌های استبدادی و امپریالیسم جهانی متولد

شد و الگوهای چپ مارکسیستی و مائوئیستی برای همیشه به زباله‌دانی تاریخ سپرده شد. به ویژه کارکرد تأثیرگذار این الگو برای مبارزین مسلمان لبنان و فلسطین علیه تجاوزهای رژیم صهیونیستی و دخالت‌های شیطان بزرگ امریکا در جهان انکارناپذیر است. تولد انتفاضه در فلسطین و مشخص شدن ماهیت سازشکار گروه‌های چپ، تولد حزب‌الله در لبنان و دفاع جانانه مبارزین شیعه از تمامیت ارضی مردم لبنان و ناکام کردن تجاوزهای رژیم صهیونیستی و امریکا به منطقه و از همه مهم‌تر اخراج اسرائیل از سرزمین‌های اشغالی لبنان، همه و همه نماد تبلور آرمان‌های دینی برآمده از انقلاب اسلامی در منطقه و جهان است.

دگرگونی آرمان‌های ملت‌های مسلمان و تأثیرپذیری از فرهنگ عاشورایی انقلاب اسلامی را می‌توان در شعارها، بیانیه‌ها و از همه مهم‌تر در وصیتنامه‌های شهدای استشهادی مبارزان فلسطین و لبنان مشاهده کرد.

فصلنامه ۱۵ خرداد در راستای دفاع از آرمان‌های انقلاب اسلامی تلاش می‌کند با چاپ بخشی از این وصیتنامه‌ها تأثیر فراگیر فرهنگ و ادبیات انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام خمینی (ره) را بر امت مسلمان و ملت‌های جهان نشان دهد.



این وصیت‌ها گویای آن‌اند که بی‌شک این شهیدان تربیت‌یافتگان اسلام ناب محمدی (ص) و مکتب کربلایی سیدالشهداء اباعبدالله الحسین (ع) و خط امام خمینی کبیر (ره) هستند. همچنین بر این واقعیت تأکید دارند که حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) الهام‌بخش، رهبر، اسوه و مقتدای این شهیدان است و حکایت از وابستگی و تعلق شدید و ایمان آنان به رهبری حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای (دام‌ظله) و آمادگی و عشق آنان به شهادت در سایه رهبری حکیمانه آن بزرگوار نیز دارد.

سید حسن نصرالله



علی منیف اشمر

شهید عملیات شهادت طلبانه

در روز ۲۰ مارس ۱۹۹۶ م و مطابق با ۲۹ اسفند ۱۳۷۴، علی منیف اشمر^۱ طی یک عملیات شهادت طلبانه، در منطقه مثلث العدیسه، موفق شد چند سرباز صهیونیست را زخمی و دو نفر را به هلاکت برساند و دقیقاً ۲۱ روز پس از این عملیات رژیم صهیونیستی به یک تهاجم

۱. علی منیف اشمر در سال ۱۹۷۶ در خانواده‌ای مؤمن و شیعی در منطقه شمالی العدیسه متولد شد. وی در جوانی به گروه بسیجیان امام مهدی (عج) و گردان امام رضا (ع) پیوست و به فراگیری مهارت‌های مختلف مقدماتی مشغول شد و سپس مدتی به عنوان طلبه در حوزه‌های علمیه تحصیل نمود. در سال ۱۹۹۵ به طور رسمی به حزب‌الله پیوست و یک سال پس از آن در سال ۱۹۹۶، دقیقاً در ۲۹ اسفند ۱۳۷۴، با انجام یک عملیات استشهادی به شهادت رسید.

گسترده در جنوب لبنان تحت عنوان «خوشه‌های خشم» اقدام نمود که در خلال همین تهاجم در روز ۱۸ آوریل اردوگاه پناهندگان سازمان ملل در روستای قانا هدف حمله توپخانه‌ای اسرائیل قرار گرفته و بیش از صد نفر از زنان و مردان و کودکان بی‌گناه را به خاک و خون کشید. شیمون پرنز نخست‌وزیر موقت رژیم صهیونیستی که با مرگ اسحاق رابین در نوامبر ۱۹۹۵، مأمور برگزاری انتخابات زودرس شده بود، به دنبال انجام این عملیات ضربه سختی به چهره نه چندان صلح‌طلبش وارد گردید و در انتخابات نیز شکست سختی متحمل شد. اهمیت عملیات علی منیف اشمر زمانی معلوم می‌شود که به درستی مروری تراکم وقایع به ویژه در عرصه سیاسی و نظامی لبنان در آن مقطع داشته باشیم. مرور زندگینامه و وصایای شهدای جهادی از آن جهت با اشمر آغاز می‌شود که وی را قمر شهدای استشهادی نام نهاده‌اند. یاد آن عزیز گرامی و راهش پررهرو باد.

♦ متن وصیتنامه شهید علی منیف اشمر

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام بر مولا و سرورم سیدالشهدا، امام حسین(ع) و برادرش ابوالفضل العباس(ع)
سلام بر سید و مولایم حضرت صاحب‌العصر و الزمان(عج)، امام مهدی منتظر(عج)
سلام بر زنده‌کننده قیام مسلمانان و بنیانگذار انقلاب اسلامی مبارک ایران، امام خمینی(ره)
سلام بر رهبر امت اسلامی و ولی امر مسلمین حضرت آیت‌الله سید علی خامنه‌ای(دام‌ظله)
سلام بر سیدالشهدای مقاومت اسلامی «شهید سید عباس موسوی» و شیخ الشهدایمان «شهید شیخ راغب حرب»

سلام بر رهبر عزیز، حجت‌الاسلام و المسلمین سید حسن نصرالله(دام‌ظله)
سلام بر مجاهدان مقاوم و قهرمان شجاع مقاومت اسلامی، رحمت و برکات خداوند بر آنها
مولای من، یا ابا عبدالله(ع)!

با خداوند پیمان بستم و با شما عهد که در راه خداوند گام بردارم. در حالی که جانم را بر کف دست گرفته و خونم را به خاک جبل عامل آمیخته‌ام، همان‌طور که خون شما بر خاک مقدس کربلا ریخته شد و امروز به عهده‌ی که بسته بودم وفا می‌کنم.

مولای من، یا صاحب‌الزمان (عج)!

چقدر آرزو داشتم که شهادتم در مقابل دیدگان و وجود مبارک شما باشد ولی طولانی بودن غیبت شما و اشتیاق من به مولا و سرورانم و اجداد پاکت، موجب شد تا نتوانم بیش از این در انتظار بمانم. از خداوند می‌خواهم که با این شهادت، اجر شهادت را در رکاب شریف شما به من عطا فرماید.

برادران عزیزم، قهرمانان دلیر مقاومت اسلامی!

اگر شما از آنان به رنج و زحمت می‌افتید، آنها نیز از دست شما رنج می‌کشند. با این

تفاوت که شما به لطف خدا امیدوارید و آنها امیدی ندارند.^۱

برای شما چند مورد را که در رابطه با خط ما اصول اساسی به شمار می‌رود، یادآور می‌شوم:

راه جهادگرانه ما، سخت و طولانی و پر از مشقت و ابتلائات است؛ لذا برای پیمودن این راه باید تلاش کنید تا روحیه‌های عالی و پاک داشته باشید. باید سینه‌ها را از هرگونه تیرگی و حجابی که انسان را از خدایش دور می‌سازد، پاک کنید؛ همان‌گونه که قبل از من، برادران شهیدم به شما توصیه کرده‌اند، به این خط شریف تمسک جوید و این راه را که همان طریق مقاومت است، بپیمایید؛ چون این راهی است که خداوند فقط ما را بر پیمودنش برگزیده است و ما هم نباید این فرصت را از دست بدهیم و مهم‌تر از آن اینکه نباید خون شهدا را پایمال کنیم و باید امانات آنها را که در نزد ماست، به خوبی پاس داریم.

بر دستورهای فرماندهی عزیز و فرماندهان مقاومت اسلامی ملتزم باشید. به راهنمایی‌های

حضرت رهبر - خامنه‌ای جانم به فدایش - و دبیر کل حزب‌الله لبنان جناب سید حسن نصرالله، ملتزم باشید.

عکس‌های شهدا را همیشه مقابل چشمانتان قرار دهید و برای محقق شدن اهدافی که آنان به خاطرش به شهادت رسیدند، سعی و تلاش کنید و در خط آنها باقی بمانید.

وصایای حضرت امیرالمؤمنین(ع) به فرزندان حسن و حسین(علیهم‌السلام) را که راه و روش زندگی مورد رضای خداوند را به ما نشان می‌دهد و همین‌طور وصایای امام خمینی(قدس‌سره) و راهنمایی‌های ارزشمند و پربرکت ایشان را بخوانید، یاد بگیرید و به آن عمل کنید.

قبل از اینکه در جنگ شرکت کنید، همان‌طور که برداشتن اسلحه را ضروری می‌دانید، وضو گرفتن را لازم بدانید؛ چون دستی که با وضوست و می‌جنگد، ممکن نیست شکست بخورد.

خانواده‌های عزیزی که در نوار مرزی و تحت اشغال، همچنان مقاومت می‌کنند! کمی بعد از نوشتن این جملات و کلمات، ان‌شاءالله پیکرم آتشی خواهد شد که اشغال‌گران صهیونیسم را که هر روز و هر لحظه در اذیت شما سعی و تلاش می‌کنند، خواهد سوزاند. دشمن گمان می‌کند که شما را ذلیل کرده، لکن هیئات و پایان این آزار و اذیت به دست مجاهدان مقاومت اسلامی، نزدیک خواهد بود. ان‌شاءالله خانواده عزیزم!

بدانید که اشغال و اشغال‌گران به زودی مضمحل خواهند شد و ان‌شاءالله پیروزی نزدیک و آزادی در راه است و سرنوشت صهیونیست‌ها و مزدوران‌شان، کشته شدن و نیستی است. برادران و خواهران صابرم در بازداشتگاه‌های اشغال‌گران در نوار مرزی تحت اشغال و در فلسطین اشغالی!

سلام خدا بر شما! از خدا می‌خواهم که بر شما منت گذارده و شما را آزاد گرداند و من نیز این کار کوچک را که بازگوکننده احساسات من نسبت به شما صابرين است، به شما هدیه می‌کنم و امیدوارم که این هدیه را از من بپذیرید و ان‌شاءالله به زودی برای شما و به خاطر

شکنجه‌هایی که در طول سال‌ها در شکنجه‌گاه‌ها و زندان‌ها و بازداشتگاه‌ها متحمل شده‌اید، قیام خواهم کرد.

قلب‌هایمان با شماست و شما را فراموش نخواهیم کرد. شما وجدان بیدار این امت و مایه کرامت آن هستید.

سلام بر شهدای انتفاضه اسلامی در فلسطین اشغالی

سلام بر کودکانی که از وطن دور ماندند

سلام بر مجاهدان انتفاضه اسلامی

سلام بر پدران و مادران شهدا

سلام بر اراضی مقدس

سلام بر قدس شریف

همانا گروه گروه مسلمانان را می‌بینم که در مسجدالاقصی به امامت حضرت حجت منتظر(عج) نماز به پا داشته‌اند.

برادرانم در انتفاضه اسلامی!

باید این عمل (عملیات شهادت‌طلبانه خویش) را به شما هم هدیه کنم و ان شاءالله پیروزی نزدیک است و این وعده‌ای است که خداوند به ما داده است. بر شماست که بدانید دشمن صهیونیستی رو به زوال است و زمین مقدس به شما باز خواهد گشت و این وعده الهی است.

و ما بعد از تورات در زبور داود نوشتیم که البتّه بندگان صالح من وارث زمین

خواهند شد.^۱

خانواده عزیزم!

از خداوند متعال برای شما صبر و شکیبایی خواستارم. در شهادت من اندوهگین مباشید و از هیچ‌کس پذیرای تسلیت مباشید و فقط تبریکات افراد را بپذیرید و به گونه‌ای برخورد کنید که

۱. وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ. انبیاء: ۱۰۵.

روز شهادت من، روز خوشحالی و سرورم باشد. برادران کوچکتر و برادرزادگان کوچکم را برای پیمودن راهی که من رفتم، تعلیم و آموزش دهید و به آنها یاد دهید که من برای چه چیز شهید شدم و «آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین».

و آنان که در راه ما به جان و مال، جهد و کوشش کردند، محققا آنها را به راهمان هدایت می‌کنیم و همیشه خدا یار نیکوکاران است.^۱

برادرتان علی اشمر



۱. وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهَبِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. عنكبوت: ۶۹.



دیوار حائل و نکته‌ای از این پرونده

علیرضا رضوی^۱

خط سبز یا همان مرز خیالی جداکننده اراضی اشغال شده در سال ۱۹۴۸ با کرانه باختری است. در یک سوی این خط رژیم صهیونیستی حکومت جعلی خود را با حاکمیت مطلق پی‌ریزی کرده است و در سوی دیگر تنها شهرک‌هایی با ساکنین یهودی‌اش، از مظاهر اشغال‌گری هستند که از سال ۱۹۶۷ با جنگ شش روزه، همچنان رو به افزایش و توسعه حضور خود هستند.

در هر دو سوی این خط هم یهودی و هم فلسطینی مسلمان وجود دارد، منتهی در غرب آن

۱. محقق و پژوهشگر.

یهودیان در اکثریت هستند و در شرق آن فلسطینیان، ولی وجه مشترک هر دو، آن است که همچنان هر دو طرف تحت اشغال صهیونیست‌هاست و به عبارتی بهتر هر دو طرف متعلق به فلسطینی‌هاست ولی تحت اشغال یهودیان است.

از سال ۲۰۰۰ با وقوع انتفاضه الاقصی، تعداد زیادی از فلسطینیان هر دو طرف درگیر مبارزهای شده‌اند تا سرزمین خود را از اشغال رها سازند و بعدها ساکنان قسمت شرقی یا همان فلسطینیان کرانه باختری با گذر از خط سبز به محل تمرکز یهودیان وارد شده با انجام عملیات‌های متعدد، امنیت اراضی اشغال شده سال ۱۹۴۸ را بر هم زدند. این عملیات‌ها در حدی بود که دیگر نه سیستم امنیتی و نه سیستم نظامی توان مهار آن را نداشت و صهیونیست‌ها به جای حل ریشه‌ای این ناامنی، تصمیمی اتخاذ کردند که در نهایت به احداث دیوار حائل منجر شد.

ساخت این دیوار در اواخر خردادماه سال ۱۳۸۱ آغاز شد و در حالی که هزینه آن معادل یک میلیارد دلار برآورد شد، کنست با اکثریت آرا با اعطای ۷۴۵ میلیون دلار آن موافقت کرد. در ژوئیه ۲۰۰۳ مرحله اول ساخت این دیوار به طول ۱۴۸ کیلومتر به پایان رسید. در حالی که طول کل آن ۷۵۰ کیلومتر با ارتفاع ۸ متر و حداکثر ۱۳ متر می‌باشد و شامل کانال‌های عمیق، سیم‌های خاردار مجهز به برق و دستگاه‌های کنترل و هشدار است.^۱

با احداث این دیوار ۱۲ هزار هکتار از زمین‌های فلسطینیان مصادره شد و به بیش از ۴۵ درصد از خاک فلسطین خسارت وارد آمده است و این جدایی از خسارات وارده به اهالی فلسطین، اشتغال و معیشت آنان و حتی اکوسیستم منطقه است. در واقع با احداث این دیوار ۸۳ هزار اصله درخت و ۳۵ هزار متر شبکه آبیاری از بین رفت و ۳۱ حلقه چاه در مرحله اول از اجرای طرح تخریب شد.

در حال حاضر قسمت‌هایی از غرب کرانه باختری و شمال آن و همچنین بخشی از شرق



آنچه در تصویر فوق دیده می‌شود، قسمتی از کرانه باختری است که قرار است با دیوار حائل از قسمت‌های دیگر جدا شود. خطوط امتداد قسمت‌های در دست ساخت و خطوط منقطع قسمت‌های پیشنهاد شده جهت ساخت دیوار حائل را نشان می‌دهد.

دیوار، احداث یا در حال ساخت است و این پروژه به دلیل تمرکز جمعیت محدود و اندک یهودیان در جنوب، در قسمت جنوبی کرانه باختری به صورت جدی پیگیری نمی‌شود. تصور یهودیان مهاجر به فلسطین اشغالی پس از احداث این دیوار بر آن است که از گتوی کوچک به گتوی بزرگی منتقل شده‌اند، چرا که امنیت ندارند و مشکل یهودیان قبل از هر نیازی امنیت است و به همین دلیل همواره در طول تاریخ در مناطق و محله‌های محصور و محدود زندگی می‌کردند که از آن در عصر حاضر به گتو^۱ یاد می‌کنند و جالب اینکه قرآن کریم نیز بر این واقعیت صحه می‌گذارد. خداوند متعال در سوره حشر می‌فرماید:

بر جنگ با شما جمع نمی‌شوند مگر در قریه محکم حصار یا پس دیوارها، دشمنی و کارزار بین خودشان سخت است. شما آنها را جمع و متفق می‌پندارید در صورتی که دل‌هاشان سخت متفرق است. زیرا آن قوم دارای فهم و عقل نیستند.^۲

این آیه همچون آیات مطلع این سوره به جریان برخورد حضرت پیامبر(ص) با قبیله یهودی بنی‌نضیر اشاره دارد که در نهایت به اخراج آنها از مدینه منجر شد و آنچه از سیاق آیه بعد نیز بر می‌آید و عده زیادی از مفسرین هم بر آن تصریح دارند مخاطب همچنان یهودیان و در آن موقع قبیله بنی‌قینقاع بوده است.

مثل حال اینان هم مانند همان قوم کافر پیشین است که در دنیا بدین زودی به کیفر کردارشان رسیدند و هم عذاب دردناک بر آنها مهیاست.^۳ برخورد حضرت پیامبر(ص) با قبیله بنی‌قینقاع نیز در قلعه آنها صورت گرفت و بنابر آنچه در تاریخ هم آمده است این اتفاق در بنی‌قریظه و خیبر نیز روی داد و هم‌اکنون پس از قرن‌ها

۱. شرح نسبتاً مفصلی از این محله‌ها در شماره ۷ فصلنامه ۱۵ خرداد در مقاله «فرزندان تاریخ‌پرداز استر» آمده است.

۲. لَا يِقَاتِلُونَكُمْ جَمِيعًا إِلَّا فِي قُرَى مُحَصَّنَةٍ أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ بَأْسُهُمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسِبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ. حشر: ۱۴.

۳. كَمَثَلِ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ قَرِيبًا ذَاتُوا أَمْوَالًا لَهُمْ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ. حشر: ۱۵.

در فلسطین در حالی روی می‌دهد که یهودیان با انبوه سلاح‌های مدرن و هسته‌ای در نهایت ذلت و زبونی به احداث دیوار دست می‌زنند تا چند جوان شهادت‌طلب با سنگ و سلاح ساده خود امنیت آنها را به خطر نیندازند.

حقیقت آن است که قرآن در این مورد بیان داشته و آن کم‌خردی یا بی‌عقلی آنان در مواجهه با دیگران است. در واقع ترس و وحشت از مرگ که همواره یهود از آن گریزان بوده است، عقل آنها را در برخورد صحیح و ارائه شیوه صواب ضایع کرده است. آن‌چنان که پس از این همه هزینه و تحمل این همه خسارت بنا بر اعتراف بسیاری از متفکرین یهودی، فایده احداث این دیوار با پرتاب موشک یا حفر تونل به راحتی از بین می‌رود.



در کنار این ناکامی بر ملا شدن چهره ناخوشایند صهیونیسم در صحنه جهانی بسیار ناگوارتر است؛ چرا که هم‌اکنون در عرصه جهانی از دیوار حائل به دیوار نژادپرستانه یاد می‌شود و بسیاری از انجمن‌های حقوق بشری با مسافرت به فلسطین اشغالی در برچیدن آن

تبلیغات زیادی را سامان می‌دهند.

صهیونیست‌ها با تمام ابزارهای سیاسی و تبلیغاتی خود در سازمان‌های بین‌المللی، حتی نتوانستند بر رأی صادره از سوی دیوان بین‌المللی دادگستری لاهه مورخ ۹ جولای ۲۰۰۴ تأثیر بگذارند. این دیوان پس از مدت زیادی از بررسی روی این موضوع حقوقی نهایتاً با صدور رأی مشورتی علیه آن بدین‌صورت اقدام نمود و از رژیم صهیونیستی خواست تا ضمن برچیدن دیوار، نسبت به پرداخت خسارت‌های متعدد ناشی از احداث این دیوار به فلسطینیان اقدام کند.

از اینکه آنها از من می‌ترسند به خودم می‌بالم

گفتگو با لیبرمن

منبع: هاآرتص ۱۱ / ۹ / ۲۰۰۶

مترجم: علی عباسی

پیش‌بینی شکست جمهوری خواهان در امریکا و کم‌رنگ شدن سیاست تهدید نظامی علیه ایران در زمان دموکرات‌ها اولین بار با یک انتصاب حکومتی در رژیم صهیونیستی خود را نشان داد. با شکست مفتضاحانه اسرائیل در جنوب لبنان و اعتراف به آن از سوی مقامات سیاسی – امنیتی و نظامی اسرائیل، خلأ حیثیتی عجیبی بر فضای سیاسی حاکم بر رژیم اشغال‌گر قدس حاکم شد و اگر تا زمانی، با تکرار تهدیدات علیه ایران می‌شد که جو سرخورده موجود را آرام کرد، با شکست جمهوری خواهان این ناکامی افزون گشت و یهودیان هراسان که به مهاجرت معکوس آنان افزوده می‌شد، به دنبال امنیت یا حداقل فریاد ظاهری آن بودند.

در واقع انتصاب افیگدور (اویگدور) لیبرمن رهبر حزب یسرائیل بیتینو که در کنست یازده کرسی دارد و به دیدگاه‌های ضد عربی و ضد ایرانی معروف است، پاسخی به این نیاز روحی در اسرائیل بود.

وزارت جدیدالتأسیس لیبرمن تحت عنوان تهدیدات استراتژیک، به بهانه سخنان و مواضع رئیس جمهوری اسلامی ایران شکل گرفت که در پرتو آن کلیه تهدیدات اعم از داخل و خارج رژیم صهیونیستی را نیز شامل می‌شود.

عده‌ای معتقدند که با آمدن لیبرمن، برای اعراب ۴۸ روند سازش، حکومت مردمی حماس، دولت خودگردان و تمام مظاهر غیر صهیونیستی، مشکلات و محدودیت‌های ویژه‌ای وضع خواهد شد. ولی با یک رویکرد واقع‌بینانه، به این مهم پی خواهیم برد که این سیاست نیز همچون طرح‌های دیگر سرپوشی بر شکست‌های پی در پی این رژیم در مقابل مقاومت، انتفاضه و حقانیت اهداف نظام جمهوری اسلامی ایران است.



افیگدور لیبرمن رهبر حزب یسرائیل بیتینو معتقد است که می‌تواند یک نخست‌وزیر یا وزیر دفاع موفق باشد در حالی که این پست‌ها هم‌اکنون در دست افراد موفق نیست. لیبرمن می‌گوید: دولت در کل آن طور که باید به وظایف خود عمل نمی‌کند. مثلاً عمیر پیرتس که حتی نزدیکان نخست‌وزیر نیز معتقدند عملکرد او ضعیف بوده است.

لیبرمن عضو مجلس کنست دارای شخصیتی قوی است که مواضع سخت‌گیرانه و خوبی دارد او با هوش و حاضر جواب است ولی در سخنرانی‌هایش همیشه جانب اعتدال را رعایت می‌کند. طبق نظرسنجی که د. مینا تسمیح انجام داد، اگر در حال حاضر انتخابات برگزار شود، حزب یسرائیل بیتینو، به جای یازده کرسی، به هفده کرسی مجلس دست می‌یابد و ۱۸٪ مردم اسرائیل انتخاب افیگدور لیبرمن را به عنوان نخست‌وزیر تأیید می‌کنند. این مسائل لیبرمن را بر

آن داشته که به قله هرم قدرت اسرائیل صعود کند تا اولین نخست‌وزیر از اعضای مهاجرین کشورهای کومنولث باشد. ولی هنگامی که از لیبرمن سؤال شد که آیا همه توانایی‌های لازم را برای احراز این پست دارد، با فروتنی پاسخ داد من به این چیزها اهمیت نمی‌دهم. تمام تلاش من درباره چیزهایی است که مردم اسرائیل به آن اعتقاد دارند. در این مورد تمام تلاش خود را انجام می‌دهم و مردم نیز قاضی عملکرد من خواهند بود.

لیبرمن معتقد است که او قدرت و صلاحیت احراز پست وزارت دفاع را با موفقیتی بسیار بیشتر از عمیر پیرتس دارد حتی با وجود اینکه او آخرین کسی است که هیچ حاشیه امنیتی ندارد می‌گوید:



امروزه دیگر هیچ اختلاف اساسی بین اداره یک سازمان بزرگ مثل وزارت دفاع و

اداره یک پروژه خاص وجود ندارد. اگر یک طرح مدیر خوبی داشته باشد متحول می‌شود، چون این مدیر خوب، روش گذراندن طرح را از تنگناها می‌داند، در مقابل اگر طرح موفق را به یک مدیر ناکارآمد بدهیم آن را خراب می‌کند و از بین می‌برد. من تمامی خواسته‌هایم را می‌شناسم همچنین تجربه کافی در سازماندهی و اداره امور دارم. از لحاظ استراتژیک نیز تمامی چیزهایی که چهار سال پیش در کتاب *واقعیت من* در مورد تهدید اسرائیل به وسیله موشک نوشته‌ام به وقوع پیوسته است. همچنین در آنجا ذکر کردم که نظریه اتکاء صرف به نیروی سلاح‌های هوایی اشتباه است و همه هشدارهایی که درباره خطر ایران داده بودم درست از آب درآمد به همین خاطر چیزی که مانع احراز پست وزارت دفاع توسط من باشد را در مقابل خود نمی‌بینم.

لیبرمن فعالیت سیاسی خود را در دوران تحصیل در دانشگاه عبری در قدس آغاز کرد. او در جمعیت راست‌گرای دانشجویی کاستل به قسمت جنبش هاحیروت قدس پیوست. در سال

۱۹۹۳ م وقتی که بنیامین نتانیاهو به ریاست حزب لیکود انتخاب شد، لیبرمن مدیر کل جنبش لیکود شد. او در مسأله تعیین رونی باراون به عنوان مشاور حقوقی دولت نیز مداخله داشت تا آنجایی که هنگامی که پلیس پیشنهاد دادگاهی شدن لیبرمن را داد با دخالت مشاور حقوقی دولت مسأله به نفع او پایان یافت.

در سال ۱۹۹۸ م لیبرمن حزب یسرائیل بیتینو را تأسیس کرد و با این حزب نوپا به چهار کرسی در انتخابات دست یافت. در سال ۲۰۰۱ م لیبرمن وزیر شد. او تقریباً یک سال، در دولت اول آریل شارون، وزیر امور زیربنایی بود. در شانزدهمین دوره انتخابات کنست، در سال ۲۰۰۳ م، لیست اتحاد ملی یسرائیل بیتینو به رهبری لیبرمن هفت کرسی به دست آورد (لیبرمن نیز وزیر ترابری شد

حماس در غزه به ساختن خندق‌ها و تونل‌ها اقدام می‌کند و اگر کسی فکر کند که ما با طرح جمع می‌توانیم این مشکل را برطرف کنیم اشتباه کرده است. پروژه قطع ارتباط نیز به مانند عقب‌نشینی یک‌جانبه از لبنان در سال ۲۰۰۰ م ما را ضعیف‌تر کرده است. متأسفانه من می‌ترسم هزینه زیادی درباره این مسائل بپردازیم.

ولی بعد از حدود یک سال به خاطر اختلاف نظر با شارون عزل شد). در انتخابات گذشته حزب یسرائیل بیتینو یازده کرسی به دست آورد و از لحاظ تعداد کرسی در کنست، پنجمین حزب شناخته شد.

❖ آیا از لحاظ قومی در یک وضعیت بحرانی قرار داریم؟

قطعاً؛ مردم بعد از جنگ اخیر لبنان نوعی بحران را حس می‌کنند و ناراحتی و فشار و سرخوردگی آنان را آزار می‌دهد، همچنین آنها دچار نوعی سردرگمی نیز شده‌اند.

❖ اگر وضعیت تا این حد بحرانی است، چرا کابینه ملی بحران تشکیل نمی‌دهید؟

این امر نیاز به جمع‌آوری همه نیروها دارد قبل از این کار باید هدف خود را مشخص کنیم. چگونه ممکن است ما با حزب کارگر به رهبری عمیر پیرتس توافقنامه برنامه سیاسی مشترک امضا کنیم، در حالی که آنها در حال مذاکره با سوریه هستند که از بلندی‌های جولان

عقب‌نشینی کنند.

❖ برای پیوستن به دولت چه شرایطی دارید؟

قبل از هر چیز باید یک کمیته دولتی تحقیق تشکیل شود تا اطمینان مردم را به حکومت جلب کند و همچنین ارتش‌ها را نیز نسبت به رهبران خود مطمئن کند. این کمیته‌هایی که اولمرت می‌خواهد تشکیل دهد جلب اعتماد نمی‌کند بلکه فرصت بازگشت این اعتماد و اصلاح آسیب‌های آن را هم از بین می‌برد. او با این کار تلاش می‌کند از مسئولیت فرار کند و از نتایج واقعی کمیته تحقیق بگریزد. همه می‌دانند که من با این کمیته‌های دولتی تحقیق موافق نیستم ولی این بار چاره‌ای جز آن نداریم چرا که مردم به بقیه کمیته‌ها هیچ اعتمادی ندارند.

همچنین می‌خواهیم یک سیستم اصلی در مورد بی‌ثباتی‌ای که رژیم از آن رنج می‌برد ایجاد شود و از دولت انتظار داریم که طرح تجمیع و ایجاد قانون ازدواج (به جای ازدواج شهروندی) را لغو کند و از نخست‌وزیر نیز می‌خواهیم که از طرح‌هایی که به صورت غیر قانونی شهرک‌سازی را کند می‌کند دست بردارد.

❖ آیا فکر می‌کنید اولمرت با ائتلاف فعلی می‌تواند دولت را اداره کند؟

قطعا اولمرت می‌داند که اداره دولت با ساختار کنونی تداوم نخواهد داشت و همه می‌دانند که دولت آن‌گونه که باید، به وظایف خود عمل نکرده است. اتفاق‌هایی که در حزب کارگر رخ می‌دهد، حرف‌های شائول موفاز وزیر دولت درباره شریکانش در حزب کادیم و تهدید حزب بازنشستگان به استعفا از دولت، همه و همه نشان می‌دهد که این ائتلاف پایدار نیست و هر عضوی در این ائتلاف یک گرایش دارد. اتفاق‌هایی که درباره بودجه دولت پیش آمد نیز شاهد خوبی برای بی‌انضباطی دولت بود.

❖ آیا همکاری و هماهنگی بین گروه‌های راست‌گرا در زمینه امکان پیوستن به ائتلاف دولت

وجود دارد؟

هیچ هماهنگی بین ما نیست، هر حزب خودش به تنهایی فعالیت می‌کند.

❖ چرا برای وحدت تمام نیروهای راست‌گرا اقدام نمی‌کنید؟

اختلافات زیادی بین ما و دیگر احزاب راست‌گرا وجود دارد. ما یک حزب قوم‌گرا هستیم حتی می‌توانم بگویم یک جنبش قوم‌گرا هستیم. ما لائیک هستیم اما دین را هم محترم می‌شماریم. مثلاً قانون ازدواج و امثال آن را تأیید می‌کنیم، اما فکر می‌کنم مثلاً اتحاد قوم‌گرا - مفاذل - این قانون را تأیید کنند. ما اقتصاد آزاد و ارزش‌های لیبرالیستی را قبول داریم و معتقدیم که نباید ارزش خود را در مقابل جهان عرب کم کنیم. در این موارد ما علاوه بر حزب اتحاد قومی، با حزب لیکود نیز اختلاف نظر داریم.

❖ چرا روابط شما و نتانیاهو تیره شد؟ شما روزگاری دوستان بسیار نزدیک هم بودید؟ در زمان انتخابات بین ما اختلافاتی پیش آمد، اکنون روابط ما با هم خوب است اما هیچ همکاری و هماهنگی بین ما نیست. واضح است که ما در رأس دو حزب قرار داریم که بر سر آرای یک ملت با هم رقابت می‌کنند.

❖ اگر از نتانیاهو خواسته شود حکومت جدیدی تشکیل دهد، آیا شما به دولت می‌پیوندید؟ من هیچ‌کس را رد نمی‌کنم. طبعاً همکاری با حزب لیکود را هم رد نمی‌کنم. خط سیاسی لیکود به حزب اسرائیل بیتینو خیلی نزدیک‌تر از کادیم است.

❖ به نظر شما در پی شکست اسرائیل در جنگ دوم لبنان آیا اولمرت و پیرتس باید استعفا کنند یا نه؟

شکی نیست که در حال حاضر ما در مقابل سه نماد از نمادهای عدم قبول مسئولیت قرار داریم. منظورم اولمرت، پیرتس و رئیس ستاد مشترک ارتش، حالوتس، است. همه می‌دانند که ما نمی‌توانیم مسئولیت این شکست را تحمل کنیم. اینها نمایندگان رهبران ناکارآمدی هستند که در سراسر ارتش اسرائیل وجود دارند. به همین علت این اولین باری است که تا این حد شاهد بحران بی‌اعتمادی مردم نسبت به رهبران سیاسی و نظامی هستیم.

❖ جواب شما درباره سخنان عمیر پیرتس در دیدار جمعه گذشته با روزنامه یدیعوت احرونوت چیست؟ او گفته بود که با شما در یک کابینه شرکت نمی‌کند و شما را فردی بدون آگاهی معرفی کرده بود همچنین اوصاف تحریک‌آمیزی نیز برای او ذکر کرده بود.

مشکل پیرتس درباره شخص لیبرمن نیست بلکه مشکل او نزدیکان نخست‌وزیر هستند که عملکرد او را ضعیف می‌دانند. بنیامین بن الیعیزر، همکار او در حزب، بعد از پایان جنگ گفت: نتایج این جنگ مانند یک شکست سیاسی - امنیتی بود. پیرتس باید با اینها رو در رو شود نه با من.

❖ اگر به این نتیجه می‌رسید که این رهبران سه‌گانه باید نتایج را شفاف‌سازی کنند، پس چرا می‌خواهید کمیته بررسی تشکیل دهید؟

در هر کاری باید کمیته بررسی تشکیل شود. قبل از هر چیز نیز باید آنچه در عرصه داخلی روی می‌دهد مورد تحقیق قرار گیرد. همان‌جایی که هیچ‌کس مسئولیت افراد مسن و مریض و کودکانی را بر عهده نمی‌گیرد که یک ماه در پناهگاه‌ها ماندند و امکان فرار نداشتند. در زمینه وسایل ارتباط جمعی نیز ابهامات زیادی وجود دارد. باید درباره برنامه‌های متناقض و نامناسبی که پخش می‌شود تحقیق شود. در زمینه نظامی نیز همین طور است. به عنوان نمونه دلایلی که به موجب آن رئیس ستاد مشترک، قائم‌مقام خود موشیه کبلانیسکی را به سرتیپ

اودی آدم ترجیح داد و او را رهبر جبهه شمالی کرد، مشخص نبود؛ کاری که پیامدهای مصیبت‌باری برای ما داشت از همان ابتدا باید عملیات زمینی در خاک لبنان در دستور کار قرار نمی‌گرفت و زمانی که بالاخره تصمیم به انجام عملیات زمینی

نصرالله باید از مدت‌ها پیش کشته می‌شد. او باید بداند که از مدت‌ها پیش هدف گرفته شده است. هیچ‌کس نباید غیر از این فکری کند.

گرفتند آن را به شکل بسیار بد انجام دادند، به طوری که هیچ اراده و تصمیمی درباره ادامه آن نداشتند. من معتقدم که اتخاذ تصمیم‌ها باید قبل از ورود به جنگ صورت گیرد نه در طول جنگ.

❖ نظر شما درباره عدم تأثیر تظاهرات احتیاطی در جمع شدن نیروها چیست؟

دیگر زمان تجمع تظاهرکنندگان در میدان‌ها گذشته است. ما در عصر اینترنت و تلویزیون

زندگی می‌کنیم. امروزه دیگر پیروزی یک جنبش در هزاران نفر که با اتوبوس به خیابان‌ها می‌آیند و تظاهرات می‌کنند نیست، بلکه این پیروزی از طریق نظرسنجی افکار عمومی سنجیده می‌شود. با این حال بر من روشن است که جنبش احتیاطی تأثیر زیادی داشت. به یاد دارم که هیچ دولتی به اندازه این دولت بعد از مدت کوتاهی که از شکل‌گیری آن می‌گذرد در زمان نظرسنجی‌ها تا این اندازه سقوط کرده باشد.

❖ چرا ارتش اسرائیل نتوانست حزب‌الله را به زانو درآورد؟

مشکل ما فقط مشکل رهبری بود. قبلاً ذکر کردم ما ارتش بسیار خوبی داریم که آماده فداکاری و جنگ غرورآمیز است ولی فرماندهی ما اشتباهات زیادی مرتکب شد، سیستم رهبری فعلی پافشاری بر کارها ندارد، ما سیستم امنیتی داریم که از نوعی روزمرگی و جمود فکری رنج می‌برد و مثل گذشته ابتکار و خلاقیت ندارد. به این دلایل متأسفانه ما در این جنگ پیروز نشدیم.

❖ آیا نتایج جنگ ابهت ارتش اسرائیل را زیر سؤال برد؟

قطعاً؛ به تغییر روش سوریه در برابر ما بعد از جنگ دقت کنید! در روزهای اول آنها ساکت بودند ولی اندکی قبل از پایان جنگ می‌گفتند ارتش سوریه بلندی‌های جولان را با زور آزاد می‌کند. آنها به این صورت یک اعتماد به نفس در رویارویی با ما به دست آوردند. تا هنگامی که حزب‌الله در مقابل ارتش اسرائیل مقاومت می‌کند آنها نیز می‌توانند این کار را بکنند.

❖ ارتش اسرائیل برای به دست آوردن مجدد اقتدار خود چه کارهایی باید انجام دهد؟

ارتش به کارهایی که باید انجام دهد آگاهی دارد. همه ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که ضعفی که اسرائیل در طول جنگ دچار آن شد مانند شکافی است که دزد را فریب می‌دهد. ما باید بعد از این وارد یک جنگ دیگر بشویم. متأسفانه واضح است که نمی‌توان جلوی جنگ آینده را گرفت. همه چیز می‌تواند پیش بیاید، ممکن است با سوریه وارد جنگ شویم یا اینکه هم‌زمان با سوریه و ایران و حزب‌الله بجنگیم.

❖ آیا معتقدید ما باید شیخ [سید] نصرالله را بکشیم؟

نصرالله باید از مدت‌ها پیش کشته می‌شد. او باید بداند که از مدت‌ها پیش هدف گرفته شده است. هیچ‌کس نباید غیر از این فکر کند.

❖ شرایط شما برای گفتگو با سوریه چیست؟

من هیچ مشکلی در گفتگو با آنها ندارم، البته به شرطی که آنها بفهمند که بلندی‌های جولان هرگز به آنها باز پس داده نمی‌شود. به خاطر مسائل امنیتی به خودمان اجازه نمی‌دهیم که از آنجا عقب‌نشینی کنیم. مخصوصاً در زمانی که تمام رهبران سازمان‌های تروریستی در دمشق گرد هم آمده‌اند. ما می‌توانیم با سوریه همان کاری را انجام دهیم که با اردن انجام دادیم. یعنی بلندی‌های جولان را به مدت دویست سال اجاره کنیم.

❖ شما در حالی این موضوع را مطرح می‌کنید که هزاران موشک سوریه مراکز مسکونی اسرائیل را هدف گرفته است. آیا توافقنامه صلح با سوریه آنها را از محور شرارت دور نمی‌کند؟

ضعف در خاورمیانه به آغاز جنگ منجر می‌شود و آن را دور نمی‌کند، به حوادث نوار غزه دقت کنید. تمام چیزهایی که در لبنان دیدیم اکنون در غزه می‌بینیم. گذرگاه رفح دیگر وجود ندارد. هزاران اسلحه و چندین تن ذخیره مصر از طریق محور فیلادلفیا (صلاح‌الدین) به فلسطین می‌رسد. حماس در غزه به ساختن خندق‌ها و تونل‌ها اقدام می‌کند و اگر کسی فکر کند که ما با طرح تجمع می‌توانیم این مشکل را برطرف کنیم اشتباه کرده است. پروژه قطع ارتباط نیز به مانند عقب‌نشینی یک‌جانبه از لبنان در سال ۲۰۰۰ م ما را ضعیف‌تر کرده است. متأسفانه من می‌ترسم هزینه زیادی درباره این مسائل بپردازیم.

❖ چرا اسم شما این‌قدر در محافل اسرائیل جنجال‌آفرین است؟ چرا این‌قدر از شما می‌ترسند؟

اولاً از اینکه آنها از من می‌ترسند به خود افتخار می‌کنم. در زمان مناخیم بگین نیز درباره‌اش این بحث‌ها مطرح بود. درباره آریک [آریل] شارون نیز این‌گونه بود. این موضوع از نظر کینه‌توزانه آنها سرچشمه می‌گیرد. علاوه بر این قسمتی از مردم اسرائیل هنوز مرا به علت



روسی‌الاصل بودنم به عنوان یک اسرائیلی قبول نمی‌کنند.^۱ شخصیت من نیز چیزهایی در خود دارد که مورد نفرت بعضی از آنها است، من یک شهرک‌نشین روسی هستم که دوست آریک شارون نیز می‌باشم.

۱. بسیاری از خاخام‌های اسرائیلی معتقدند که یهودیان روسیه، اصالت نژادی یهودی ندارند. در واقع این تعداد از یهودیان بنا بر نظر آرتوکستلر اصالتاً از قوم خزران هستند که بعدها به دین یهود در آمده‌اند و حال آنکه از نظر آنان ملاک یهودی بودن، داشتن نژاد یهودی است و نه ایمان و دین یهودی.

مارتین ایندیک و طرح‌های صهیونیستی برای منطقه

گفتگو با مارتین ایندیک

منبع: هاآرتص ۲۸ / ۸ / ۲۰۰۶

مترجم: علی عباسی

مارتین ایندیک از جمله شخصیت‌های مهم یهودی از حزب دموکرات است که برای اولین بار به عنوان یک سفیر به فلسطین اشغالی اعزام شد و باز هم برای اولین بار بود که در دو دوره متناوب در این سمت فعالیت نمود.

وی پیش از آن از معاونان وزارت امور خارجه امریکا در امور خاورمیانه بود و این سمت را پس از فعالیت‌های متعدد خود به عنوان یک شخصیت غیر دولتی در مؤسسات علمی و پس از اقامت و دریافت تابعیت امریکایی به دست آورد. او یک یهودی صهیونیست استرالیایی است که حتی در یک دوره در رژیم صهیونیستی مشاور دولتمردان آن بوده است.

سرسپردگی مارتین ایندیک به آرمان صهیونیسم و دشمنی با جمهوری اسلامی تا آن حد است که وی را طراح تمام رفتارها و سیاست‌های امریکا در منطقه علیه ایران و منافع کشورهای منطقه می‌دانند. از جمله معروف است که سیاست مهار دوگانه کاخ سفید در زمان کلینتون توسط وی و همفکرانش طراحی شده است.

سفارت متناوب وی در دو دوره در فلسطین اشغالی حرف و حدیث‌های متعددی را در محافل سیاسی برانگیخت و در یک مورد وی به جاسوسی برای اسرائیل نیز متهم شد؛ چرا که بسیاری از اسرار محرمانه وزارت امور خارجه امریکا را به راحتی در اختیار مقامات رژیم صهیونیستی می‌گذاشت.

با پیروزی دموکرات‌ها در مجالس نمایندگی و سنا پیش‌بینی می‌شود که مخالفت‌های امریکا با اهداف نظام مقدس اسلامی در ایران تغییر شکلی محسوس بیابد، در عین اینکه در اصل دشمنی‌ها تفاوتی حاصل نخواهد شد، تهدیدات نظامی علیه ایران در زمان جمهوری خواهان به شکلی جدیدتر از سوی دموکرات‌ها مطرح خواهد شد و امثال مارتین ایندیک یهودی یکی از طراحان اصلی این دشمنی با ایران خواهند بود که هم‌اکنون مصاحبه وی پیرامون سوریه، حزب‌الله و مسائل منطقه و شاید سیاست مهاری دیگر، از ایده‌های وی باشد.



مارتین ایندیک ۲۵ سال پیش به لابی امریکا و اسرائیل «ایپاک» وارد شد. سفیر سابق امریکا بیشتر وقت خود را در مسائل خاورمیانه و درگیری اعراب و اسرائیل گذاشته است. او در واشنگتن مرکز بررسی‌های خاورمیانه را بنیانگذاری کرد و همچنین پست‌های بالایی در وزارت امور خارجه امریکا و شورای عالی امنیت ملی بر عهده گرفت. در دوره هشت ساله ریاست جمهوری کلینتون، یکی از اعضای گروه صلح بود. او همچنین اولین سفیر یهودی در اسرائیل بود که در یک اقدام عجیب مجدداً در سال ۱۹۹۹ م به این منصب بازگردانده شد.

او آشنایی کاملی با سیاست‌های اسرائیل دارد و در زندگی شغلی‌اش همواره مورد انتقادات شدید دو گروه سیاسی (راست‌گرا و چپ‌گرا) اسرائیل بوده است. در دهه ۸۰ به خاطر کمک به ناکامی برنامه‌های صلح - که توسط نخست‌وزیر وقت شیمون پرز مطرح شده بود - «راست‌گرا» لقب گرفت، در حالی که در دهه ۹۰، به خاطر طرح قضیه اسلو و تأیید بازگرداندن مناطق فلسطینی‌نشین «چپ‌گرا» نامیده شد.



او هم‌اکنون رئیس مرکز سیاسی سابان در امور خاورمیانه است که در واشنگتن در همسایگی مرکز معروف بروکینگز قرار دارد و منتظر است که در صورت پیروزی دموکرات‌ها در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۰۸ م فرصت دیگری جهت تلاش برای ایجاد امنیت جدید در جهان به دست آورد. البته خود مارتین به صراحت این موضوع را مطرح نمی‌کند.

وی هم‌اکنون سخنرانی‌هایی در استرالیا دارد. او از سوی مرکز سیاسی بین‌المللی «لوای» [لوئی] - که «فرانک لوای» میلیاردر یهودی و استرالیایی آن را تأسیس کرده و روابط دوستانه‌ای با مارتین دارد - به این سخنرانی‌ها دعوت شده است. او در این سخنرانی‌ها که هفته قبل در سیدنی انجام داده تحلیل‌های بسیار خوش‌بینانه‌ای از پیامدهای استراتژیک جنگ اخیر لبنان داشت. وی معتقد است:

حزب‌الله توانست این زمینه فکری را ایجاد کند که پیروز جنگ است در حالی که اسرائیل اگر این بازی سیاسی را به نحو احسن اداره کند، می‌تواند این موضع را به یک گام بلند و مثبت در روابطش با کشورهای عربی تبدیل کند.

❖ بالاخره چه کسی در این جنگ پیروز شد؟

به نظر من هنوز نمی‌توان نظر قطعی در این رابطه داد ... عملکرد حزب‌الله از نظر نظامی خوب

بود، او توانست جلوی نیروهای اسرائیلی را بگیرد. حتی اگر فرض کنیم که در نهایت متحمل شکست شد، اثری که در صحنه بین‌المللی گذاشت، ضرباتی را به اسرائیل وارد کرد که کمتر از خسارت‌های حزب‌الله نبود، در کل دستاوردهای حزب‌الله در این جنگ بهتر از اسرائیل بود. هنگامی که رئیس ستاد مشترک ارتش می‌گوید که اسرائیل هم در این جنگ به امتیازاتی

دست یافت، فقط یک سخن امیدوارکننده نیست، در مقایسه این موضع‌گیری با سخنان کارل فون کلویتز^۱ به این نتیجه می‌رسیم که سؤال مطرح شده این است که چه کسی می‌تواند نتایج این جنگ را به برتری سیاسی خودش تبدیل کند. از این نظر اندکی احساس خوش‌بینی می‌کنم.

اول: از این نظر که جنگ لبنان، اعراب سنی را متوجه خطر شیعه نمود که سلطه خود را از ایران و عراق آغاز کرد و حتی اقلیت علوی سوریه را نیز در برگرفت و اکنون در لبنان به

حزب‌الله رسیده است. این موضوع باعث ایجاد منافع مشترک جهان تسنن و اسرائیل شده است که نکات مهمی را در بر دارد. مخصوصاً اینکه اکنون مصر و اردن و عربستان با سوریه درگیر شده‌اند. این درگیری به علت تصمیم مجدد برای ایجاد صلحی است که توسط پادشاه عربستان مطرح شده و شرایطی نیز برای آن قرار داده است. از جمله این شرایط به رسمیت

۱. کارل فون کلویتز، (۱۷۸۰ - ۱۸۳۱ م)، افسری آلمانی بود. او از بزرگ‌ترین نظریه‌پردازان جنگ به شمار می‌رود. وی در سی سال آخر عمرش مدیر دانشکده جنگ در برلین بود. او در کتابش به نام *Vom kriege* که در جنگ سال ۱۸۳۳ م نوشت و بعد از مرگش چاپ شد، تعریف کلاسیکی از روابط جنگ و سیاست ارائه داده است که همچنان به اعتبار خود باقی است: جنگ ادامه سیاست است که به شکل دیگری صورت می‌گیرد.

شناختن اسرائیل و همکاری با اوست. از سوی دیگر می‌بینیم که نخست‌وزیر سنی لبنان با وجود اینکه رسانه‌های جمعی را به گردش در ویرانه‌های جنوب لبنان دعوت می‌کند و اسرائیل را به جنایات جنگی محکوم می‌نماید، در همان حال به اسرائیل چراغ سبز نشان می‌دهد یا به عبارتی شاخه زیتون^۱ در دست دارد.

ما همچنین باید از حرکت سنی حماس در مناطق فلسطین حمایت کنیم؛ چرا که آنها قصد ندارند تحت سیطره جنبش خارجی حماس در سوریه باشند و ایران آنها را اداره کند. به هر حال باید منتظر بمانیم و ببینیم چه پیش می‌آید... البته در این شرایط اگر حکومت وحدت ملی فلسطین به ابومازن، رئیس [حکومت خودگران] فلسطین، اجازه مذاکره با

امروز اسرائیل یک شریک مورد اعتماد دارد و آن ابومازن است، ولی او نیز از قدرت مطلوب برخوردار نیست. اسرائیل باید به او کمک کند تا جایگاهش را به دست آورد، همان‌گونه که در داخل حکومت لبنان نیز شرکای احتمالی داریم.

اسرائیل را بدهد نیز جای شگفتی نیست.

دوم: این جنگ به همان شدت در غرب نیز وضعیت قرمز پیش آورد؛ چرا که غرب از تسلط ایران بر خاورمیانه وحشت دارد و اولین محک این وحشت می‌تواند در عکس‌العمل جامعه بین‌الملل به پاسخ منفی احتمالی به مصوبه شورای امنیت درباره غنی‌سازی اورانیوم باشد. به نظر می‌رسد پاسخ ایران، پاسخ منفی مشروط باشد اما هیچ‌گاه پاسخ مثبت مشروط نخواهد بود. در این صورت یک عکس‌العمل بین‌المللی شدید می‌تواند دستاورد استراتژیک خوبی برای اسرائیل باشد.

۱. در سخنرانی مشهور یاسر عرفات در سازمان ملل، در سال ۱۹۷۴ م، وی شاخه زیتون را با دستانش بالا برد و گفت: من در یک دستم شاخه زیتون و در دست دیگرم تفنگ دارم، نگذارید که شاخه زیتون از دست‌انتم بیفتد. [کتابی تحت عنوان تفنگ و شاخه زیتون نیز توسط دیوید هرست بعدها منتشر شد که در ایران نیز توسط نشر بنیاد ترجمه و چاپ گردید].

سوم: به نظر من جنگ به منزله نقطه امیدی برای اسرائیل است. بعد از اشتباهی که ارتش در حمله به لبنان و فشار به انتفاضه فلسطین انجام داد، اکنون به بازسازی مجدد نیروهای خود اقدام نموده که این یک نقطه مثبت است. آخرین باری که چنین اتفاقی افتاد در جنگ روز مغفرت [یوم کیپور] (جنگ سال ۷۳) بود که اسرائیل به علت سهل‌انگاری ضربه سختی در آن خورد. البته درست است که این بار این موضوع برای اسرائیل گران تمام شد اما آن‌قدر هم سخت و بی‌نتیجه نبود.

چهارم: اگر اسرائیل به این نتیجه برسد که تصمیمات یک‌جانبه همیشه مشکل‌زاست، دستاورد مهمی برای او به شمار می‌رود. ولی اگر به این نتیجه برسد که بازپس دادن

سرزمین‌های اشغالی برای او خطرناک است اشتباه بزرگ‌تری مرتکب شده است. درسی که اسرائیل از این حوادث می‌گیرد باید این باشد که این عقب‌نشینی در آینده به نفع دولت مسئول و همیشگی آنهاست. نظریه عقب‌نشینی از کرانه باختری و ساخت دیوار حائل از ابتدا نشانه کوتاهی (قصور) مسئولین بود. همان‌طور که در غزه نیز این حرکت به اشتباه صورت گرفت. سیاست تصمیم‌گیری یک‌جانبه همیشه نتایج منفی بسیاری به دنبال

دارد. این سیاست به تدریج اجازه می‌دهد که بگویند در جنگ پیروز شده‌اند و به تروریست‌ها نیز امکان می‌دهد که خلأ به وجود آمده را پر کنند و سپس به اسرائیل حمله نمایند.

ما به این نتیجه رسیده‌ایم که دیوار حائل راه حل مناسبی نیست، چرا که به وسیله موشک‌ها و تونل زدن به راحتی می‌توان از آن گذشت. درست است که این دیوار مقداری از امنیت کشور را تأمین و تروریست‌های انتحاری را مهار می‌کند ولی راه‌های بهتری نیز برای این قضیه

جنگ لبنان، اعراب سنی را متوجه خطر شیعه نمود که سلطه خود را از ایران و عراق آغاز کرد و حتی اقلیت علوی سوریه را نیز در برگرفت و اکنون در لبنان به حزب‌الله رسیده است. این موضوع باعث ایجاد منافع مشترک جهان تسنن و اسرائیل شده است که نکات مهمی را در بر دارد.

وجود دارد. اسرائیل باید در مرزهایش امنیت ایجاد کند و هر دو طرف در مرزها باید مراقب این امنیت باشند.

❖ در پاسخ این سؤال اسرائیلی‌ها می‌گویند که در این رابطه تلاش کرده‌اند اما موفق نبودند، نظر شما چیست؟

بله درست است، ولی گاهی اوقات هم این تلاش‌ها نتیجه دارد، به عنوان مثال در رابطه با مصر و اردن. مثلاً: یاسر عرفات، سنت‌گرا بود و شریک خوب و معتمد برای اسرائیل به شمار نمی‌آمد. اما امروز اسرائیل یک شریک مورد اعتماد دارد و آن ابومازن است، ولی او نیز از قدرت مطلوب برخوردار نیست. اسرائیل باید به او کمک کند تا جایگاهش را به دست آورد، همان‌گونه که در داخل حکومت لبنان نیز شرکای احتمالی داریم. وقتی که وزیر دفاع لبنان می‌گوید: «هر کسی که موشک به خاک اسرائیل شلیک کند خائن است»، این سخن خوبی است ولی متأسفانه قدرت اجرای آن را ندارد. پس اسرائیل باید تمام تلاش خود را برای حمایت دولت لبنان انجام دهد.

❖ به نظر شما آیا آتش‌بس در لبنان ادامه می‌یابد؟

صحبت درباره تأثیر جنگ بر حزب‌الله دشوار است، چرا که آنها تأثیر عملیات نظامی بر خودشان را مخفی نگه داشته‌اند. شاید همان‌طور که حماس وقتی دید نمی‌تواند مثل قبل به کارش ادامه دهد پیشنهاد صلح داد، منافع حزب‌الله نیز در حال حاضر در آتش‌بس باشد. از طرفی حزب‌الله هم‌اکنون بر بازسازی مناطق آسیب‌دیده همت گماشته و کشتار را رها کرده است و از سرگیری جنگ می‌تواند خسارت‌های زیادی برای او در پی داشته باشد.

❖ این به این معنی است که اسرائیل در بمباران شهرک‌ها و زیرساخت‌های لبنان به شکل صحیح رفتار کرده است؟

اولاً هنوز مشخص نیست که این کار رفتار خوبی بود یا نه، ثانیاً این موضوع آسیب‌های خوبی به شهروندان هر دو طرف وارد کرد، با این حال بعید نیست که لبنانی‌ها به این نتیجه برسند که بی‌مسئولیتی حزب‌الله باعث شد دیگران تاوان اشتباهات او را بپردازند، حزب‌الله در

لبنان یک دولت جدید را در میان دولت به وجود آورده است که باعث شد خانه‌های شیعیان نابود شود.

این موضوع ابهامات زیادی برای مردم ایجاد کرده و علت اینکه حزب‌الله هم اکنون اموال زیادی را صرف آبادانی لبنان می‌کند نیز همین موضوع است، از طرف دیگر اسرائیل هم سعی می‌کند تا از مسلح شدن مجدد حزب‌الله جلوگیری کند. ولی هر عملیات نظامی می‌تواند پاسخ حزب‌الله را به همراه داشته باشد. همین موضوع باعث شده مردم اسرائیل خواستار برخورداری از نعمت آرامش باشند، بنابراین ایجاد درگیری مجدد می‌تواند بحران بی‌اعتمادی مردم را به نظام پررنگ‌تر کند.

به نظر من، در حال حاضر منافع دو طرف ایجاب می‌کند که صلح را بپذیرند و به آن پایبند باشند. البته مطمئن نیستم که این وضعیت زیاد طول بکشد. گذر زمان نشان می‌دهد که کدام گروه می‌تواند اعتماد مردم را به خود جلب کند؟ حزب‌الله یا حکومت لبنان؟

در زمینه برخورد احتمالی ایران با جامعه بین‌الملل، اسرائیل باید چه رفتاری با سوریه - که دومین تأیید کننده حزب‌الله است - داشته باشد، آیا همان‌طور که اکنون در محافل اسرائیل مطرح می‌شود، باید با آنها دست دوستی بدهیم؟

در دوره هشت ساله ریاست جمهوری کلinton، من به عنوان یک شخصیت عادی در گفتگوهای صلح که بین اسرائیل و سوریه تشکیل می‌شد حضور داشتم. در آن موقع من این موضوع را مطرح کردم که امریکا باید گزینه صلح بین اسرائیل و سوریه را در پیش گیرد؛ چرا که منافع استراتژیک مسلمی برای

اسرائیل باید همیشه به ادامه گفتگوهای صلح اهمیت بدهد اما به علت مسائل استراتژیک به نظر من صلح با سوریه در وضع کنونی اشتباه است.

ما داشت: اول اینکه سوریه از ایران جدا می‌شد و از سوی دیگر از طریق پانزده هزار سربازی که در آن زمان در لبنان داشت می‌توانست حزب‌الله را خلع سلاح کند. از طرفی می‌توانست بر

فلسطین فشار بیاورد تا از بن بست ایجاد روابط با اسرائیل خارج شوند، در آن موقع صلح با سوریه این ویژگی‌ها را داشت.

ولی اکنون من موافق صلح با سوریه نیستم، درست است که در حال حاضر چیزی مانع ادامه گفتگوهای صلح با سوریه نیست و اسرائیل باید همیشه به ادامه گفتگوهای صلح اهمیت دهد اما به علت مسائل استراتژیک به نظر من صلح با سوریه در وضع کنونی اشتباه است، مهم‌ترین علت آن هم این است که در این زمان اسرائیل و اعراب سنی منافع مشترک دارند و آن هم در این موضوع است که حاکمیت در سوریه در دست اقلیت غیر سنی است و مخالفان دولت سنی هستند. البته منظور من فقط اخوان المسلمین نیست.

بشار اسد بر خلاف پدرش خیلی به حزب‌الله وابسته است، حافظ اسد حزب‌الله را فقط برای تحقق اهداف تاکتیکی‌اش در ایجاد فشار به اسرائیل برای گفتگو در زمینه بلندی‌های جولان نیاز داشت، اما بشار حزب‌الله را برای حفظ منافع ملی سوریه در لبنان می‌خواهد. مخصوصاً الان که نیروهای سوریه از لبنان خارج شده‌اند، بنابراین به علت سرکوب پیشرفت اسرائیل به سوی دمشق از طرف لبنان، سوریه اقدام به تقویت حزب‌الله نموده است و البته در این زمینه

اسرائیل باید سعی کند با دولت لبنان همکاری داشته باشد، چرا که این دولت دشمن سوریه است و به نظر می‌رسد خواهان گفتگو با اسرائیل و بازگشت مجدد به پیمان آتش‌بس که در سال ۱۹۴۹ م بین دو کشور امضا شده، باشد، این مواضع برگرفته از سخنانی است که نخست‌وزیر لبنان در روزهای اخیر به صراحت ابراز داشته است.

دستاوردهایی نیز داشته است که از آنها راضی است.

از سوی دیگر به خاطر منافع استراتژیک سوریه، ایران هم‌پیمان او به شمار می‌آید و از نظر من جدا کردن این دو کشور در اوضاع کنونی محال است. گفتگو با بشار اسد نیز به منزله دعوت مجدد در لبنان است، در حالی که هدف از این مذاکرات این است که سوریه را وادار به

تسلط بر حزب‌الله کند. بنابراین، ایجاد صلح با سوریه در اوضاع کنونی اشتباه است.

اسرائیل باید سعی کند با دولت لبنان همکاری داشته باشد، چرا که این دولت دشمن سوریه است و به نظر می‌رسد خواهان گفتگو با اسرائیل و بازگشت مجدد به پیمان آتش‌بس که در سال ۱۹۴۹ م بین دو کشور امضا شده، باشد، این مواضع برگرفته از سخنانی است که نخست‌وزیر لبنان در روزهای اخیر به صراحت ابراز داشته است.



در این میان مسأله فلسطین نیز وجود دارد که پیدا کردن راه حلی برای آن به تشکیل دولت کنونی اسرائیل منجر گردید. جایگاهی که هم‌اکنون دولت اسرائیل در میان مردم به دست آورده به خاطر مسائل فلسطین و عقب‌نشینی از کرانه باختری (طرح تجمع که از شعارهای انتخاباتی ادارات بود) است که البته دلایل خوبی هم دارد. از جمله مسائل جمعیت‌شناسی و تمایل به خشکاندن ریشه تروریست و غیره. از سوی دیگر در حال حاضر باید دولت بر این نکته پافشاری کند، ولی این قضیه نباید به صورت عقب‌نشینی یک‌جانبه صورت گیرد و این همان موضوعی است که نخست‌وزیر و وزیر امور خارجه اسرائیل را مجبور کرده که بگویند در

سال آینده مسأله همکاری با فلسطین را بررسی خواهند کرد. به نظر من هم این مسأله‌ای است که باید رسیدگی شود. در راستای همکاری آرام بین اعراب سنی بر ضد ایران، رسیدن به یک توافق با اسرائیل بسیار مهم است. امروزه، زمینه هم برای این موضوع مساعد است.

❖ ارزیابی شما از عملکرد بوش درباره این بحران چیست؟

به نظر من بوش نسبت به حل این بحران حسن نیت داشت، اما عملکردش خوب نبود. نظریه مهلت دادن به اسرائیل برای نابود کردن موشک‌های حزب‌الله و آزادسازی جنوب لبنان بسیار خوب بود، اما روش اجرای آن طوری بود که آثار بدی برای امریکا داشت و همه تصور کردند که امریکا راه‌های ایجاد آتش‌بس را بسته و به عمد جنگ را طول می‌دهد و باعث ادامه درگیری‌ها و کشتار مردم در دو طرف درگیری می‌شود، کیسینجر به مسائلی نظیر این قضیه

به این صورت نمی‌پرداخت. او در جنگ ۱۹۷۳ م علی‌رغم اینکه به اسرائیل وقت کافی برای تحقق اهدافش داد، اما عملکردش تأثیرات منفی زیادی نداشت.

مشکل دوم در زمینه عملکرد مدیریتی امریکاست که به دولت لبنان اجازه تسلط را بر جنوب داده است. در صورتی که جنوب لبنان باید از وجود حزب‌الله خالی شود و اسرائیل نیز نمی‌تواند در این زمینه کاری انجام دهد. به هر حال همچنان حزب‌الله در جنوب لبنان است و ارتش لبنان به علت ضعف موجود نمی‌تواند با او درگیر شود، نیروهای بین‌المللی نیز آن قدر ضعیف هستند که حتی فکر رفتن به آنجا و جنگیدن را با

نظریه عقب‌نشینی از کرانه باختری و ساخت دیوار حائل از ابتدا نشانه کوتاهی (قصور) مسئولین بود. همان‌طور که در غزه نیز این حرکت به اشتباه صورت گرفت. ما به این نتیجه رسیده‌ایم که دیوار حائل راه حل مناسبی نیست، چرا که به وسیله موشک‌ها و تونل زدن به راحتی می‌توان از آن گذشت. درست است که این دیوار مقداری از امنیت کشور را تأمین و تروریست‌های انتحاری را مهار می‌کند ولی راه‌های بهتری نیز برای این قضیه وجود دارد. اسرائیل باید در مرزهایش امنیت ایجاد کند.

حزب‌الله نمی‌کنند.

❖ دولت بوش ۲۳۰ میلیون دلار به این قضیه اختصاص داده است؟

بله، این گام مثبتی بود، اما باید این مبلغ به ۵۵۰ میلیون دلار می‌رسید. همچنین باید کنفرانس کمک‌های مالی ترتیب می‌داد... ولی دولت این بار دچار تردید شد و عکس‌العمل خوبی از خود نشان نداد... سیاست‌های بوش در منطقه با مشکلات زیادی روبه‌روست.

بحث‌ها و کشمکش‌های داخل اسرائیل پس از جنگ با لبنان

نگرشی بر مطبوعات عبری

نویسنده: احمد صلاح بهنسی^۱

منبع: نشریه القدس، اکتبر ۲۰۰۶

مترجم: باسل سرابی

جنگ اسرائیل علیه لبنان آثار منفی بسیاری را در زمینه‌های سیاسی و نظامی اسرائیل به جا گذاشت، همچنین بر افکار عمومی مردم اسرائیل نیز تأثیرات منفی فراوانی داشت. مردم اسرائیل به وضوح نارضایتی خود را از اهداف و نتایج این جنگ ابراز داشتند. این موضوع از همان روز آغاز جنگ در روزنامه‌ها نیز انعکاس بسیاری داشت، جنگی که مردم اسرائیل آن را جنگ دوم لبنان نامیدند.

۱. محقق و مترجم عبری

مطبوعات اسرائیل از جمله هاآرتص، معاریو و ידיעות اchronوت، در مورخه ۱۴ / ۸ / ۲۰۰۴ م یعنی یک روز پس از صدور قطعنامه آتش‌بس شورای امنیت که به منزله پایان جنگ بود. تأکید کردند که خانواده‌های قربانیان جنگ نسبت به دولت نوعی احساس یأس پیدا کرده‌اند. این موضوع درست بعد از دیدار هیأتی از آنان با نخست‌وزیر اسرائیل و عمیر پیرتس، وزیر دفاع او، مشخص شد. دیدار این دو با خانواده قربانیان نیز به منظور اطلاع از تأثیر نتایج جنگ بر سرنوشت سربازان ربوده شده و تلاش‌های صورت گرفته برای بازگرداندن آنان انجام شد. به ویژه اینکه قطعنامه آتش‌بس شورای امنیت، آزادی آنان را منوط به نظر سید حسن نصرالله، دبیر کل حزب‌الله، می‌داند.

همچنین مطبوعات اسرائیل اشاره کردند که خانواده‌های قربانیان اعلام کرده‌اند که در صدور راه‌اندازی یک سایت اینترنتی برای حمایت از سربازان ربوده شده برآمده‌اند. از سوی دیگر این روزنامه‌ها تأکید کردند که ساکنان مناطق شمالی اسرائیل که بیشترین آسیب‌دیدگان جنگ بودند، علی‌رغم اعلام آتش‌بس، همچنان در حال ترس به سر می‌برند. اظهارات شهردار شهر شمالی کریات شموئه مبنی بر پیروز نشدن در جنگ نیز در همین راستا بوده است. ناحوم برنباغ، معروف‌ترین تحلیل‌گر روزنامه ידיעות اchronوت در مقاله‌ای با عنوان «پیروز نشدیم» نوشت:

اسرائیل موقعی آتش‌بس را پذیرفت که اوضاع بحرانی و از هم پاشیده بود و آثار شکست بر چهره‌اش نمایان بود.

او همچنین می‌افزاید:

بحران عدم اعتماد به وجود آمده میان ارتش و سیاستمداران، یادآور مشکلات جنگ روز مغفرت [یوم کیپور] (جنگ سال ۱۹۷۳) می‌باشد.

در روز ۲۲ / ۸ / ۲۰۰۶ مطبوعات اسرائیل آثار جنگ را بر جبهه داخلی اسرائیل بررسی کردند. نتایج نظرسنجی‌های آنان نشان داد که ۵۹٪ از اسرائیلی‌ها به ساکنان مناطق آسیب‌دیده شمالی، کمک‌های مادی و معنوی کرده‌اند. این امر نشان می‌دهد که دولت در انجام وظایف خود

در قبال آسیب‌دیدگان به حدی کوتاهی کرده که سرانجام خود شهروندان به اوضاع رسیدگی نموده‌اند. این مطلب بر عدم موفقیت دولت در اداره جنگ در همه ابعاد و زمینه‌ها صحه می‌گذارد.

نداو شارگانی، نویسنده روزنامه هاآرتص، مقایسه‌ای میان نتایج جنگ ۱۹۷۳ م و جنگ لبنان انجام داده و پیش‌بینی کرده که یک جنبش وسیع اعتراض‌آمیز در میان محافل و مردم اسرائیل به وجود می‌آید، همانند جنبشی که پس از جنگ سال ۱۹۷۳ م به وجود آمد. با این تفاوت که این بار این جنبش، از داخل ارتش اسرائیل به ویژه در میان سربازان ذخیره‌ای که در جنگ شرکت کردند خواهد بود. او همچنین از عمیر پیرتس، وزیر دفاع و دان حالوتص، رئیس ستاد مشترک، خواست که استعفا دهند. در همین رابطه روزنامه معاریو تأکید نمود که یک بحران عدم اعتماد میان سربازان و رهبران سیاسی - نظامی به وجود آمده است و تقریباً همه آنها بر این امر اتفاق نظر داشتند که اسرائیل آمادگی کافی برای این جنگ نداشته است. از سوی دیگر

فرماندهی نظامی اشتباهات زیادی در اداره جنگ مرتکب شده است، چه در میدان جنگ و چه در ارائه طرح‌ها و نقشه‌های پشتیبانی و لجستیک.

از همان روز ۱ / ۹ / ۲۰۰۶ م سؤالات روشنی درباره فرماندهی نظامی و سیاسی اسرائیل مطرح شد. این سؤالات درباره نحوه عملکرد آنها در جنگ و دستاوردها و زبان‌های وارده به اسرائیل و میزان تحقق اهداف آنان بود.



ژنرال دان حالوتص

آقای الوف بن، نویسنده روزنامه هاآرتص،

در مقاله‌ای بیست سؤال در خصوص شرایط و ابهامات گوناگون جنگ مطرح نموده که به شرح

زیر می‌باشد:

۱. چگونه و چرا تصمیم به جنگ گرفته شد؟
۲. آیا به جای اقدام به جنگ، در خصوص انجام مذاکره با ربایندگان سربازها فکری شده بود؟
۳. چرا جایگاهی که نصرالله در آن سخنانی کرد در همان روز مورد حمله هوایی قرار نگرفت؟
۴. چرا پاسخ معاون نخست‌وزیر، شیمون پرز، در خصوص مراحل آینده جنگ، در جلسه کنست مبهم بود؟
۵. آیا ژنرال دان حالوتس، رئیس ستاد مشترک، برای فرماندهی سیاسی کشور تأکید نموده بود که بمباران هوایی برای پایان دادن به جنگ کفایت می‌کند؟
۶. زمینه‌های آماده‌سازی ارتش برای جنگ با حزب‌الله توسط نخست‌وزیر و وزیر دفاع چه بود؟
۷. چرا در شب ربوده شدن دو سرباز اسرائیلی، وضعیت آماده‌باش در فرماندهی نظامی شمال اسرائیل منتفی اعلام گردید؟
۸. چرا سازمان اطلاعات در هنگام جنگ موفق نشد محل اختفای فرماندهان حزب‌الله، به ویژه نصرالله را کشف کند؟
۹. چرا ارتش اسرائیل از موشک‌های ضد کشتی حزب‌الله شگفت‌زده شد؟
۱۰. سازمان اطلاعات درباره موشک‌های پیشرفته ضد تانک حزب‌الله چه اطلاعاتی داشت؟
۱۱. ارزیابی سازمان اطلاعات درباره قرار گرفتن نیروهای حزب‌الله در مرزهای شمالی کشور چه بود؟
۱۲. آیا عدم موفقیت در جلوگیری از پرتاب موشک‌ها به شهرهای شمالی اسرائیل به کارگیری نیروی بیش از حد علیه شهروندان لبنانی را توجیه می‌کند؟
۱۳. آیا حوادث دیگر نظیر کشتار شهروندان لبنانی و تصمیم به بمباران مناطق

مسکونی از پیش تعیین شده بود؟

۱۴. چگونه پای اسرائیل به عملیات نظامی زمینی در لبنان کشیده شد؟

۱۵. آیا تصمیم به برکناری اودی آدم، فرمانده منطقه نظامی شمالی و تعیین

جانشینی رئیس ستاد مشترک به جای وی درست بوده است؟

۱۶. آیا مذاکراتی که پیش از جنگ انجام گرفته بود کلیه برآوردها را در خصوص توان

نظامی حزب الله مورد توجه قرار داده بود؟

۱۷. چرا در خصوص حمایت از مردم شمال اسرائیل و تخلیه آنها به طور تدریجی از

شهرهای شمالی تصمیم‌گیری دولتی اتخاذ نشد؟

۱۸. چگونه یگان‌های نظامی را بدون کمک و پشتیبانی لجستیک به میدان جنگ روانه

کردند؟

۱۹. بر چه اساسی ایهود اولمرت در سخنرانی خود در مرکز امنیت ملی در تاریخ

۸ / ۲۰۰۶ اعلام نمود که اسرائیل در جنگ پیروز شد؟

۲۰. چرا اولمرت و پیرتس تصمیم گرفتند عملیات نظامی را در لبنان توسعه دهند؟

در اواخر هفته دوم سپتامبر، بحث در مطبوعات اسرائیل پیرامون ضرورت تشکیل کمیته تحقیق در خصوص جنگ افزایش یافت. این اتفاق بعد از مخالفت دان حالوتس رئیس ستاد مشترک، نسبت به همکاری با کمیته شاحاک روی داد که توسط عمیر پیرتس تشکیل شده بود. دلیل حالوتس برای مخالفت این بود که کمیته مذکور صرفاً به ارزیابی بخش نظامی جنگ خواهد پرداخت و هیچ‌گونه ارزیابی از نحوه عملکرد بخش سیاسی انجام نمی‌دهد. کشمکش‌های سیاسی به وجود آمده نسبت به تشکیل کمیته مورد توافق کلیه طرف‌های درگیر توسط اولمرت نیز از جمله حوادث مورد توجه بوده است. هدف کمیته مذکور تحقیق در ابهام‌های موجود در تمامی زمینه‌های جنگ بود، اما در پایان تصمیم گرفته شد کمیته وینوگرد شکل گیرد. این کمیته قرار بود برای تحقیق در دو سطح سیاسی و نظامی تشکیل شود و از اختیارات قانونی فراوانی نظیر اعطای مصونیت به شهود و بسیاری از اختیارات دیگر که آن را در انجام وظایفش کمک کند، برخوردار بود.

بنابراین همه روزنامه‌های اسرائیل در تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۰۰۶ م خبر توافق بر سر کمیته‌ای را منتشر کردند که قرار بود به ریاست الیاهو وینوگورد قاضی بازنشسته برگزار شود. در این رابطه روزنامه‌ها آرتص به طور ویژه بر ضرورت انجام تحقیق پیرامون میزان آمادگی جبهه داخلی برای این جنگ و جنگ‌های احتمالی آینده تأکید داشت. همچنین این روزنامه به این مطلب اشاره می‌کرد که در هنگام جنگ در عملکرد دولت در صحنه داخلی کوتاهی‌های فراوانی به چشم می‌خورد. این مطلب نشان‌دهنده عدم موفقیت مسئولین محلی در سراسر کشور به ویژه در شمال می‌باشد. این امر به ویژه در رابطه با میزان آمادگی بیمارستان‌ها در پذیرش زخمی‌ها و کشته‌ها دیده می‌شد. از طرفی دستگاه‌های دفاع شهری و آتش‌نشانی و اورژانس نیز در رابطه با رویارویی با زیان‌های ناشی از بمباران مناطق شمالی اسرائیل توسط حزب‌الله بسیار ناکارآمد عمل کردند. در این روزنامه آمده بود که سوریه و ایران در جنگ آینده موشک‌های زمین به زمین به اسرائیل پرتاب خواهند کرد و با وضعیت فعلی امکان رویارویی با شرایط بحرانی داخلی بسیار دشوار خواهد بود.

در روز ۱۵ / ۹ / ۲۰۰۶ روزنامه‌های اسرائیلی از شروع مرحله جدیدی به نام جنگ ژنرال‌ها خبر دادند. این امر همراه با استعفای اودی آدم فرمانده منطقه نظامی شمال اسرائیل، در تاریخ ۱۴ / ۹ / ۲۰۰۶ م آغاز گردید که در پی آن گروهی از ژنرال‌ها نیز به دلیل ناکامی در جنگ خواهان استعفای دان حالوتس رئیس ستاد مشترک شدند. در همین موقع ژنرال یعلون، ژنرال نذیره و رئیس اسبق ستاد مشترک اسرائیل، از ایهود اولمرت و عمیر پیرتس خواست به دلیل ناتوانی در اداره جنگ در زمینه‌های سیاسی و نظامی استعفا دهند.

همچنین روزنامه‌های اسرائیل شوک وارد شده به ستاد مشترک را در پی تصمیم آدم مورد توجه قرار دادند و بر انتخاب سریع جایگزین وی پس از خروج آخرین سربازان اسرائیل از جنوب لبنان تأکید کردند. این روزنامه‌ها به این مطلب اشاره کردند که مسئولین سیاسی اسرائیل به عنوان واکنش نسبت به استعفای آدم به سرعت نسبت به راه‌اندازی کمیته تحقیق و تفحص به منظور مشخص کردن مسئولیت افراد در این جنگ اقدام کردند. به گفته ابراهام علل،

نویسنده هاآرتص، این کار به عنوان کیفری دردناک برای زمینه‌سازان این شکست خواهد بود. وی همچنین خواستار ایجاد شتاب در این تحقیق شد، تا ظرف چند ماه گزارش مفصلی از ابهامات جنگ داده شود و کمیته مذکور به ارائه چند توصیه درباره عملکرد آینده بسنده نکند.



موشه کاتساو

در تاریخ ۱۶ / ۹ / ۲۰۰۶ م روزنامه‌های اسرائیل اهداف کمیته بازرسی وینوگرد را مورد بررسی قرار دادند، که در این رابطه نوشته یوئیل مارکوس در روزنامه هاآرتص جلب توجه نمود. نویسنده در این مطلب به چهار نکته درباره این کمیته و وضعیت موجود در اسرائیل اشاره کرده است:

۱. تفاوت میان یک کمیته دولتی بازرسی و یک کمیته جستجوی حقایق بسیار ظریف می‌باشد، زیرا هر دو همان وظیفه را انجام خواهند داد.
۲. آقای موشه کاتساو، رئیس جمهور اسرائیل، باید استعفا دهد و در پستی که به عنوان سمبل دولت شناخته می‌شود باقی نماند؛ چرا که پلیس درباره انحرافات اخلاقی و جنسی وی با تعدادی از کارمندان زن در حال تحقیق است. این امر به این منجر خواهد شد که صداقت و درستی کمیته تحقیق مورد تأیید و تأکید قرار گیرد.
۳. محبوبیت اولمرت و دولت او پس از جنگ، مانند دولت گلداسیر پس از جنگ ۱۹۷۳ کاهش چشمگیری داشته است.
۴. سرانجام روزی فرا می‌رسد که برای مردم همه واقعیت‌ها روشن شود و مسئولین مقصر در این جنگ شناخته شوند.

در روزهای ۱۷ و ۱۸ / ۹ / ۲۰۰۶ م می‌توان توجه روزنامه‌های اسرائیل را به آثار جنگ لبنان به ویژه پس از تشکیل کمیته تحقیق شاهد بود. مهم‌ترین مطلب نوشته شده در این خصوص مطلب یوناتان اورشیم در روزنامه معاریو است. او در این مطلب بر این تأکید می‌کند که مردم

اعتماد خود را به کلی نسبت به فرماندهی نظامی از دست داده‌اند و می‌گویند:

هرگونه رویارویی نظامی در آینده به فرماندهی دان حالوتص به معنای شکست حتمی خواهد بود، چون هیچ فرماندهی بدون اعتماد کامل مردم توانایی رهبری آنها را در جنگ ندارد. در جنگ اینکه چه میزان مهمات یا نیروهای ذخیره داشته باشیم یا اینکه رئیس ستاد انبارها نداند چگونه آذوقه‌ها را به یک یا دو گردان در میدان جنگ برساند زیاد مهم نیست بلکه مهم‌ترین عنصر و پایه توانمندی هر ارتشی روحیه سربازان است و این روحیه قبل از هر چیز بر اساس اعتماد به فرمانده به وجود می‌آید.

عکیفا الدار، نویسنده روزنامه هآرتص، اظهار داشت که جنگ اخیر بسیاری از حقایق مربوط به برنامه‌های سیاسی ارتش را روشن کرد. بنابراین تل‌آویو باید به سرعت به دنبال صلح با فلسطینی‌ها باشد تا به جهانیان بگوید که با وجود جنگ اخیر، اسرائیل برنامه سیاسی واضح و روشنی برای صلح با اعراب دارد.

در راستای کشف نقاط ضعف موجود در عملکرد دو فرماندهی سیاسی و نظامی اسرائیل در جنگ علیه لبنان، روزنامه‌های اسرائیل در روزهای ۱۹، ۲۰ و ۲۱ / ۹ / ۲۰۰۶ م خبر جدیدی در رابطه با اسارت دو سرباز اسرائیلی توسط حزب‌الله منتشر کردند و آن خبر این بود که:

ربودن سربازان اسرائیلی در حقیقت پنجمین تلاش حزب‌الله در این رابطه بوده... نه اولین بار، آن هم در شرایطی که ارتش آمادگی خود را در این منطقه کم کرده بود. در صورتی که شولی دیختر، مدیر انجمن برابری شهروندان (سیکوی)، در مقاله‌ای در روزنامه هآرتص تأکید نمود که دولت اسرائیل همان‌طور که در جنگ نتوانست اهداف مورد نظرش را تأمین کند، در بازسازی مناطق شمالی که شامل دو گروه عرب و یهود بود نیز نتوانست عدالت را رعایت کند و نژادپرستانه عمل کرد و به بازسازی مناطق مسکونی آسیب‌دیده اعراب در شمال اسرائیل توجهی از خود نشان نداد.

همچنین مطبوعات اسرائیل به ناکامی اطلاعاتی فاحشی تأکید کردند که به ایجاد شوک نسبت به امکانات و توانایی‌های نظامی و موشکی حزب‌الله منجر گردید. از سوی دیگر یورام دوری، نویسنده روزنامه معاریو، رسانه‌های گروهی اسرائیل را سرزنش کرد و اظهار داشت:

تبلیغات یک عامل اساسی در به دست آوردن هر پیروزی است، حتی اگر این پیروزی برای ایجاد روحیه باشد. تأکید فراوان بر سخنرانی‌های [سید] حسن نصرالله، موجب افزایش ترس و وحشت در میان مردم اسرائیل گردید.

اما آسی دین، تحلیل‌گر سیاسی روزنامه یدیعوت احرونوت، نوشت: اینکه اسرائیل در این جنگ شکست خورده، زیاد ترسناک نیست بلکه ترس من در این است که این جنگ آخرین جنگ با اعراب نخواهد بود.



شائول موفاز

همچنین در خصوص روزهای ۲۱، ۲۲ و ۲۳ نیز مطبوعات اسرائیل دو محور را مورد توجه قرار دادند.

اول: اتهام‌های رد و بدل شده بین ایهود اولمرت و شائول موفاز و موشه یعلون، ژنرال ذخیره و رئیس سابق ستاد مشترک، که همدیگر را به ضعف در اطلاعات سیاسی - نظامی محکوم می‌کردند.

دوم: ادامه کاهش محبوبیت دولت ائتلافی اسرائیل به ریاست ایهود اولمرت و عمیر پیرتس.

یک نظرسنجی از مردم اسرائیل نشان داد که تنها ۲۲٪ مردم از عملکرد اولمرت راضی

هستند و ۶۸٪ از او رضایتی ندارند، درباره عملکرد پیرتس نیز تنها ۱۶٪ از او رضایت دارند و ۴۸٪ مردم عملکرد او را تأیید نمی‌کنند.

پرسش و پاسخ با کاوشگران تاریخ و دانشوران معرفت

مدیر مسئول محترم فصلنامه تخصصی 15 خرداد

سلام علیکم

احتراما ضمن قدردانی و سپاسمندی از ارسال منظم فصلنامه، باید عرض کنم که اینجانب نشریات مختلفی را در هر ماه دریافت می‌کنم ولی الحق و الانصاف فصلنامه 15 خرداد از نظر علمی و محتوایی و ناگفته‌های تاریخی کم‌نظیر و قابل استفاده است. به سهم خود از تلاش‌های فرهنگی و علمی و تاریخی جناب‌عالی و همکارانتان تقدیر می‌کنم و موفقیت روزافزون برای آن جناب آرزو دارم.

مسئله‌ای را که لازم دیدم با جناب‌عالی در میان بگذارم و جواب صریح و روشن آن را تقاضا کنم این است که اخیرا بعضی اشخاص که زمانی با حضرت امام (ره) ارتباطی و ملاقاتی

داشته‌اند، گاهی نسبت‌هایی به آن بزرگوار می‌دهند که صحت و سقم آن از نظر انسان نامشخص است، از جمله ادعای اینکه امام در جواب نامه حضرت آیت‌الله مصباح فرموده باشند «آقای مصباح به عالم و آدم بدبین است»!! یا اینکه امام درباره مرگ دکتر علی شریعتی اظهار فرموده باشند «به سه دلیل متأسفم»! این ادعاها و نسبت‌ها به امام تا چه حدی مطابق با واقع است و اگر واقعیت ندارد، چه اهدافی در پشت این طور خاطره‌بافی‌ها خوابیده است؟! امیدوارم جواب روشنی از جناب عالی دریافت کنم و اگر صلاح ندانستید در فصلنامه به این سؤال جواب بفرمایید لااقل در یک نامه خصوصی جواب آن را مرقوم دارید و اینجانب را قرین مسرت و امتنان سازید.

باتشکر

برادر کوچک شما: قدیری - اصفهان

پ علیکم السلام

همراه با تشکر و تقدیر متقابل، لازم می‌داند اعلام کند: آنچه را که به امام (سلام‌الله‌علیه) نسبت داده‌اند که: «آقای مصباح به عالم و آدم بدبین است» بنا بر دلایل و قراینی که در پی می‌آید عاری از صحت و دور از واقعیت است و نمی‌توان در نادرستی و دروغ بودن آن تردید کرد، زیرا:

1. قبلاً درباره استاد شهید مرتضی مطهری (اعلی الله مقامه) این دروغ را ساختند و رواج دادند. دیرزمانی اینجا و آنجا شایع کردند که امام در پی دریافت نامه شهید مطهری پیرامون کژاندیشی‌های شریعتی اظهار کرده‌اند: «آقای مطهری به عالم و آدم بدبین است»!! اکنون چه شده که این اتهام را به آیت‌الله مصباح متوجه کرده‌اند بحث جداگانه‌ای دارد.

2. آنان که امام را به درستی می‌شناسند و از روحیات، اخلاقیات و صفات ارزنده و بارز آن عالم ربانی و ابرمرد آسمانی آگاهی دارند، به خوبی می‌دانند این‌گونه اصطلاح عامیانه که «فلانی به عالم و آدم بدبین است» هیچ‌گونه سنخیت و هم‌خوانی با ادبیات امام ندارد. امام در گفتار و کردار، مؤدب به آداب دینی و اخلاقی بودند و از گزافه‌گویی و جملات اغراق‌آمیز به شدت پرهیز داشتند و روی هر جزء کلمه‌ای را که می‌خواستند بر زبان آورند دقت می‌کردند که

اغراق آمیز نباشد و جنبه گزافه نداشته باشد و پیوسته دیگران را نیز سفارش می‌کردند از گفتار و نوشتار اغراق آمیز بپرهیزند.

3. امام هرگز و هیچ‌گاه پشت سر یک انسان عادی - چه رسد به عالمان دینی - چنین سخنانی بر زبان نمی‌آوردند و به دیگران نیز هرگز رخصت نمی‌دادند که در حضور ایشان در نکوهش کسی سخن بگویند و آن گستاخانی را که می‌خواستند در حضور ایشان با سماجت و جسارت، از دیگران بدگویی کنند، از خود می‌رانند و آنان را از نکوهش بیجا و بجا نسبت به دیگران باز می‌داشتند.

4. اتهام این گونه‌ای که «به عالم و آدم بدبین است» سخنی نیست که از زبان یک انسان معتقد و متشرع بیرون بیاید، چه رسد به امام که انسانی تکامل‌یافته و خودساخته بودند و جهان را در محضر خدا می‌دیدند و به دیگران هشدار می‌دادند که در محضر خدا معصیت نکنند.

5. اینگونه اظهار نظرهای دور از منطق که «به عالم و آدم بدبین است» در برابر دیدگاه و نظریات دیگران، از کسانی است که اصولاً منطق ندارند و همیشه در برابر منطق دیگران ناگزیرند به هوچی‌گری و جوسازی روی آورند یا اینکه از رد دیدگاه‌ها و تحلیل‌های دیگران عاجزند و روی تعصبات تنگ‌نظرانه و جاهلانه نمی‌خواهند سخن حق را بپذیرند، ناگزیر از این‌گونه اصطلاحات بی‌مایه و عامیانه کمک می‌گیرند، در صورتی که امام مرد منطق و استدلال بودند و به این‌گونه دست و پا زدن‌ها و جوسازی‌ها هرگز نیازی نداشتند.

در پایان این پاسخ، لازم می‌داند از همه عزیزانی که باندبازی، جناح‌بندی و جنگ قدرت، آنان را از ایمان و اخلاق و ارزش‌های انسانی تهی نساخته است استمداد کند که اجازه ندهند هر کسی که چند صباحی با امام دیداری و گفتگویی داشته است، به خود رخصت دهد از مقام و موقعیت آن عالم ربانی در راه حمایت از بت‌ها و اسطوره‌ها، بیرون راندن رقبا از صحنه سیاسی و نیز در راه کشمکش‌های کثیف باندی و دسته‌بندی‌های شیطانی سوء استفاده کند و حیثیت و شخصیت امام را به زیر سؤال برد.

بی‌تردید چنین ادعایی از زبان امام به شخصیت و موقعیت استاد شهید آیت‌الله مطهری و آیت‌الله مصباح خدشه‌ای وارد نمی‌کند و بر دامن کبرایی‌شان گردی نمی‌نشانند، لیکن امام را - العیاذ بالله - تا سرحد یک آدم بی‌مبالات، بی‌باک و بی‌فرهنگ پایین می‌آورد و از آن مرد خدا چهره‌ای می‌نمایاند که انگار از غیبت، تهمت و ناسزا و همه‌ای نداشته و از اینکه پشت سر این و آن به نکوهش و بدگویی بنشیند پروا نمی‌کرده است و بدین‌گونه امام را نزد نسل امروز و نسل‌های آینده که امام را از نزدیک ندیده و نسبت به ایشان شناخت درست و ریشه‌ای ندارند، به زیر سؤال می‌برد و ویژگی‌های روحانی و استثنایی ایشان را خدشه‌دار می‌کند.

نسل امروز و فردا نمی‌دانند که امام حتی در مورد کسانی که بدترین برخوردها و رفتارهای غیراخلاقی را با ایشان داشتند و نسبت به ایشان ستم‌ها روا داشته بودند، هیچ‌گاه سخن ناموزونی بر زبان نیاوردند و با یک دنیا مظلومیت و آه سرد از کنار اهانت‌ها، اتهام‌ها و نارواگویی‌ها گذشتند. با این وصف چگونه امکان داشت علیه یاران، شاگردان و دوستان مخلص خود چنین سخن ناروایی بر زبان آورند و اتهامی را که اثبات آن در پیشگاه «عزیز مقتدر» آسان نباشد بر آنان وارد کنند.

در مورد ادعای دیگر مبنی بر اینکه امام پس از مرگ شریعتی اظهار کرده‌اند «به سه دلیل متأسفم» باید به عرض عالی برسانیم که دروغ بودن آن به راستی «اظهر من الشمس» است، زیرا اولاً دوگانه‌گویی در آنچه از زبان امام آورده شده گواه زنده‌ای بر نادرستی این مدعا می‌باشد. راوی محترم یکبار ادعا کرده است:

امام فرمودند از سه بابت از فوت شریعتی متأسفم: نخست ای کاش توجه خود را صرفاً به نسل دانشگاهی معطوف نمی‌کرد. ثانیاً اینکه چرا عده‌ای با او در افتادند و نگذاشتند درست کار بکند و تبلیغ بکند. سوم آنکه زود از دنیا رفت و نتوانست بماند و به کارش ادامه دهد...¹

و یکبار دیگر چنین ادعا شده است:

... امام فرمودند به سه دلیل متأسفم: یکی اینکه در دوران فعالیت‌های تبلیغی و ارشادی ایشان عده‌ای توجه ایشان را به خودشان جلب کردند و درگیری با آنان، ایشان را مجبور به پاسخ دادن کرد. تأسف دوم این است که ایشان خودشان را مجبور کردند در پاسخگویی به افرادی که در حاشیه صحبت‌هایشان قرار داشتند و برخی از روحانیون و بازاری‌ها بودند که ای کاش ایشان توجهش به آنها جلب نمی‌شد و تأسف سوم امام از این جهت بود که عمر ایشان کوتاه بود و توفیق این را نیافتند که آنچه را احتیاج به تجدید نظر داشت تصحیح کنند...¹

راستی کدام یک از این دو مدعا از امام است؟! آیا امام از اینکه نامبرده «زود از دنیا رفت و نتوانست بماند و کارش را ادامه دهد»! متأسف بود یا از اینکه «توفیق نیافت آنچه را که احتیاج به تجدید نظر داشت تصحیح کند»!! در ادعای نخست چنین می‌نمایاند که کار شریعتی مورد تأیید امام بوده و ایشان از اینکه «عده‌ای با او در افتادند و نگذاشتند درست کار بکند و تبلیغ بکند» اظهار تأسف کرده‌اند. از ادعای دوم بر می‌آید که تأسف امام از این بوده است که چرا «توفیق نیافت آنچه را به تجدید نظر احتیاج داشت تصحیح کند»! بنابراین کار او مورد تأیید امام نبوده لیکن امام انگار یقین داشته‌اند که اگر شریعتی می‌ماند در نظریات خود تجدید نظر می‌کرد و نادرستی‌های آن را برطرف می‌ساخت. ثانیاً باید دانست که امام اگر وجود کسی را برای اسلام مفید و مؤثر می‌دانستند، در حمایت از او درنگ نمی‌کردند و با صراحت یا دست کم به صورت تلویحی راه و کار او را مورد تأیید و پشتیبانی قرار می‌دادند، نه اینکه در نامه رسمی حتی کوچک‌ترین اظهار تأسفی از مرگ او نکنند و در پشت پرده به صورت پنهانی از سه باب یا به سه دلیل از مرگ او اظهار تأسف کنند. امام امت از این‌گونه دوگانگی و محافظه‌کاری‌ها مبری و بیزار بودند و صراحت و قاطعیت از ویژگی‌های بارز آن مرد خدا بود. ثالثاً اصولاً امام هیچ‌گاه برای تأسف و تأثرشان از موضوعی به ردیف کردن دلیل و دلایل نیازی نمی‌دیدند،

مگر برای روشن کردن موضع خود، و اگر امام درباره شریعتی بر آن بودند که موضع خود را بیان کنند هرگز در یک اتاق بسته و در نزد یک نفر این کار را نمی‌کردند بلکه در آن روز یا دست کم پس از پیروزی انقلاب اسلامی که فرصت‌هایی برای اظهار نظر درباره شریعتی پیش آمد، از او قدرشناسی می‌کردند و تأسف خود را از فقدان او اعلام می‌داشتند.

اعاذنا الله من شرور انفسنا

نظریه آیت الله مجاهد حاج سید ابوالقاسم کاشانی (ره)
و ملت ایران پیرامون سلاح‌های کشتار جمعی

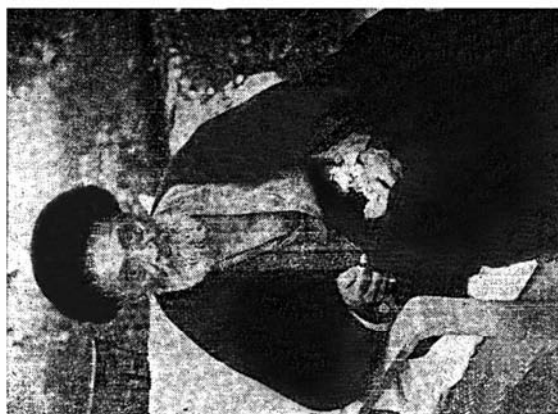
سندی که در پی می‌آید نشان می‌دهد که رهبران بزرگ اسلامی و ملت
مسلمان ایران همیشه با سلاح‌های مخرب کشتار جمعی و جنگ و
جنگ‌افروزان، مخالف بوده و طبق موازین اسلامی خواهان صلح و آرامش
بوده‌اند.

در جنگ که خصم اسلام است، هر چه در دسترس است، در راه خدا
مکلف در هر نقطه از نقاط عالم، برای کفایت نمودن - الصلح ضریحیه بر تپه‌های شام



سایت استکلم

ما یخوایم استعمال سلاح ایلمی سلاح وحشت زانی که وسیله کشتار
 دسته جمعی مردم است مطلقاً ممنوع گردد.
 ما یخوایم تسلیح نظامت چین ملی و قبیله بر حقه را بشود تا اجرائی آیین
 استعمال سلاح ایلمی را تأمین کنند.
 یاقین داریم هر دولتی که در استعمال سلاح ایلمی بر ضد کشور دیگری پیشقدم
 نماید جانی بر آن بسر نیست و ملک میگردد و چون جایگاه جنگ با او قرار گیرد
 ملکیه مردمان آن خیرخواه همان را با امضای این سایت به خود عودت میبخشد
 و شایسته حکم است که دولتی که پیشقدم بر تسلیح و تسلیح مردم است
 علیه در صورت لزوم با تمام قوا و با تمام ملت علیه در تمام نقاط



پیشوای بزرگ اسلام، حضرت آیه الله
 کاشانی هم میفرمایند: « با بروز جنگ در
 هر نقطه عالم باید مخالفت نمود »
 خواننده عزیز در هر مذهب و
 مسلک هستی، با امضای یاقیه استکلم به
 هواداری صالح بفرخیز!

گزارش خبر

صفحه یکم از..... صفحه	۷ - منبع ۲۲۱/۱
نخستین شماره..... از..... نسخه	۸ - منشأ اعلامیه منتشره
۱ - به ۳۳۴.....	۹ - تاریخ وقوع ۲/۸/۷۲
۲ - از ۲۲۱.....	۱۰ - تاریخ رسیدن خبر به منبع
۳ - شماره گزارش ۲۲۱/۱۶۴۲	۱۱ - تاریخ رسیدن خبر بر مبنای عملیات
۴ - تاریخ گزارش ۷/۸/۸۰	محل ۷/۸/۷۲
۵ - پیوست	۱۲ - ملاحظات حفاظتی
۶ - گیرندگان خبر	
۷۲۱-۸۳۰-۶۱۱	
موضوع	عطف
	پیرو

در تاریخ فوق اعلامیه‌ای به زبان عربی با امضاء یاران امام خمینی بصورت فتوایی در بین مردم توزیع گردیده که طی آن به‌خالا حضرت امیرکویت و مسئولین مملکتی به دلیل جلوگیری از ورود خمینی به کویت حمله شده است در این اعلامیه والا حضرت امیر بعنوان يك فرد وابسته به دربار شاهنشاهی ایران معرفی و علت اصلی جلوگیری از ورود خمینی به کویت بدخواست سفیر شاهنشاهی آریامهر در کویت قید گردیده است.

نظریه رهبر عملیات - خبر صحت دارد.

نظریه نمایندگی - از این اعلامیه به تعداد زیادی در بین کسبه و ویژه‌شعبا توزیع گردیده و بنا با اظهار جناب سفیر شاهنشاهی آریامهر برای تعدادی از سفراء مقیم کویت نیز ارسال گردیده است تحقیقات معموله حاکی از آن است که اعلامیه مزبور وسیله افراد سید عباس مهتری نماینده خمینی در کویت تکثیر و توزیع گردیده است عین اعلامیه و ترجمه آن متعاقباً ارسال خواهد شد.

نظریه اداره کل دوم - صحت خبر تأیید میگردد و فتوایی اعلامیه متعاقباً ارسال خواهد شد. ۱۳۵۲/۸/۱۴

نظریه

نظریه

نظریه

طبقه بندی حفاظتی

۵۲-۱۳۱



سفارت شاهنشاهی ایران
کویت



شماره

تاریخ

پیوست

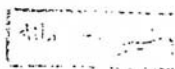
" ملت کویت برای حفظ استقلال کشورش و جلوگیری از تبدیل این کشور به یک کشور تحت الحمایه ایران و اینکه جابرالا حمد بصورت کارمند دربار شاهنشاهی درآمد: ه چه تدارک دیده است ؟ در کویت نه پارلمانی وجود دارد که به این امر اعتراض کند و نه مطبوعات آزاد و نه هیات دولت واقعی * به همین علت بود که هیات دولت کسم اعضای آن را برادران ابله و فاسد الاخلاق و بیستگان و نوکرها و پندگان شیخ بدویها یعنی جابرالا حمد تشکیل میدهند در جلسه روز چهارشنبه چهارم اکتبر با اطاعت از ... دستور جابرالا حمد تصمیم گرفت که از ورود رهبرعالیقدر انقلاب ایران امام خمینی به کویت جلوگیری شود نقطه تصمیم هیات دولت کویت تصمیمی دور از موازین دیپلماسی و ادب و نزاکت و اصل استقلال و حاکمیت و خوی و منش عربی و اسلامی بود و نشان داد که کویت به دلایل زیر به صورت یک کشور تحت الحمایه ایران درآمد است :

۱- امام خمینی قبلاً روایت میزد برکت دریافت داشته بود ولی بخاطر تائید خواست کمیسر ایرانی (سفیر ایران در کویت) و برخلاف کلیه قوانین موجود در کشور از ورود نامبرده به کویت جلوگیری شد و جابرالا حمد سلیمان مشعان معاون وزارت کشور را مامور کرد که به مرز کویت رفته و شخصاً بر عملیات جلوگیری از ورود خمینی نظارت کند *

۲- امام خمینی رهبر مراجع عالیقدر شیعیانی است که نمی توان از ساکنین کویت رانشکیل میدهند و رگسترش و نوسازی کویت سهمیه میباشند و بدین صورت جلوگیری از ورود ایشان به کویت توهینی به شخصیت این گروه و دلیل دیگری به برقراری حکومت فردی و ابلهانه است *

۳- امام خمینی امروزه دلهای میلیونها از افراد ملت ایران و سایر ملل طرفدار مبارزات وی علیه رژیم دژخیم ایران و نفوذ صهیونیسم در داخل ایران را در دست دارد و بی حرمتی به ایشان در واقع بی حرمتی به این افراد است و سبب خواهد شد که حیثیت کویت بعنوان یک کشور مستقل در نظر این گروهیالکه دارشود *

%





مشارت شاهنشاهی ایران
کویت

نشریه علمی و فرهنگی

شماره

تاریخ

پرست

ملت ایران که دیربازود زمام سرنوشت خود را در اختیار خواهد گرفت به کویت مانند کشوری که مشتی بی نزاکت و سست عنصر بر اثر یک تماس تلفنی از سوی سفیر ایران دست و پایشان بلرزه درآمده است خواهد نگریست • جابر الاحمد - به کویتی هائی که حیثیت آنها لکه دار شده چه پاسخ خواهد داد • اگر آنها از او پرسند ای شیخ بدوی ها خوی و خصلت عربی چه شد و چگونه میمانی آنها هم به این والا مقامی را از خود میرانی چه پاسخ خواهد داد • ای جابر الاحمد آیا تو عربی ؟ خوی و منش اسلامی و انسانی تو کجاست ؟ • اگر یک دولت ملی مرکب از طرفداران امام خمینی در ایران روی کار آید و ظل این توهین را از جابر الاحمد بپرسد وی به این حکومت چه جواب خواهد داد • آیا این کافی خواهد بود - بگوید من شیخ قبيله ام و هنوز آداب و رسوم شایسته سیاستمداری را فرا نگرفته ام یا آنکه خواهد گفت من دیکتاتور هستم که طبق دلخواه و بر اساس افکار خود تصمیم میگیرم ؟ یا آنکه میگوید من کارمند دربار شاهنشاهی میباشم •